



فطر عاشقان مبارک



شماره ۳۰۴۳ - چهارشنبه ۲۱
چهارشنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۰
تلا ۱۵۰۰ ریال

نقاشی و طراحی:

مراقب فلج اطفال باشید

نویسنده: دکتر محمد علی...

۵۷۰ گشته و ۱۵۰۰ زندانی

کتاب:

وقتی که ونگردها

به تنایر علاقمند می شوند



با چلو
۶ سیخ کباب بدون دود و دم



مایکروویو

MC-2002JR

ILG

Digitally yours



LG

Miranda Asset

دستور پخت اتوماتیک بلوی ایرانی
همراه با منوهای متنوع پخت غذاهای ایرانی



جهت کسب اطلاعات بیشتر با مرکز تحقیقات و آموزش ال جی تماس حاصل فرمائید:

۸۷۳ ۴۰۲۶ - ۸۷۳ ۳۶۰۹ - ۸۷۳ ۶۲۰۲ - ۸۷۳ ۹۰۱۱

یاد و یادواره	۳
یادداشت هفته	۴
یک هفته چند نگاه	۶
تفسیر سیاسی «فلبین» و صلح دست یافتنی	۸
گزارش هفته ملت دیندار از نوک دکان تکیه	۱۰
سه گانه	۱۲
بازتاب	۱۲
صدای سربسج	۱۵
داستان زندگی	۱۶
از گوشه و کنار جهان	۱۸
سقوط مرموز پرواز ۵۸۷	۱۹
فراتر از تپش تپش	۲۰
مشاور علوانه	۲۱
خطرات کلاتر	۲۸
گزارشهای خارجی: مصاحبه با نخست وزیر انگلستان	۳۰
مصاحبه با وزیر امور خارجه آمریکا - یکسال انتفاضه	۳۰
گزارش از زمین «پایه»	۳۲
گزارش رنگ «استخوانهای شکسته»	۳۳
داستانهای هزار و یکشنبه	۳۴
شکر خنده	۳۸
فرهنگ مردم	۳۹
سیری در ادبیات حماسی	۴۰
یک هفته حاشیه	۴۱
جنگ هنر	۴۲
پاورقی «انتقام»	۴۸
تماشاگاه راز	۵۰
فرهنگ و داستان	۵۱
تراژدی	۵۲
چندول	۵۳
با هوش خود کنجدار برون	۵۴
دفینت عینی	۵۸
داستانهای آفریدنیچاک: «قالی قرمزی»	۶۰
ورزشی	۶۲
تقلبی های شما	۶۶



باید و نباید در حسین خربانی

دوستان بکنندم کردان دهم / بیدان گشای خربانی
کنندم چو بانی منم / بگویم چو کرم منم بگویم

یاد و یادواره

سالروز شهادت دکتر متق

دکتر محمد متق عالم و روحانی مبارز ایرانی، در پست و هفتم آذرماه سال ۱۳۵۸ هجری شمسی توسط نیروهای متحرف و کج اندیش به شهادت رسید.

او به سال ۱۳۰۷ هجری شمسی متولد شد و پس از پایان تحصیلات مقدماتی به حوزه علمیه قم رفت و هزمان با تحصیل در این حوزه دینی، تحصیلات دانشگاهی خود را نیز در دانشگاه تهران ادامه داد و پس از اخذ درجه دکترا در رشته فلسفه به تدریس در دانشگاه پرداخت و در کنار تدریس به مبارزه با رژیم وابسته شاه پرداخت.

شهید متق در دوران انقلاب اسلامی، هنگام با مردم مسلمان ایران در صحنه های مبارزه علیه رژیم شاه حضوری فعال و مؤثر داشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سرپرستی دانشگاه اهل بیت، دانشگاه تهران را به عهده گرفت و سرانجام در چنین روزی به شهادت رسید.

شهید متق از پایه گذاران و نمایانان وحدت بین حوزه علمیه و دانشگاه بود، به همین دلیل روز شهادت وی به عنوان «روز وحدت حوزه و دانشگاه» نامگذاری شده است.

سالروز ارتحال علامه محمد باقر مجلسی

«علامه محمد باقر مجلسی» از علمای بزرگ اسلام در پست و هفتم رمضان سال ۱۱۱۰ هجری قمری درگذشت. او طی زندگی خود آثار متعددی تألیف و تدوین کرد که از جمله مهمترین کتب مرجع مسلمان محسوب می شود.

علامه مجلسی از نظر مهارت در علوم دینی و تدوین حدیث و تألیف کتاب در زمینه علوم دینی، مرتبه ای بالا داشت، این عالم برجسته در حیات خود در اقامه نماز جمعه و اجتماعات، تشکیل مدارس دینی، گسترش و ترویج احادیث پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت

سرکار خاتم قاسمی

مصیبت وارده در نصیبت گفته برای آن مرحومه انزان الهی و برای بازماندگان صبر جزیل مسئلت داریم. سرمد و دیر و کارکنان محله اطلاعات هفتگی

شهرت و شهرت و شهرت
بسم الله الرحمن الرحيم

شهرت و شهرت و شهرت
بسم الله الرحمن الرحيم

عید سعید فطر مبارک باد

او سعی بسیار کرده تعداد ناایفیت علامه مجلسی را متجاوز از ۴۰۰ جلد ذکر کرده است که از مشهورترین آنها می توان «بحار الآراء» را نام برد. این کتاب مجموعه ای از اخبار و احادیث به زبان عربی است که «علامه مجلسی» آن را طی سالیان صفای گردآوری کرده است. همچنین کتابهای «عین الحیات»، «حقوق الطوب» و «از اقله» از دیگر آثار این دانشمند بزرگ مسلمان است.

عید فطر و عید فطر مبارک باد
اول ماه شوال مصیبت با عید سعید یکی از اعیاد بزرگ اسلامی است. در عید فطر مسلمانان یک ماه را روزه و عبادت و روزگاری را سپاس می گویند و با گشودن روزه عبادتشان این روز بزرگ را جشن می گیرند.

عید فطر و عید فطر مبارک باد
عید فطر و عید فطر مبارک باد

حضرت علی (ع) امام و پسرعموی پیامبر اکرم (ص) در خصوص عید سعید فطر می فرمایند: «ای مردم، امروز روزی است که نیکوکاران در آن یادش می گیرند و بدکاران در آن ایمان می بینند. کمترین آجری که برای عبادان و زنان روزه دار است، اینکه فرشته ای در آخرین روز ماه رمضان آنها را ندا می دهد که بشارت پذیر شایسته آن خدا که گناهان گذشته تان آمرزیده شد، پس مراقب باشید که در ایام باقیمانده از عترتان رضایت خداوند را کسب کنید.»

آغاز عصر اتم

در هجدهم صابیر سال ۱۳۲۸ میلادی با شکافتن هسته اتم توسط «انوان» فیزیکدان و دانشمند

آلانی، عصر اتم آغاز شد. این فیزیکدان آلمانی به سال ۱۸۸۹ میلادی در فرانکفورت متولد شد و تحصیلات خود را در رشته شیمی بالا نهد درجه دکترا ادامه داد و آن پس به مطالعه و آزمایش در زمینه علم فیزیک مشغول شد. انوان در تحقیقات و آزمایشهای متعدد خود در چنین روزی موفق به شکافتن هسته اتم اورانیوم شد. این عمل باعث آزاد شدن انرژی عظیمی شد و این انرژی بعدها در راکتورها و بمبهای هسته ای مورد استفاده قرار گرفت.

صلحنامه
شهرت ایران
(موسسه اطلاعات)
مدیر مسئول و سردبیر
فتح الله جوادی



معاون: سرمد، محمود و اکبر راز
ناظر چاپ: هوشنگ مختاری
معاون فنی: محمود و هادی
صفحه‌آر: محمدجعفر صافی حسینی
حروفنگار: اسماعیل عباسی
نشانی: تهران، پلوار میرداماد - خیابان نعت جنوبی -
موسسه اطلاعات، اطلاعات هفتگی

تلفن: ۵۲۹۴۵۱۹۹
۵۲۹۴۵۱۹۹
۵۲۹۴۵۱۹۹

سایر (لایحه): ۵۲۹۴۵۱۹۹
آدرس: پ. م. پ. ۱۱۱۱۱، خیابان شهید رجایی، تهران
http://www.ETELAAAT.com یا Home edition
تلفن: ۵۲۹۴۵۱۹۹

چاپ: ۱۳۸۸
چاپخانه: موسسه اطلاعات، تلفن: ۵۲۹۴۵۱۹۹
شماره: ۲۰۲ - چهارشنبه ۱۳۸۸ - چهارشنبه ۱۳۸۸
پا: ۱۳۸۸

فرهنگ استفاده از مطالب: مجله اطلاعات هفتگی مجله
و سایر و چاپ در قالب مجله به صورت مجله هفتگی است
و سایر و چاپ در قالب مجله به صورت مجله هفتگی است
و سایر و چاپ در قالب مجله به صورت مجله هفتگی است

قبول کنیم

کشور ثروتمندی نیستیم

این روزها یکی از بحث‌های اساسی مطرح شده در رابطه با بالا رفته بودجه مسأله افزایش قیمت بنزین و کاهش یارانه سرخت است.

براساس آمار وزارت نیرو، سال گذشته ۱۲ هزار میلیارد تومان یارانه انرژی پرداخت شده است که این میزان از کل بودجه جاری کشور هم بیشتر است. نکته آسوستر و مهمتر این است که این سیر صعودی پرداخت یارانه انرژی همچنان استمرار دارد و هر سال نیز غیرقابل تحمل‌تر می‌شود به نحوی که شاید در آینده‌ای نزدیک کشور را با یک بحران اساسی روبرو کند.

مردم عادی کوچک و بزرگ البته در نگاه اول مخالف هرگونه افزایش قیمت فرآورده‌های انرژی هستند و گمان می‌کنند که این حرکت می‌تواند بر میزان تورم کشور بیاورد که البته تا حدی هم درست می‌گردد. اما با نگاهی دورتر و عمیق‌تر و در صورت توجه صحیح مسأله و جستجوی راهکارهای تازه برای کاستن از اثرات چنین تصمیمی حتی همان مردم عادی نیز می‌پذیرند که ادامه و استمرار این وضعیت به صلاح جامعه نیست و در روز آنان را فقیرتر می‌کند. بزرگ اگر به‌خوبی برای مردم توضیح بدهیم که اکثر منابع پرداخت این یارانه‌ها به جیب اقلیت پولدار و ثروتمند جامعه می‌رود و طبق آمار، ثروتمندان جامعه چهل برابر بیش از اقلیت ثروتمند و آسیب‌پذیر جامعه از یارانه‌های دولتی استفاده می‌کنند و به بیان ساده‌تر استمرار این روند هر روز پولدارها را پولدارتر می‌کند و فقرا را فقیرتر. میزان واردات نفت‌تیزین در سالهای اخیر بی‌انگیزه حقیقت تلخی است.

در سال ۷۸ میزان این واردات ۳۰۰ میلیون دلار. در سال ۷۹، ۲۵۰ میلیون دلار و امسال ۷۰۰ میلیون دلار بوده است، با توجه به میزان تولید خودرو در کشور که بدون هیچ استاندارد قابل قبولی در زمینه میزان مصرف موتور، مرتب در حال افزایش است و قرار است تا سال آینده به میزان دو برابر برسد. در سالیانی آتی به چه میزان بنزین وارداتی نیاز داریم؟ قطعاً از یکی دو سال آینده با ادامه وضعیت کنونی به یک میلیارد دلار خواهد رسید.

کشوری که یکی از مهمترین تولیدکنندگان نفت جهان است و یکی از بیشترین ظرفیت‌های پالایشگاهی را در خاورمیانه دارد واردات این میزان بنزین یک فاجعه است.

آنها که می‌گویند تولید قیمت بنزین را واقعی کرده‌ای می‌پذیرند که همچنان در کشوری که فاصله طبقاتی زیادی می‌کند و بسیاری از مردم در فقر و زیاده‌تر فقر به‌سر می‌برند و هر روز میزان تبعات دولت در ایجاد ناامنی و رفاه اجتماعی به دلیل فقر سرمایه و بودجه دولتی به زیان اقلیت آسیب‌پذیر جامعه کاستی می‌گیرد و فقرای جامعه بی‌پایان

نامه‌های بدون واسطه

شکر نعمت را فراموش نکنیم

یکی از اصولی که با معرفت و خیریت برخورد رابطه نزدیک دارد شکر بر نعمت‌هاست. شکر الهی علاوه بر آنکه معرفت بخدا را در قلب راسخ می‌کند ما را در طریق عبودیت قرار می‌دهد.

شکر دارای مراحل است که عبارت از:

۱- شکر قلبی

بدان معنی که بفهمد حقیقی نعمت‌ها را فقط خداوند بادی و قلباً معترف بشود که اگر اراده و اختیار او نباشد هیچ موهبتی عیب انسان نمی‌شود چنانچه امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: «کسی که قلباً بپادشاه نعمت او را نوحه خداست شکر آن نعمت را بهجا آورده است».

۲- شکر صلی

مرحله فهم و درک نیست بدین معنی که شکر نعمت‌های الهی جز در جهت ربوبی او استفاده نشود کسی که در خطایی خاشاک در مسیر گناه و تقوی او اشتباه کند عملاً ضایع کند و فقر نعمت پروردگار است و این مرحله زنده کننده روح عبودیت و طاعت خداوندی است.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

شکر صلی نعمت دوری کردن از محرمات

است. (بحارالانوار)

۳- شکر زبانی

شکر واقعی هنگامی صورت کمال می‌بخشد می‌گیرد که کلماتی که با زبان جاری شود و اگر شکر زبانی همراه مراحل قلبی نباشد بی‌سنگاری بوده از معبود نفس صورت گرفته است و اگر هم به شکر زبانی بسنده شود این شکر چیزی جز قلعه‌نشان و صورت ظاهری نخواهد بود.

امام صادق (ع) می‌فرماید:

شکر کمال آنست که بر زبان انسان جمله «الحمد لله رب العالمین» جاری شود.

رب العالمین» جاری شود.

(بحارالانوار)

امام صادق (ع) می‌فرماید:

فاکر نعمتی از خداوند به پنداری رسد به آن نعمت قلباً معرفت پیدا کند و شکر آن را بهجا آورد به معنی آنکه سختی تمام شود و جانب خدا صورت داده می‌شود که بر نعمت‌های او افزوده شود (بحارالانوار)

حضرت علی (ع) می‌فرماید:

«کسی که به قلب خود شکر نعمت‌ها را بهجا آورد حتی پیش از آنکه این شکر بر زبان او جاری شود لاجل حق زیاد شدن نعمت‌ها را پیدا می‌کند».

(فقرالحکم)

از این روایات می‌توان روشن می‌شود که آثار و برکات شکر پروردگار تا چه حد است و کسی که گمان می‌کند نعمت‌ها را بهجت دیگری قبل از خدا به آنها رسیده است یا از مرادها را در جهت تقرب الهی استفاده می‌شود حتی از شکر زبانی هم دریغ می‌کند فقر و ناسیانی است.

○ منتهای صافی - کلین

ایران با فلسطین!

پنج‌شنبه هفت گذشته طرحی از طرف صیدا کینه امدادوین هرنه عرب کشور عربستان فلسطینی برای کمک به مردم فلسطین ابردا شد که حرکت اسلامی و

می‌شوند و حاکمیت پول و سرمایه هر روز شتاب بیشتری می‌گیرد و سنگ‌های بیشتری را فتح می‌کند و لشکر بیگاران در راه است و باز به دلیل کاهش سرمایه‌گذاری ایجاد فرصتهای شغلی و اشتغال این لشکر جایش بیشتری را شاهد است. باز هم سرمایه‌های ملی کشور به جای عدلیت به سمت ایجاد رفاه اجتماعی و افزایش تولید در جامعه صرف یارانه‌ها شود و اکثر این سرمایه به جیب ثروتمندان جامعه برود و فاصله‌های طبقاتی را بیشتر کند؟ آیا این مصلحتین که به طور سطحی دام از حمایت از فقر و اقلیت آسیب‌پذیر می‌زنند راهی هم برای توزیع عادلانه ثروت ملی در جامعه و افزایش ایجاد اشتغال سراغ عیارند؟ و آیا اثرات نامیه و استمرار این روند را بر فقیرتر شدن فقرای جامعه در آینده‌ای نه چندان دور نمی‌بینند؟

چند میلیون جوان بیگانه دیگر باید در خیابانها و کوچه‌های شهرها و روستاها و یلان و سرگردان و سرخوردگی جلوی جیشمان ما صف بکشند و چندصد آدم آبرومند و باشرقت باید از فقر فقری کنند و با کلبه‌های خود را بفروشند که ما باور کنیم کشور ثروتمندی نیستیم که این‌طور باسلطرت تمام حتی بیشتر از ثروتمندترین کشورهای دنیا جیب حراج به ثروت ملی بزنیم؟ آیا همین متفان می‌دانند که تولید سرمایه کشته به نسبت قبل از انقلاب به چه میزان کاهش یافته و درآمد سرانه یک ایرانی به نسبت ۷۵ سال پیش تقریباً نصف شده است؟ آیا می‌دانند که در همین مدت به عنوان مثال درآمد کشوری مثل کره جنوبی سه برابر شده است؟ و نیز آیا می‌دانند که حتی اگر همه ثروت جامعه را به تساوی به تقسیم کنیم و بخیرامه سهم عادلانه و مساوی به همه بدهیم باز به دلیل کاهش تولید در کشور و فقر عمومی و کاهش تولید ناخالص ملی باز هم ناخواسته توانست نیاز جامعه را پاسخگو باشیم؟ و آیا آقازبان راحلی برای خروج اقتصاد کشور از بن‌بست سراغ دارند؟

نگارنده فقط برای آنکه متخصصان علمای اقتصاد و متوالین اقتصادی دولت را تذکر بپیش اندیشه و تفکر و جستجوی راهکارهای مدیریت کند به گزارش بانک جهانی از وضعیت اقتصادی کشورهای جهان در دهه ۹۰ اشاره می‌کند.

براساس گزارش بانک جهانی، درآمد سرانه در کشورهای مقصود، الجزایر، برمه، پاکستان، ونزوئلا و ایران در دهه ۹۰ رو به کاهش گذارده و برشمار فقرای جامعه افزوده شده است، در عرض ۲۷ کشور جهان در سالیانه‌های اصلاحات اقتصادی انجام شده رشد اقتصادی خود را به دهه ۹۰ به مقایسه با دهه قبل به پنج برابر افزایش داده و خود را برای بی‌سوختی به بازار جهانی آماده کرده‌اند.

باید قبول کنیم که کشور ثروتمندی نیستیم، پس تا فقیرتر نشده و محتاج نان شب نماند، ایم این‌همه اسراف و تکلیف و این‌همه سخاوتمندانه با افزایش یارانه‌ها و زمینه‌های زیاددوری، اتلاف سرمایه‌های ملی و اسراف منابع و زرفتهای فقر بیشتر و کشور مردم را فقرام تیاروریم.

دکتر آقابابایی - گرگان

درباره توبه حروف مجله گلدیانی از خوانندگان عزیز منتظریم. بهر حال در فهم تخریضی شما از خوانندگان سؤال خواهیم کرد که پوست دارند یا عین حروف مطلق بخواهند اما بیشتر و یا با حروف درشت است و البته در جمع گستره فشنش باشد مطابق نظر اکثر خوانندگان عمل خواهیم کرد.

پورعلی آل مردان - خازول

نویسنده آن مطلب که با استفاده از ۱۴ جملات خارجی تهیه می شد، مدتی است که به خارج از کشور سفر کرده اند. بهر حال در آینده تلاش خواهیم کرد صفحات مشابه آن مطلب را با آمادگی کنیم.

سید محمد صالح آسون - ارومیه

خدا را شکر که سرانجام با گشت خانواده شانی بعد از تحمل ۱۴ سال طعم آزادی را چشیدند، همین که در شانی پرورنده خود به گشت و رفتاری و رفتاری یک گره بایده نشاندند تغییر روحیه مثبت سلامت و قدرشناسی شما که ارزش محبت فرد دیگری را می یابید، امید که مرکز موجب رضایت ایشان و هیچ فرد دیگری فراهم نیاید. کشنده که از قول شما از پیری مسروبه و محترمی قضایی و محترم ردایان ارومیه لشکر کش و اسامی ردایان را هم به اسم برید که اجازه بدیده به همین مختصر اکتفا شود.

ناو کیتی - تابلاد

نامه و سؤال شما را به مسئول صفحه خاطرات کلاسیک نتان نامه تا مورد رسیدگی قرار گیرد. پیشنهاد شما به مورد معرفی و تهرجا و روستاهای کشور هم پیشنهاد خوبی است که تا به حال هم در این مجله به انواع مختلف اجرا شده که در صورت ترکیب مناسب و قابلیت لازم باز هم چاپ خواهد شد.

محمود فرحانی - اسفهان

باور کنید از نامه قبلی شما اطلاع نداریم، به سبب صفحه داستان زندگی هم گفتیم که پیگیر نامه ارسالی شما به این بخش باشیم. بهر حال باید گفت همه خوانندگان مجله پربارمان عزیزان هم و هرگز قصد نادیده گرفتن یا بر جاییم و علت تاخیر در ارسال پاسخ خود و فقط تکرار بهانه ها.

مناظره - حاجی شهر

پسند هم با شما همفکره هستم که مردم محروم و مغلوب ما تقریباً پاهای ندارند و بسیاری از مردم در فقر و فاقه و تشنگی بسر می برند. لازم است که در آن کمک نمود اما متأسفانه این حرف شما حرفی است که چون ما خواننده در کشور فقر داریم و لقب پس لازم نیست که به فکر مردم مغلوب فلسطین و یا کودکان بی پناه فلسطین باشیم. باور کنید شرایط زندگی آنان به هر حال بدتر از شرایط ماست و ما وظیفه داریم بر خود توان و وسیع خود به این انسانهای مسلمان و مغلوب کمک کنیم.

مروم - پوسلی - حاجی شهر

در حال حاضر شما می توانید با تهیه یک خبر و یا یک گزارش از یک واقع و یا مرید جالب و به شهران و یا یک جلسه مهم و بهرگز در این باره سوادپور می فرماید. نظر این آراء استعداد خویش را در زمینه خبرنگاری نشان دهید، قدر مسلم در صورتی که با مقدمات کار آشنایی داشته باشید پربارمان گزارش خبرنگاری اختیاری صادر خواهد شد.

سمیرا هاشمی - تهران

از حسن سلطنتی که در گزارش و ارسال نامه به شرح داده می برد متشکریم. پیشنهادها و انتقادات شما را خواننده و هم از اظهار نظر شما نسبت به مجله سوادپور، صفحات جدیدی هست و با ویرای ایرانی حلقه نشاندند در آینده هم مورد استفاده قرار خواهد گرفت، به ویرای یک با ویرای جدید ایرانی در مجله آغاز خواهد شد.

تکلی را که در مورد داستان مطرح کرده اید با آقای اکبرزاده در میان گذاشتیم.

می توان مثل خزان سوره و یزد، در گنجی است سحر هنگام به بهانه آمدن تو بر چهار راه سرخ نظار می ایستد و نامی که در کتابش سو طوطی می کنی.

این کاللی می توانست خوشبختی عطرها را برایت بیوم نامی اعتبار از نظر اعلیٰ کشد. اگر به هر فرصت بهی برندها پروانه قاصدها و شاعرها را خیر می کنی.

به ز کشایی بی قرار خواهیم گفت در وصف اعدالت شری برساند.

به پایان طیارش می کشم برایت تعصمرایی کشد، برای رنگین کمان پیغام می گفتم آن روز در گوشه شانی از ای کاش حضور پیدا کنیدی ای زبانی عشق قرار است آست کشایی به میهمانی قلم پیانده دوست دارم برایت ترانه ای سرایم و سیر به چلهه روز بگوشتم آن را بخواند و آتین زیر سایبان عشق تو خواهیم نشست و منتب پاک کلام را با نامم پراکن عشق خواهیم سپرد.

نیدا کلامی نور باف

مردهای که بوسیله ندو به قرآن

نجات یافت

مشهور است که مردم طریسی سکه کرده مردم به گمان اینکه وفات کردی او را غسل داده کفن کرده و دفن نمودند. مردم طریسی چون به فرشت آمد خود را فرامی گشت و فر فرید عود شد که سکه کردن بود مردم او را اشتباهان کریمه دفن و رانی نتاشت که خود را از این گرفتاری خلاص نمود، فرشته که سکه کریمگی از هوا بافت شد، بود که گریه به سخن ما هنر تولد زنده باشد، در این حال تکر کرد که اگر خداوند باقی متعلق او را از این قبر نجات دهد یک دوره به سیر کریمه پس از آن خداوند به سبب استیجاب چنین قرار گرفت که یک نفر مزد معروف به این فکر افتد که شب موعده که همه فرزند و فریسان هم خواب است به فرشت زنده و غیر طریسی را بختش را گفتش را برادر و برادر و دوستی که آمد قید را گفتند به این عهد رسید و روزی آمد که مرد پولیتان کفن را باز کرد که ناگاه شیخ مستور را گرفت. مرد فریسن از زمین این حال وحشت کرد و پرسید شیخ با از شروع به حرف زدن کرد و وحشت او بیشتر شد شیخ فرمود ترس من موه نیستم بلکه زنیام و به علت سکه مردم را می ترسند، اکنون به خوشی آمدام و خداوند تو را وسیله انجام کار فایده است. مرد تیش از فرحانی این مرحوم اطمینان خاطر پیدا کرد و بلیش آرام گرفت و چون شیخ از شدت ضعف نمی توانست را ببرد آن مرد او را به دوش گرفته به منزل شیخ آورد، شیخ خلعت خرب و مال زبانی به آن مرد داد و آن مرد به هر چه شد شیخ توبه نمود و آن کار کثیر و زشت خود را تکرار کرد، سپس شیخ شروع به نوشتن قصیر جمیع اهلان کرد که اهل قسری به این خوبی نوشته شده است.

خداوند بسیار استیجاب آن مرد را وسیله نجات از آن بند و گرفتاری عجیب و شیخ را هم وسیله و اسباب توبه آن مرد قرار داد و به این وسیله آن مرد از معصیت بزرگ و حمل شیخ فدای و نیلانی خلاص شد و عقرت ارض به هر خیال خود

تولستور بایستد شیخ خودی سلق فریاد آیت قرآن می گوید: هر قرآن آیت شریعی وجود دارد که مالک بر مقام عالی می باشد و برای روح آوردن آن است.

فرستاده محسن دهلستانی

خوبی بود اما اعزاء بدیدند چند کشایی هم بدید عرض کنم.

آقای انطلسی که از پیشنهاد این طرح گفتند که ممکن است سؤال کنید که ما چرا به دیگر کشورها مردم طرشان کمک نمی کنیم برای اینکه مردم افغانی طریسی صحبت می کنند ملا می از شایک سؤال داریم.

به نظر ما مردم طریسی و مستضعف کشایی خود ما مگر عربی صحبت می کنند؟ بلکه از کشایی هم به نظر فارسی صحبت می کنند و فارسی تر هم هستند. باقی سؤال بنده این است که به راستی ما باید تا کی شاهد این جور کمک باشیم؟

یک روز فلسطین، روز دیگر یوسنی و امروز افغانستان و فردا معلوم نیست که به چه کشوری کمک خواهیم کرد. حال خود شما لااقلان را فاضی کشد اگر این کشنها به خود مردم ما در قضی عقل این ممکن هستند بنده خداوند شریعی را شایک سؤال بود یا به دیگر کشورها؟

کشوری که مردم آنجا به خاطر عدالت بیشتر است و کرده و با جان و مال خودی هست سال از دین و آب و خاک کشور خود دفاع کرده و حالا شاهد ساری از عدالت بیشتر هستند.

سوالی دیگر از شما داریم، به نظر شما چند درصد از مردم ما زندگی می کنند؟ به نظر حلقه نقد در خدمت و یا شید کمتر و مابلی نقد لااقل می کنند که زنده باشند و این مردم مغلوب و پر چهره شایک سنگین زندگی به مردم زحمان له شده و این می رود.

پس بهتر است این کمک های اسلندو سکه به مردم ضعیف و مستضعف خود ما بشود. مردمی که منتها سعادت نبوی دارند بلکه سعادت اخروی هم در انتظارند و محاسن به روایات و احادیث نقل به این که هر طریقی انسانها و بیلی هست.

زبان کتب بدیده با کمک به مردم مغلوب افغانستان و یا فلسطین خواهیم کرد. بلکه می گویم به فکر مردم خورمان هم باشیم.

ایوب بناد - تهران

تا فراسوی باران

هر کوزه آرد و بار پیری می کشید، از پشت پنجره عشق می بینم فرست مال یک مسافر از کد که لطفها عیور می کنی و به شبی با عطفه هارک می کشی، روی پیراهت از نوربسته می آید. آن سوی تپه های می کشی، آن سوی جنگل پی آن سوی ساری نجیب می فام خستایی می فام در غایت ره می بدارند، با یگر باران پیرا با یگر او را بر سرزمین روح خستام بدارند.

همه میانه ها که زدی که ما را به جریگی ابروای طرزان در سعاده انگشت را به سستان طاقی و قلب خستام بخشنی تا سراجهم کشد و عوریا باشد، بشکاز طرزان با شکی بر قلم جعوم آورده عیش خرب که می شود عید می کرد.

خون خید با چشمان خسته و خون آلود می ریزد و شب می آید و من در غایتی که و گرم غروب به تو می بینم.

بگذار بگویم همین بیروز به خیلهایی مه گرفته و سنگین به دنبال تو می کشم، باور کنی می تعرف از هر جای که می کشم، سراج مرئی را می گردم که پراشتن روی عطر طیار می آید، ای سراج، به یار ما



یک هفته چند نگاه

محمد سروش

«ملت» روزنامه‌ای که توقیف شد

با توقیف روزنامه ملت خانواده مطبوعات از حضور یک عضو دیگر در جمع خود محروم شدند و جامعه مدنی در حال رشد ایران یک جزء از اجزای خود را از مسیر که اصلاحات نام گرفته از دست داد. توقیف روزنامه ملت با استنادی کم و بیش مشابه موارد توقیفی پیشین در حالی صورت گرفت که دو روز قبل از آن هم یک روزنامه دیگر البته به دلایلی متفاوت از انتشار بازمانده بود.

روزنامه اخبار که پس از حدود ده سال توقیف انتشار خود خواسته از ابتدای آذرماه امسال فعالیت خود را در دوره جدید از سر گرفته بود در ششم آذرماه به حکم قاضی سعید مرتضوی به این استناد که برپایه شکایت معاون دادگستری استان تهران مصادیق تخلف از ماده ۱۶ قانون مطبوعات بوده به محاق توقیف رفت.

تر ماده ۱۶ قانون مطبوعات آمده که: «عدم انتشار منظم نشریه در یک سال اگر بدون عذر موجه به [تشخیص غیاب نظارت] باشد، موجب لغو پروانه خواهد بود»

از آنجا که روزنامه اخبار از اوایل سال ۱۳۷۸ انتشارش متوقف بود قاضی آن را مصادوق ماده ۱۶ دانسته رأی به توقیفش داده است. مدیر مسئول روزنامه اخبار که مدیرکل امور حقوقی معاونت حقوقی و پارلمانی ریاست جمهوری نیز می‌باشد، دلیل عدم انتشار نشریه‌اش را در ده سال گذشته «عذر موجه مالی» اعلام کرده است.

این نکته قابل توجه است که ظاهراً علت اصلی توقیف روزنامه اخبار علاوه بر ماده ۱۶ قانون مطبوعات و مشابهت محتوایی و صورتی آن با روزنامه ایران اقتصادی موضوع ماده ۷ قانون

مطبوعات بیشتر به ساقه مدیر مسئول روزنامه بازمی‌گردد که براساس محتوای حکم صادر شده توسط قاضی مطبوعات بیشتر روزنامه «اخبار اقتصاد» خود را به ناگروندگان روزنامه‌های لغو اعتبار شده چلاند نویسی نشاط و عصر آزادگان و توقیف شده گوناگون و دانسته‌ها یعنی شرکت جامعه روز» اجازه داده بود.

به هر حال مستقل از دلایل و زمینه‌هایی که موجب توقیف روزنامه اخبار شده از آنجا که این توقیف جامعه مطبوعاتی را با خروج یک عضو از صحنه مواجه می‌کند، موجب تأسف است.

دو روز پس از توقیف روزنامه اخبار قاضی سعید مرتضوی رئیس شعبه ۲۴۱ دادگاه عمومی تهران که به دلیل اختصاص شعبه تحت ریاستش به بررسی تحقیقات مطبوعاتی برای اهل قلم و اصحاب نشریات چهارم‌ای شناخته شده است، حکم به توقیف جریدهای دیگر «ایران پل» «روزنامه ملت» داد.

این حکم با توجه به شکایت معاون رئیس کل دادگستری استان تهران به عنوان مدعی العموم و به دلیل آنچه «تخلفات مکرر از مقررات ماده ۶ قانون مطبوعات و اصرار مدیر مسئول روزنامه در ارتکاب جرایم مذکور و تخلف از مقررات ماده ۲۸ قانون مطبوعات که لغو پروانه نشریه در آن پیش‌بینی شده» اعلام شده صادر گردیده است.

در حکم قاضی مرتضوی همچنین آمده است: «دادگاه با توجه به مجموع محتویات پرونده و تدقیق



توقیف روزنامه ملت در هشتم آذرماه درحالی صورت گرفت که این روزنامه در عرض چند ماهه خود توانسته بود حدود ۱۷۲ شماره از روزنامه را به مخاطبان خود عرضه کند.

نکته قابل توجه در این ماجرا این بود که پس از توقیف روزنامه ملت هرچند انتقاداتی در گوشه و کنار مطرح شد، اما موضوع ابتداء گسترده‌ای پیدا نکرد و همچون برخی نشریات که در گذشته توقیفشان باعث زیادی به دنبال داشت، توقیف ملت از آن بازتابی‌ای نصیب بود.

روزنامه آفتاب بزرگ البته در یادداشتی مراتب تأسف خود را ابراز داشت و ضمن آنکه توقیف ملت را «جراحت دیگری بر جامعه مطبوعاتی کشور» توصیف می‌نمود نوشت: «روزنامه‌ای با هزاران مشتاق و کوشش و تلاش درست می‌شود و تا بیاید

مجلسی که در برنامه‌ها و استراتژی خود دفاع از حقوق شهروندان را محور قرار داده، در حرکتی جدید آماده تصویب طرحی با ۱۷۵ امضا می‌باشد که براساس آن موارد منوئیت و مصادیق شکنجه موضوع اصل ۳۸ قانون اساسی به‌طور شفاف مشخص شده است

که خوش را پیدا کنی، لایگان با چند سطر به ناگهان یاد تاریخ رهنمون می‌گردد. این درحالی است که اکنون روزنامه‌های دیم خردادی داکتر احتیاط ممکن را به خرج می‌دهند و با وجود کاهش یافتن مخاطبان خود با نازک‌ترین وجه ممکن بازاریاب قدرت و سیاست به سخن می‌پرازند تا شاید از اسداد امیدها برای برپایی یک جامعه متعادل و آزاد و آباد جلوگیری کرده باشند»

به‌جز آفتاب بزرگ و ییله‌ای که انجمن صنفی روزنامه‌نگاران صادر کرد، بانگ اعتراضی دیگری برخاست. شاید علت این باشد که زیاد شدن تعداد موارد توقیف نشریات به حدی رسیده که توقیف یک مورد جدید برای پایه دیگر خبر هیجان‌انگیز و فوق‌العاده‌ای نیست.

واکنش مدیر مسئول روزنامه ملت نیز در این میان جالب توجه بود. هرچه احمد صفایی فر مدیر مسئول اخبار بدون تلاش علنی و ابراز نظری آشکار پیرامون توقیف نشریه‌اش به استقبال موضوع رفت

در شکایات عمومی و خصوصی وارده علیه این روزنامه از آنجا که به موجب اصل ۲۰ قانون اساسی هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد، و قلاً آزادی مطبوعات مقرر در اصل ۲۲ قانون اساسی در بیان مطالب نیز ناچای تعیین شده که حوزه این آزادی موجب اضرار به غیر و تجاوز به منافع عمومی نیست. همچنین بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی که در مقام تعیین وظایف فرد قضایی است، اقدام متلب برای پیشگیری از وقوع جرم را از وظایف این فرد دانسته... به حکم وظیفه قانونی در پیشگیری از اقدامات مجرمانه در جهت بحران‌سازی و ناامن‌تر کردن فضای مطبوعات کشور، قرار توقیف موقت روزنامه ملت صادر شده است.

قاضی مرتضوی عدم توجه مدیر مسئول ملت به تذکرات و تصاحبات مسئولان محترم نظام و عدم اعتنا به اقدامات پیشگیرانه دادگستری را نیز از دلایل صدور حکم توقیف ملت نام برده است.

توقیف گاه و بیگاه تشویات و بخصوص روزنامه‌ها هر چند کندی حرکت و تعدیل فضای انتقادی را در محتوای مطالب باعث شده، اما هیچ گاه حرکت تدریجی رکن چهارم دموکراسی را به صفر نرسانده است



مجلس انتخاب شده نشده است.

یک مجلس فعال

مجلس شورای اسلامی که در چند هفته اخیر فعالترین روزهای خود را سپری می‌کند، بر مسیر تلاشهای اصلاح طلبانه خود برای چندین بار در یک سال اخیر وارد چالش با دستگاه قضایی شد و نسبت به جریان امور در پرونده بازداشت شادگان ملی - مدعی اعتراض کرد. ۱۶۳ تن از نمایندگان مجلس هفته گذشته با اعضای متنی نگاری و اعتراض خود را نسبت به روند محاکمه‌های مطبوعاتی و سیاسی اعلام کردند.

در این نامه با اشاره به برخی خبرهای موجود درباره محاکمه‌های اخیر که «بیم نایده گرفتن آیین دادرسی و حقوق قانونی متهمان را به‌طور جدی افزایش داده» آمده است.

«دستری متهمان و وکلای ایشان به پرونده‌های امکان امکان ملاقات زندانیان با وکلای و فراهم آوردن امکان دسترسی متهمان بر مضموعات مورد نیاز برای تهیه دفاعیه و نیز امکان حضور ناظران بی‌طرف در دادگاهی که سیاسی بودن اتهامات متهمان آن بجهت است از ضروریات مسلم اولیه چنین محکمه‌ای است که در مورد این پرونده نشانه‌ای از رعایت آنها گزارش نشده است.»

این چندین بار است که در چند ماه گذشته نمایندگان مجلس ششم درباره روند پرونده نیروهای «فنی» امضا نگاری و اعلام موضع می‌کنند و همین مسأله موجب بوده که توسط پارلمانی افراد که در مسائل سیاسی موضع‌گیری می‌کنند، متهم به جایگاه‌های معنی‌دار از این نیروها شوند اما به نظر می‌رسد حرکت‌های این جنبش توسط مجلس در چارچوب برنامه‌ای انجام می‌شود که مجلس ششم برای دفاع از حقوق شهروندان بدون توجه خاص به متن و متن سیاسی آنها در نظر داشته است.

این مجلس همچنین در هفته‌های گذشته طرحی را برای اجرای امضای کردن اصل ۳۸ قانون اساسی به امضا نمایندگان رساند تا از مسیر آن بر «مستوحش هرگونه شکسته» مهر تأکید بزند.

در طرح مذکور که اعضای ۱۷۵ نماینده مجلس را دارد اجرای اصل ۳۸ قانون اساسی راهکارهای حلی و اجرایی اصلی می‌شود است.

اصل ۳۸ قانون اساسی اشعار می‌دارد: «هرگونه شکسته برای گرفتن افراز و یا کسب افراز متنوع نیست، اجبار شخص به شهادت، افراز یا سوگند مجاز است و اجبار شخص به شهادت و سوگند، فلتد افراز و اعتبار است، متعلق از این اصل طبق قانون مجازات می‌شود.»

از بیان دلایل لزوم تهیه و پیشنهاد این طرح گفته شده که «در حال حاضر به دلیل عدم وجود قانونی شفاف و مشخص بحث شاهد در حق ریختن ضررهای بین مجازات و شکسته می‌شود و از طرف دیگر اگر تعللی صورت پذیرد، قانون نحوه برخورد با آن مشخص نمی‌باشد؛ به همین دلیل طرح مذکور برای جلوگیری و ممانعت از مخدوش شدن حقوق شهروندان تدبیر مجلس می‌شود.»

در نامه یک طرح موارد و مضامین شکسته بیان شده و در ماده ۹ پیش‌بینی شده «برای نظارت بر نحوه رفتار با افراد بازداشت شده و زندانیان و اطمینان از رعایت قانون شورای تحت عنوان «شورای نظارت بر نحوه رفتار با زندانیان» مرکب از سه تن نماینده از طرف قوه قضاییه سه نفر با انتخاب مجلس شورای اسلامی و سه نفر به انتخاب دولت تشکیل می‌گردد.»

این شخص البته هنوز در مراحل ابتدایی تصویب است و مشخص نیست نهاییت و پس از طی مراحل مختلف از بررسی و تصویب در کمیسیونهای تخصصی و صحن علنی مجلس گرفته تا گذر از شورای نگهبان مشمول چه مقدار تغییر خواهد شد. «در حوزه روابط مجلس و دستگاه قضایی (که نقیضاً اینجا با ارتباط بوده) و در ادامه ماجرای پرونده ملی - مدعی‌ها دادگاه انقلاب اسلامی به نامه ۱۶۳ نماینده مجلس پاسخ داد.

در بیانیه این دادگاه ضمن اشاره مجدد به اینکه «به دلیل عدم تصویب نهایی «قانون جرم سیاسی» امکان تشکیل این نوع جریان وجود ندارد؛ علیرغم دادگاه انقلاب دفاع از این جنبه ترسیده شده است. «هیچ‌یک از متهمان بازداشتی نهضت آزادی جز بازداشت اقرارایی نیستند.

اکثر آنها آزاد شده‌اند و پنج نفر بقائیده نیز در بند عمومی زندان بسر می‌برند.»

چالش‌های اصلی میان مجلس و دستگاه قضایی در یک سال اخیر عمدتاً به روند رسیدگی پرونده‌های خاص و انجام محاکمات مربوط بوده است و با توجه به نظارت پیش و متنی که میان اجرای این دو رکن نظام وجود دارد، پدید آمدن چالش‌های دیگر در آینده به نظر نمی‌رسد.

به هر حال آنچه مسلم است اینکه در اوضاع کنونی بخشهای مختلف تصمیم‌گیری در نظام اقدامات خود را توجیه قانونی می‌کنند و بر حقوق تصریح شده قانونی خود تأکید دارند. پاسخ هر طرف نیز در چارچوب توجیهات قانونی صورت می‌گیرد. راه فشار رسیدن به نظم منطقی مرزمناسار بر اساس تجربه تاریخی از مسیر این گونه چالش‌های نظری و بنیتی خواهد گذشت.

سید جلی مدیر مسؤول روزنامه ملت با انجام چند مصاحبه و اعلام نظر علنی مراتب اعتراض خود را اعلام نمود. وی گرچه چند نوبت احضار و دریافت تذکر را به خاطر عناوین بخش سیاسی روزنامه پذیرفت، اما تأکید کرد علت توقیف درج تیرتی از سخنان جبهه‌الاسلام محتسبی ساینده تهران درباره نظارت استصوابی شورای نگهبان بوده است. جبهه‌الاسلام محتسبی پور در مضامین‌های گفته بود، «نظارت استصوابی مخالف شرع و قانون اساسی است، سید جلی در یکی از مصاحبه‌هایش پس از توقیف ملت همچنین گفته است: «این حرکت بیشتر از آنکه سیاسی باشد، تلافی از سوت‌نظم است و امیدواریم بتوانیم هرچه زودتر موضوع را حل کنیم. با توقیف این روزنامه ضد نظر دیگر به جمع روزنامه‌نگاران یکبار امضا شد.»

توقیف گاه و بیگاه روزنامه‌ها در حالی ادامه دارد که روند صدور مجوز انتشار نشریات بخصوص روزنامه‌ها در حیات نظارت بر مطبوعات تا حد زیادی کند شده است، این حیات در قریب یک سال گذشته تنها مجوز انتشار برای دو روزنامه را صادر کرده است. این دو روزنامه نیز به نوعی از رگن حزب یا تشکل سیاسی خاصی هستند و به افراد حقیقی تعلق ندارند.

روزنامه «رای مردم» به عنوان ارگان مجمع نمایندگان ایوار مجلس شورای اسلامی و با مدیرمسئولی بدالله اسلامی مدیر مسؤول روزنامه پیش‌تر لغو امتیاز شده فتح و روزنامه «اصلاحات» به صاحب امتیازی حزب آزاده ملت ایران دو روزنامه‌ای هستند که اخیراً مجوز انتشار دریافت کرده و آماده می‌شوند تا انتشار خود را آغاز نمایند.

مدیر مسؤولان هر دو روزنامه تأکید کرده‌اند به‌زودی با هر عرصه یک رسانه مکتوب دیگر تلاقی خواهد کرد جای خالی بخشی از نشریات توقیف شده را با استفاده از تجربیات آنها پر نمایند.

به نظر می‌رسد موج وسیع توقیف روزنامه‌ها و نشریات که از یک سال و نیم پیش شروع شده، هر چند تا حد زیادی در رساندن سطح محترمانه مطالب نشریات به تعادل نسبی و تعدیل فضای انتقادی آنها مؤثر بوده اما هیچ گاه موجب توقیف پس‌زمین راد و

مدیر مسئول روزنامه نوروز دادگاهی

شد.

۱۶۴۰ ساینده مجلس در نامه‌ای به روند محاکمه‌های مطبوعاتی و سیاسی اعتراض کردند.
 «نوروز» نگهبان مجدداً طرح تشویق سرمایه‌گذاری خارجی را رد کرد.
 «وزیر صنایع کاشی قیمت خودرو را تعدیل کرد»
 «ریسک سرمایه‌گذاری در ایران ۳۰ درصد افزایش یافت».

«خارج تورم در سال آینده نگرانی می‌شود»
 «روزنامه کیهان خبر از احضار بهادرابی به دادگاه داد».

«رئیس اورغ ضحیه»
 «پیش از اقامت حرم اطلاع‌رسانی نکنید»
 «۳۰ درصد از آواژان شرایط در انتخابات گلستان شرکت کردند».

«جلسه شورای شهر تهران به دلیل عدم حضور اعضا تشکیل شد».

«کندوب» به‌زور سی توابع مردم را بندگان کشید.
 «مهاجرانی بنیادگرا وقتی احساس می‌کند در اقلیت است بازی را بدفع می‌زند».

«سایت حقوق کارمندان ده درصد شد»
 «وزیر کار، بیکاران به‌زور می‌وام اشتغال می‌گردند»
 «دفتر شرکت هواپیمایی کشور اعلام می‌شوند»
 «طرح تشکیل وزارت ورزش در مجلس بررسی شد»
 «شمس‌الاعظمین حق آزادی بیان را به رسمیت نشناخته‌اند».

«گروهبی مجلس گورستان نیست»
 «انضای کمیسون تحقیق از صدا و سیما احکام خود را دریافت کردند»
 «معادن وزیر بهداشت، پنهان‌کاری درخصوص آمار آبزیان سیاست‌گذاران را گمراه می‌کنند»
 «وزیران جمعده دهنه‌ای زیره‌کی سیاسی شده‌اند»
 «شادون عرفات را ممنوع‌الخروج کرد»
 «اسرائیل مقر عرفات را مورد حمله قرار داد»
 «آمریکاداشت به آزمایش موشکی جنگ ستارگان زد».

«ترکیه و اروپا در مورد تشکیل «سیاه اروپا» به توافق رسیدند»
 «انجمن بین‌المللی آینده‌الافغان را متخلف کرد»
 «حسنت هزار پاکستانی طرفدار طالبان در افغانستان کشته شدند»
 «پول برای حمله به عراق تصویب گرفته شده‌اند»
 «سازمان ملل خواستار خارج کردن سفارتخانه‌ها از بیت‌المقدس شد»
 «عراق برنامه‌های تلافی برای عراق را پذیرفت»
 «کمبود لوازم پزشکی، نیی از هراس‌های جنگی اندوختنی را زمین گیر کرده‌اند»
 «ایران دستور دستگیری فعالان و مجاهد اسلامی را صادر کرد»
 «طرفداران اصلاحات در ژبیمپو دولت را تهدید کردند».

حسن فتحي

فیلیپین و صلح دست نیافتنی

چند ماه قبل که نور میسوری رهبر جبهه مورو و خاتم آروبو رئیس جمهور فیلیپین در مازنی قرارداد صلح امضا کردند و به اختلافات چند دهه میان این جبهه و دولت پایان دادند. این تصویر پیش آمده بود که اوضاع در جنوب فیلیپین به‌تدریج آرام می‌شود و نظم و آرامش جای جنگ، درگیری و گروگانگیری را خواهد گرفت.

آن زمان تنها گروهی که در جنوب فیلیپین آشوب ایجاد می‌کرد و اوضاع را آشفته می‌ساخت، گروه ابوسلیف بود که دهها نفر از جمله چند خارجی را گروگان گرفته و اوضاع را در این منطقه آشفته کرده بود.

طی این مدت ارتش فیلیپین تلاش وسیعی را برای قلع و قمع گروه ابوسلیف و آزادسازی گروگانهای آنها صورت داده ولی نتوانست به آنچه میل بود دست یابد.

گروه ابوسلیف که از حمایت بی‌شمار برخوردار بود و در محققان از کسانی که در افغانستان توسط بن‌لادن و طالبان آموزش دیده‌اند، تشکیل شده بود با گروگانگیری و باج گرفتن از بستگان گروگانها اموراتش را می‌گردانده اما زمانی که نور میسوری با وجود انعقاد قرارداد صلح با دولت اعلام جنگ کرد و به مخالفان پیوست اوضاع تغییر یافت و اوضاع در جنوب، مسلمان‌نشین فیلیپین بیش از پیش آشفته شد؛ زیرا موقعیت و وضعیت نور میسوری و جبهه مورو با ابوسلیف و گروه از غلات اساسی نازد. چون ابوسلیف و گروهش از سوی مردم فیلیپین به عنوان یک گروه تروریستی و ضدانسانی که فقط در راه سرکشی کردن مردم قدم برمی‌نهند و از این طریق ازارمعاتش می‌کنند، شناخته شده‌اند؛ درحالی که جبهه آزادبخش مورو از موقعیت بهتری در جنوب فیلیپین برخوردار بود و تا حدودی حمایت مردم را جلب کرده بود؛ اما سیاستی که دولت فیلیپین و جبهه مورو در جنوب در پیش گرفتند، سبب گردید تا ماه عسل آنها به پایان برسد و تاکنون آتش می‌باران آنها شکسته شود و طرفین به مقابله با یکدیگر بپردازند که همین امر سبب اشتقاق بیش از پیش اوضاع جنوب گردید.

یکی از اقداماتی که خاتم آروبو پس از کسب ریاست جمهوری در فیلیپین آغاز کرد و ابتدا موفقیت‌هایی نیز در پی داشت، صلح و آشتی با گروههای مخالف بود که عمدتاً مسلح بودند و در

دولت فیلیپین از جناح مخالف میسوری در جنوب حمایت می‌کند

این کشور به عملیات چریکی دست می‌زنند. در این میان خاتم آروبو تلاش وسیعی را برای آشتی با جبهه آزادبخش مورو به رهبری نور میسوری و چریکهای کمونیست آغاز کرد که با موفقیت‌هایی همراه بود به‌طوری که از شدت درگیریها کاسته شد و اوضاع رو به آرامش رفت. در این میان در سلب تلاشهای مایلجیرانه مازنی دولت فیلیپین با جبهه آزادبخش مورو به توافقهایی رسید که می‌توانست آرامش را به جنوب بازگرداند؛ اما نهایتاً وضعی پیش آمد که درگیریها مجدداً سر گرفته شد و توافقها فراموشی گردید.

این وضعیت می‌تواند منجر به سلب اعتماد عمومی از دولت و گروههای مخالف دولت، البته سیاست آشتی ملی و یادوستی با مخالفان از زمانی که پس از سقوط مازکوس رئیس مائدام‌العمر پیشین این کشور، خاتم کووازون امینو روی کار آمد آغاز شد که نتایج مثبتی را در پی داشت. این سیاست پس از او نیز پی گرفته شد؛ اما استمرار جنگهای چریکی از سوی کمونیست‌ها و مسلمانان که در فیلیپین «مورو» نامیده می‌شوند، نشان از این واقعیت دارد که این سیاست موفق نبوده است.

در این میان گروههای افراطی و تندرو که به ارتباط با طالبان و بن‌لادن نبوده نیز با به عرصه حیات و فعالیت گذاشته که گروه ابوسلیف از آن جمله است.

وضعیت جغرافیایی این کشور به گونه‌ای است که اکثر گروههای مخالف شامل کمونیست‌ها و مسلمانان برای ازارمعاتش و یا تحت فشار قرار دادن دولت و حیات حاکمه، به گروگانگیری متوسل شده‌اند و اقدام به گروگان گرفتن جهانگردان خارجی و یا مردم داخلی می‌کنند. آنها برای آزادسازی گروگانها، پول می‌گیرند و یا از آنها به عنوان اهرم فشار علیه دولت استفاده می‌کنند.

در این راستا گروه ابوسلیف که دهها گروگان داخلی و خارجی در اختیار دارد، پرسروصداترین گروه تروریستی به حساب می‌آید که توانسته افکار عمومی داخلی و جهانی را به خود جلب کند و ارتش و دولت فیلیپین را به چالش بطلاند.

فیلیپین که در جنوب شرقی آسیا واقع شده‌است متحدان آمریکا به‌شمار می‌رود و سالها رابطه



نور میسوار رهبر جبهه آزادیبخش مورو که انتخابات را تحریم کرده بود، در مالزی دستگیر شد

اعلام کرد.

فعالیات کلیه احزاب را غیرقانونی اعلام کرد. یک سال بعد او حکومت نظامی را در سرسرا فلیپین برقرار کرد و نسبت به سانسور شدید مطبوعات و رسانه‌ها زد و خود را رئیس جمهور با دوره حکومت نامعین

تشدید سرکوب مسلمانان سپر گریه بسیاری از آنها به ابالت صباح در مالزی بگریزند و از این منطقه مبارزات خود را پی بگیرند. طی این سالها بارها دولت مارکوس به مذاکره با چریکهای مورو پرداخت ولی توافقی بین آنها صورت نگرفت. با سقوط مارکوس و روی کار آمدن حامی اکتیو شرایط برای آشتی ملی فراهم شده و تلاشها برای صلح و آشتی شدت گرفت. همان زمان توافقهایی بین مورو و دولت صورت گرفت که پس از مدتی ناپدید گشته شد. این بازی از آن زمان تا مقطع کنونی که خاتم «آزویو» رئیس جمهور فلیپین است، ادامه داشته است.

طی این سالها بارها دولت و جبهه مورو به رهبری نور میسواری به توافقهایی دست یافتند ولی پس از مدتی مجدداً جنگ بین آنها از سر گرفته شد و بلکه تشدید گردید. علایت در تابستان سال جاری در مالزی قرارداد آتش-بس و صلح بین موروها و دولت فلیپین منعقد شد. همان زمان مراد ابوالهیم، رئیس هیات مذاکره مورو - اعلام کرد که «ما انحصار می کنیم پیشرفت شکنجی کردیم و احسان می کنیم که مواظبت جهت آتش-بس برای تحقق بخشیدن به برنامه‌های بازسازی و توسعه خیلی مهم است».

مذاکرات آنها از چند ماه قبل در لیبی آغاز شده بود ولی این بار هم در آستانه برگزاری انتخابات سراسری در جنوب فلیپین موروها دست به نقض آتش-بس زدند و با حمله به چند پایگاه نظامی ۵۸ نفر را کشتند و ۸۵ نفر را مجروح کردند. میسواری که فرماندار محلی در جنوب فلیپین بود، اعلام کرد این رای‌گیری‌ها تجاوز به پیمان صلح ۱۹۹۶ است که به ۲۴ سال میازاره جدایی طلبانه آزادیبخش مورو پایان داد. جبهه آزادیبخش ملی مورو در ابتدای سال ۲۰۰۱ دچار تشعب شد و خاتم گلوبو، آزویو، رئیس جمهور در انتخابات از جناح مخالف میسواری حمایت کرد که این مسأله مخدوم و اعتراض او را دیرین داشت. معاون میسواری اعلام کرد: «این حملات از سوی گروه میسواری به دلیل پیشگیری از تصرف آرا مردم در حکومت خودمختار مسلمانان میندالانو در این ناحیه صورت گرفته است».

نور میسواری که موقعیت را در فلیپین برای افکند نامساعد دید، راهی مالزی شد؛ ولی همراه با

تنگنا تنگی با واشنگتن داشته است. این کشور از ۷۸۰۷ جزیره تشکیل شده که ۱۱ جزیره آن ۹۵ درصد مساحت فلیپین را شامل می‌شود و در میان آنها جزایر لوزون، میندالانو، سامالو و لگروس از بزرگترین جزایر به‌شمار می‌روند که مسکونی هستند.

وضعیت جغرافیایی فلیپین با توجه به گستردگی جزایر که بخش عمده آنها غیرمسکونی هستند بزرگترین کمک را به چریکها کرده تا مخفی شوند و به فعالیت‌های چریکی و مخفیانه بپردازند. در سال ۱۵۲۱ میلادی، کاتل پرتغالی، قدم به فلیپین گذارد تا سال ۱۵۷۱ تسلط اسپانیا بر این سرزمین کامل شد.

رفات آمریکا و اسپانیا در آمریکای مرکزی و لاتین و جنگ آنها بر سر کوپا که با شکست اسپانیا همراه بود سبب گردید در سال ۱۸۹۸ این جزایر که حدود ۲۰ میلیون نفر جمعیت داشت، به قیمت ۲۰ میلیون دلار به آمریکا فروخته شود. لذا از این پس فلیپین تحت سلطه آمریکا قرار گرفت.

پس از مدتی مردم فلیپین علیه آمریکایی‌ها شورش کردند، به‌طوری که قبل از جنگ جهانی دوم واشنگتن به آنها وعده استقلال داد و قانون اساسی این سرزمین تدوین شد؛ اما جنگ موجب توقف روند اصلاحات گردید تا حدی که این سرزمین در سال ۱۹۴۲ رسماً تسلیم ژاپنی‌ها شد. سلطه ژاپنی‌ها دو سال طول کشید و آنها در سال ۱۹۴۴ از فلیپین بیرون رانده شدند و استقلال در سال ۱۹۴۶ به این سرزمین اعطا شد. با شروع حکومت جمهوری، در عوض آمریکاییها اجازه استفاده از ۲۳ پایگاه مهم استراتژیک را در این کشور به‌دست آوردند.

در سال ۱۹۵۹ پس از شورش کمونیست‌ها و اوضاع نامتعادل سیاسی داخلی علاوه بر تخلیه تعدادی از آنها پیمان ۹۹ ساله نیز به ۲۵ سال کاهش یافت که در زمان ریاست جمهوری کوراژون اکتیو مدت این پیمان به پانزده رسید و پایگاهها برپیده شدند.

از سال ۱۹۶۵ که فریداند مارکوس به ریاست جمهوری فلیپین انتخاب شد، اوضاع در این کشور تغییر یافت و گروه‌های چریکی کمونیست و مسلمان فعالیت خود را تشدید کردند.

در همین راستا بود که مارکوس در سال ۱۹۷۱

شش تن از یارانش در آنهایی این کشور بازداشت شد. این اقدام دولت مالزی با گروگانگیری غیرنظامیان توسط چریکهای مورو همراه بود و آنها ۱۶۰ نفر را گروگان گرفتند.

در این هنگام دولت فلیپین درخواستی برای تحویل گرفتن آنها بداد زیرا درصد بودند اوضاع را در جنوب آرام کنند و سپس میسواری را تحویل بگیرند. او متهم است که به چریکهای تحت فرمانش دستور حمله به نیروهای نظامی فلیپین را صادر کرده که در نتیجه آن ۱۶۰ تن جان خود را از دست دادند. در همین حال وزیر دفاع فلیپین که برای سرکشی به حوزه‌های رای‌گیری راهی جنوب شد، بود اعلام کرد: «ما اقتدار دولت را در این منطقه برقرار خواهیم ساخت».

انتخابات جنوب با تحریم از سوی نور میسواری همراه بود؛ زیرا او که با اشتعاب در جبهه آزادیبخش ملی مورو تا حدودی موقعیت برتر خود را از دست داده بود، از این مسأله نگران بود که

مباحث اکثریت را از دست بدهد.

در شرایطی که تهدیدها ادامه داشت، مردم جنوب فلیپین برای انتخاب فرماندار و ۲۲ نماینده محلی به پای صندوقهای رای رفتند. دولت محلی میندالانو که یک فرماندار در راس آن قرار می‌گیرد از قدرت و اختیارات دیگری به جز زمینه‌های حساس مانند امور خارجی دفاع ملی، سیاستهای پولی و مالی، قضایی، گمرک و مهاجرت برخوردار است. محلی محلی نیز اختیاراتی معینی در زمینه‌های گردآوری مالیات دارد. این منطقه می‌تواند ۱۶۰ درصد از مالیاتها و دیگر دریافتها را برای خود نگاه دارد.

در زمینه امور قضایی نیز دادگاههای شرع اسلامی می‌توانند تحت سرپرستی دادگاه عالی فلیپین به برخی از امور رسیدگی کنند.

پنج درصد از جمعیت ۷۶ میلیونی فلیپین مسلمان هستند که عمداً در جنوب این کشور زندگی می‌کنند.

به همین جهت در سال جاری میلادی همه‌پرسی برای گسترش منطقه خودمختار مسلمانان میندالانو برگزار شد. متعلقه که برای گسترش حکومت خودمختار مسلمانان میندالانو این همه‌پرسی در نظر گرفته شد. ۱۵ استان و ۱۴ مرکز عمده شهری به وسعت کل ۶۸ هزار کیلومتر مربع از شامل می‌شد.

تحریم انتخابات توسط جناح میسواری، بهترین موقعیت را برای اختیار جناح مخالف وی که از حمایت رئیس جمهور برخوردار است، مهیا کرد تا قدرت را در دست بگیرد. نور میسواری که در زندان مالزی است، اگر در سیاستهای خود تجدیدنظر نکند، در وضع بدتری قرار می‌گیرد و موقعیت‌ها را یکی پس از دیگری از دست خواهد داد؛ زیرا دیگر دوران چه‌گوارا بازی و اشتغال گذشت است و مردم در جنوب فلیپین آرامش و صلح می‌خواهند.

با کمی هتاری لذت دیدن را از کودکان نگیریم

لیله اسیده فریدا زوارهای عکس: مجید شامان لاری

نفلن: ۳۳۳۳۳۳۳۳

شما خواهد داد تا شخصی شهید که فرزندان خو
بنی تولد و حتی قبل از تولد از سلامت کامل
برخوردار است یا خیر.
پس بیاییم با افزایش اطلاعات عمومی و بهداشتی
گشایش استوار برای سلامت فرزندان خود برداریم و با
این کار عذاب و جشمه را از خوف هزینه‌های گزاف و
بی‌بوده برهیم.

آشای سخن
هنگامی که خودتانی برای بعد از شن تصمص
می‌گیرد و تمام امکانات را برای تولد یک نوزاد سالم
ده‌کڑ می‌زند، باید بداند که این اتفاق شایه کافی
نشد.
کودانی که پیش روی سلامت و عوالتن آن را
به تنهایی مازون توصیه می‌کنیم. این امکان را به



بیماری فرزند و
اخذ مدرک فوق تخصصی

دکتر کریمی در سال ۱۳۲۷ در شهر
سیزوار به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و
فیرستان را در سیزوار و شهید به پایان
رساند. بعد از دانشگاه چندی شاپور اخوان در
رشته پزشکی مشغول به تحصیل شد.
وی در سال ۱۳۵۵ بعد از اخذ مدرک
دکتر در شهرهای بندرعباس، اراک،
سیزوار و مشهد در مراکز دولتی و خصوصی به
طبابت پرداخت.

او بعد از انقلاب و شروع جنگ تحصیلی مدتی را
در جبهه‌ها حضور داشت و در همین زمان بود که
فرزندش دچار حملات تشنجی شد و دکتر درین
دوران فرزند و ادامه تحصیل به کشور مجارستان
رفت. او پس از مشقات بسیار موفق شد در سال ۱۳۶۹
مدرک تخصص در رشته اطفال اروپایی و اعصاب و
در سال ۱۳۷۱ مدرک فوق تخصص در رشته
توانبخشی اطفال را اخذ کند.

دکتر کریمی در نهایت بعد از گذراندن دوران
تکمیلی نزد پرفسوری که توانبخشی به نوزادان را
ایجاد کرده در سال ۱۳۷۲ به ایران بازگشت.

آخرین یافته‌های علم توانبخشی

دکتر کریمی از آخرین یافته‌های علم جدید
توانبخشی عصبی سخن گفت از اینکه کشور
مجارستان از پیشرفته‌ترین کشورها در زمینه توانبخشی
به کودکان معلول است و بهترین امکانات پزشکی را
برای باری رساندن به این نوع کودکان دارد.
فراین کشور توانبخشی مثل سایر کشورهای تنها
عضلاتی استخوانی نیست، بلکه آنها توانبخشی را از
اعصاب آغاز می‌کنند، چرا که ضایعات مغزی از
عصب آغاز شده و باعث اختلال در اندامها می‌شود.
وی در ادامه سخنان خود افزود: به همین دلیل بود

در ایران تمام امکانات برای
کودکان بالای پنج سال
بیج شده، ولی درمان
اساسی ضایعه مغزی از بدو
تولد تا زیر سه سال است



که تلاش کردم در دانشگاه علوم بهزیستی، به
پرسی ارتباط فیزیولوژی اعصاب با دیگر اعضا
بردارم و این مطالعات در طی یک دوره کوتاه مدت
بافت شد که توانبخشی مارشده خوب پیدا کند و به
پیشی برسد.

هدف توانبخشی جدید چیست؟

او در مورد هدف توانبخشی گفت: این مراکز ابتدا
از مشکلات خانواده‌هایی که معلولی دارند، می‌کاوند
و در مرحله بعد از پیشرفت معلولیت کودک
جولگیری می‌کنند.
در اصل همکاران ما تلاش می‌کنند تا یک بیمار
فلج را قادر ترانند کنند تا بتواند از استعدادهایش
بهره برده و دارای اخلاقی معرفت کند.

بیمارانی که عمویش می‌شوند!

دکتر کریمی درحالی که لیغندی از رضایت بر
لب داشت، ادامه داد ما با توانبخشی یک بیمار افقی
(بیماری را که توان نشستن ندارد) دستگاه گوارش و
کلیه‌هایش خوب کار نمی‌کنند. ریه‌اش مشکل دارد و
با کوچکترین جمله ویروس دچار آسیب می‌شود و به
ناچار باید مقدار زیادی دارو مصرف کند را عمویش
می‌کنیم و با این کار عمو از مصرف بی‌دلیل داروهایی



که از فویرین و گزاترین داروهای خارجی هستند
جولگیری می‌کنیم.
این کار بسیاری از اختلالات بیمار را کاهش داده
و بار سنگینی از دوش دولت و خانواده برمی‌دارد.

توانبخشی یکتا درمان است

دکتر کریمی پیرامون جایگاه توانبخشی در تشکیلات

نوزادی که پس از تولد ۲۰ دقیقه گریه نکند یا تنفس نداشته باشد، حتماً دچار ضایعه مغزی است

در مورد این عامل مهم در حال حاضر دانشمندان
امریکایی مشغول تحقیق هستند و به نتایج جالبی هم
رسیده اند.

تفلی هستند که کار
اینها را به صورت
سی. ساتی انجام
دهند و ما هم از
درد کشورهای
سیم که در این زمینه
برای کم و بیش
تلاعات ریمید ایران
هستند آلمان می‌کند
این هر کشورهای
هستند که این نوع
این توانایی را در
مان معلولان خود
کار می‌گیرند.
دکتر سید الهی

مناسباته شخصی
زود هنگام ضایعه مغزی
کودکان در کشور ما هنوز
توصیه نشده است و این
ساله امکان به ده را کند می کند

اولیاد حکومت و ضایعه مغزی

او در ارتباط با عوامل ایجاد عفونت گفت: به طور مثال آلودگیهای محیطی و یا تماس با حیوانات خانگی که خودشان مستقیم عامل ویروسها هستند و یا به صورت غیرمستقیم عمل می کنند می تواند در ایجاد این عفونتها تأثیر گذار باشد.

صاحبہ شہزادی حمیمہ

او پیرامون علت ضایعه مغزی گفت:
 یک نوزاد قبل از تولد، ۹ ماه یا به عنوان دوران
 بی در رحم مادر می گذرانند. این مدت تقریباً یک
 سیگار به اهمیت از زنده گی است.
 در این ۹ ماه است که یک موجود تک سلولی به
 انسان با میلیاردها سلول تبدیل می شود و هر
 سلول می تواند به این موجود ضایعه زند

از سوق دیگر سن بالا و با پائین ماندن مصرف
نوادختند. سبب آن، تراشیده‌های الکلی، استفاده
مفرط از هارو، مصرف نادرست آن و هر عاملی که
در علم پزشکی به آن اصطلاحاً استرس و یا فشار
گفته می‌شود، می‌تواند موجب خرابه مغزی در جایی

البته موارد دیگری هم هستند که
در کشورها بسیار شایع اند از جمله
ازواجهای خانوادگی که می‌توانند
بیشتر بروز ضایعات مغزی شوند.

دہترین طفلِ شکاری خواجہ مازی

دکتر کریمی در ارتباط با مهم‌ترین
عوامل یعنی زمان پزشکی قلب‌مدنی
الحزبی افزود.

مناخه به غیاز کشور مجارستان که احتمال بروز این بیماری توسط مردم می‌شود در تمام کشورهای دنیا سنین به‌کمال به بالا آغاز می‌شود. در مجارستان به علت بالا بودن املاعات که نوزادی متولد می‌شود بحث معاینات بچه و پس از تشخیص ضایعه مغزی از آن آغاز می‌شود. وقتی در کشور ما از ضایعه مغزی تشخیص داده می‌شود و کلمات بعدی را به دنبال دارد.

من از شما می‌خواهم چه باید کرد؟

دکتر کی بھی اطلاع ملے

مردم بدو تولد با روشی به نام بررسی اخصاب
نوزادان و واکنش های اولیه کودک می توان قلم
مغزی را تشخیص داد.

۲۷

مت: ۱۰۰

رنگ لیمو، کاه، جگر مرغ دریایی

در گزارش هفت آید به خلافت یک صلوات
برای پیران است که با ائمه و اولاد ائمه است با
ناتش یک منبر بود و تقریبی خلق نعمتگاه
مباری را از انباری کرده و سترگی زیادی را به آنها
به خاطر کار حوس بلکه به خاطر رفاهت افسانیش به
بودند.

صداها را

مف کشیدند. اجازه قدم گذاردن سرمایه خارجی به کشور را نمی‌دند و چنانکه سرمایه‌گذاری را از سرمایه‌گذار گرفتند.

این لایحه یک مرحله در شورای نگهبان داشت و این بار با اصلاحاتی به شورای نگهبان تقدیم شد و نمایندگان مجلس بسیار امیدوار بودند که برادر اینها و توافقانی که با اعضای شورای نگهبان انجام داده‌اند، این لایحه به سلامت از شورای نگهبان نیز عبور کند و به قانونی قابل انکار تبدیل گردد.

اما این امید نیز ناکام ماند و همچون طرح «اصلاح شیوه و صلاحیت‌های نامزدان نمایندگی مجلس» اصلاح ۱۸۷ قانون برنامه توسعه و طرحها و لوایح پرتعدادی که در این اختلاف نظر این دو نهاد راه محله تشخیص صلاحیت نظام رومی می‌پایید و فهرست انتظار فرار گرفت.

نگاهی به دلایل و مستندات شورای نگهبان در رد مصوبات اخیر مجلس و تکرار رد مصوبات و سرشت می‌ماند این اقدام این نظر را غریب می‌کند که شورای نگهبان نیز ناخواسته همانند مجلس با وسیله قرار دادن مستندات به‌صورت غیرموجه سعی در توقف حرکت طرف مقابل دارد که حرکت از دو نهاد مجلس و شورای نگهبان با الله و استدلال‌های طرف دیگر را یافته در مسیر می‌ماند که به صلاحیت نظام نیست و لذا در دو سوی دارند به هر شکل ممکن در برابر این تقاضی صلاحیت بایستند و تهدید چند دور قبل مجلس نسبت به رد اعتبارنامه نمایندگان استان گلستان که به شورای نگهبان رسد مجلسیان نبود انتخاب شدند نمونه‌ای ناروشن‌تر از این ادعاست که موضع‌گیری‌های سخت نمایندگان مجلس نسبت به شورای نگهبان نیز آن را تأیید می‌کند.

گاه کشمکش جناحها در کشور به اوج می‌رسد که قانون اساسی نیز راهکار مشخصی برای آرام کردن آنها در اختیار ندارد

به هر تقدیر یکبار دیگر و این نکتی می‌توان بگوید که قانون اساسی برای مواقعی که برخی مراجع تصمیم‌گیر خارج از فضای نظام و همکاری قصد چه‌گیری در برابر یکدیگر کنند راهکار مشخصی ندارد و اجبار می‌دهد که این اختلاف هر لحظه بر گستره خویش بفریاد.

اگرچه رهبری انقلاب با اختیارات خاص خود می‌تواند نقش آفرینی‌کننده به فضای قضایی سیاسی را ایفا کند اما باید در پی راهکارهای قانونی بود که اختلاف نظر میان ارکان تصمیم‌گیری نظام را در قالب‌های غیرتشریفات که در نهایت رایی مردم و مصلحت نظام را در نظر آورد، اندازه‌گیری راهکار که جایی در میان قوانین مدون جمهوری اسلامی ایران همچنان خالی است.



دیدن رانت خوار، چشمان تیزبینی نمی‌خواهد، شاید همین چند نفر نمونه‌های خوبی باشند!

نسبت به ثبت‌نام کنندگان و تحویل گیرندگان بعدی چنین احتیازی قائل نشده است.

حال دو نکته در این میان جلب نظر می‌کند اینکه در نگاه نخست و از منظر یک تماشاگر بی‌طرف ثبت‌نام کنندگان اولیه که همان نخستین تحویل‌گیرندگان هستند که در عمل از ۲۱۵ میلیون تومان تخفیف بهره‌مند شدند چه کسانی هستند.

آیا این شیبه شبهه قابل تأملی نیست که واینگان به این شرکت که بیشتر با طرف‌های آن آشنا هستند با آشنا شده‌اند همان کسانی هستند که پیش از مذاکرات عالی موقت به نوشتن نام خود در فهرست خریداران خودرو شده‌اند و حال که تحویل خودرو به این عده به پایان رسیده است و دولت به متقاضیان علنی رسیده است شرکت ایران خودرو به نسبت گذشته به پیش‌فروش برگشته و بهای بازار را از خریداران طلب می‌کند؟

که اگر چنین باشد، نام این کار را چه باید گذاشت؟

مشتری‌های بسته از رو

در هفتادی که گذشت شورای محترم نگهبان بار دیگر یکی از مهم‌ترین مصوبات مجلس شورای اسلامی را یعنی با قانون اساسی و موازین شرع ناسازگار و آن را به مجلس بازگرداند.

لایحه حمایت از جلب سرمایه‌گذاری خارجی که سالهاست صنعت ایران چشم انتظار تصویب آن نیست است تا شاید با فراهم آمدن بستر مناسب قانونی و مداخله‌ای موجود در این شاخه از اقتصاد ایران بی‌شود و سرمایه‌گذاران خارجی سرمایه و دانش خود را در بستر فراهم‌گشت‌های ایران به سمت ایجاد صنایع مولد هدایت کنند. بیزا که در حال حاضر انواع تهدیدهای قانونی که در برابر سرمایه‌گذاران خارجی مشتاق به سرمایه‌گذاری

هفته از آغاز واگذاری خودرو پژو ۴۰۶ ناگهان کارخانه ایران خودرو بر اقدامی غیرقابل خورجه و برخلاف ادعاهای گذشته نسبت به واگذاری خودرو به بهای ۸۷۰ میلیون تومان مبلغ بیشتری را به هنگام تحویل خودرو به ثبت‌نام کنندگان درخواست کرده و به این ترتیب کسانی که تنها چند ساعت پیش از آغاز نام‌نویسی برای تحویل خودرو موقت به ثبت‌نام شده بودند و دولت تحویل خودرو به آنان داده به تأخیر افتاده بود ناگهان شدند - نسبت به تحویل‌گیرندگان اولیه - مبلغ بیشتری پرداخت کنند چرا که شرکت ایران خودرو تصمیم گرفته بود این تفاوت قیمت کارخانه و بازار را به جیب خود واریز کند، و البته همچنان که واگذاری خودرو پژو ۴۰۶ ادامه دارد و ثبت‌نام کنندگان که قیمت واگذاری خودرو به ایشان فرا رسیده است وقتی به کارخانه مراجعه می‌کنند می‌بینند هر هفته مبلغ بیشتری نسبت به هفته‌های قبل از متقاضی دریافت می‌شود و این گونه که پیداست شرکت ایران خودرو قصد دارد تا با رساندن قیمت به قیمت بازار، تمام تفاوت قیمت اولیه کارخانه و بازار را به جیب خود کند.

هرچند این کاری است که با پیش از این در تمام نواحی که کارخانجات خودرو ساز اقدام به پیش‌فروش محصولات خود می‌کردند انجام می‌دادند تنها با یک تفاوت، و آن اینکه تا پیش از این تمام کارخانجات خودرو ساز به هنگام تحویل خودرویی پیش‌فروش شده قیمت بازار را مبتنی محاسبه قرار می‌دادند و تمام ثبت‌نام کنندگان می‌باید همان قیمت را - یا با احتساب برخی مزایایی پیش‌فروش - پرداخت می‌کردند اما در این آخرین تجربه ایران خودرو عملاً به کسانی که نخستین تحویل‌گیرندگان خودرویی پیش‌فروش شده و طبعاً اولین ثبت‌نام کنندگان بوده‌اند، تخفیف معادل ۲۱۵ میلیون تومان (۲۱۵ بهای خودرو) پرداخت کرده ولی

چه کاری بود که کردیم؟

شاید شما
شوید، آیا ما هم مثل شما
باید از همه لذات مشروع
دنیا چشم پوشیم؟



بازتاب

مقتل زنان خیابانی و برخورد مناسب دولت و ملت

مشکل زنان خیابانی امروزه به یکی از مهمترین و شاید بفرج ترین مسائل مرتبط با زنان و جامعه تبدیل شده است.

عدم پیریش این زنان از سوی جامعه و طرد آنان بر گاهی به دست فراموشی سپردنشان از جانب دولت و نیز گستردگی عواملی که زنان و دختران را از محیط خانه دور می کند همه و همه افزایش این گروه زنان را در سطح جامعه باعث می شود. گاهی جامعه به خاطر این یاد بردن ماری که برای نمرال این درد بر گرفته اش سبکی می کند وجود آن را با دیده می گردی این که باور کند راه ناپویی بسیاری از این زنان را خود همواره کرده است.

دکتر «فخرالدینی» چابگزینی پول را به عنوان یکی از عناصر اصلی زندگی جدید وجوه نیازهای فیزیکی و انسانی و نیز تقاضای بالای مردان را از جمله عوامل بیرون رویی که به اقتصاد پنهان جهانی در شهرهای بزرگ و پرتراکم می داند. به گفته این جامعه شناس زنان و دختران به دلایل مختلفی خیابانگردی را برای امداد حیات برمی گیرند، گروهی به دلیل تنهایی بیکاری و دیگر سببهای خانواده پس از تردیدها و مقاومتی فراوان تسلیم فشار و نیاز شده و اقدام به ارائه خود می کنند. گروهی دیگر هم تنها برای فرار از کمبود عکاس حیات و تنگنالی برای برخورداری از تفریحات برتر و آلبسها و آرایشهای مجلل و پرخرج باواریه شدن در شبکه های توبسته طبقات مرفه که گفتات و تفریحات زلفی و زلفیوار دارند. بر این راه قدم می گذارند.

خیابانگردی مرسوم ترین راه جلوگیری از پیدایش معضل خیابانگردی زنان را حمایت از این زنان می داند و معتقد است: «آنان زنان و دخترانی هستند که نیاز به حمایت مالی خانواده ای و هویتی دارند و متأسفانه دوری ناآشنی شدن این کشورها باعث ترویج شبکه روانی فراز می گیرند و

فری تاثر از این محرکها از محیط خانه گریزان و در مدت زمانی کوتاه با غرق شدن در گریه هواناک این کار از سوی جامعه طرد می شوند.» وی همچنین ششول ازدواج جوانان را نیز از عوامل مؤثر در این زمینه ذکر کرده و می گوید: «اگر اقدامی در این مورد صورت نگیرد به دنبال افزایش تقاضا عرصه نیز تشدید می شود و به طور مسلم حد اخلاقیات در جامعه شکسته می شود.»

شیخوندی تصریح کرد: «اسبب های اجتماعی، ناآشنی کمتر از جنگ سازند و هر اندازه که جامعه به سوی آرامش پیش رود این مسائل هم ساماندهی بیشتری می یابند و برای پاکسازی اخلاق و طهارت جامعه دولت و ملت باید هم فکر و هم راه را بلد باشند.»

«اسمین کاسرآزاده» روان شناس نیز در این ارتباط می گوید: «تاریخهای دکتانورمشانه از یکسمر و نشرهای ملای و عدم توانایی برای تأمین نیازهای مالی از دیگر سو دختران را در شرایط بد روانی از خانه گریزان می کند.»



کاسرآزاده عوامل دیگر چون خردشناسی و نیاز به آموزش و خود را مؤثرتر از سوسه های مالی در کشیده شدن دختران به این راه می داند و می افزاید: «اتحاد زنان مثالی که در محیط خانه گریزان شده و برای رفع نیازهای مالی خود به جمع زنان خیابانی می یورند نسبت به دختران کمتر است.»

کاسرآزاده با اشاره به لزوم آموزش در سطح خانواده ها و گرم کردن این کانون برای پیشگیری از بروز معضلاتی مانند زنان خیابانی، پیریش این زنان از جانب جامعه و حمایت مالی و فرهنگی از آنان و نیز قبول این واقعیت که متأسفانه زنان خیابانی در جامعه ما وجود دارند و بهترین راهکار برای حل این مسأله نااست.

وی تصریح کرد: «واقعیت نادان به این مشکل و حذف صورت مسأله که برای فراموشی کردن آن ایران را به عمان سویی خواهد بود که کشورهای غربی از آن قرار دارند یعنی مرگ اخلاقیات و روح معوی انسان.»

در شماره ۳۰۰ مجله وزین اطلاعات فرهنگی مطلبی تحت عنوان «انتظارات را کم کنیم» از دم ابوجاری به چاپ رسیده که پس از مطالعه آن لکائی را لازمه به نذکر دیدم.

ایشان سؤال کردند: آیا تله حال از خود پرسیده اید که شما برای دولت و کشور چه کار کرده اید؟ در جواب باید به این برادر یا خواهر محترم بگویم که چه کاری بوده که ما مگر بهم آنجا که جنگ بود از جان میده گلانشیم آنجا که گسود بود سحر خیزمانیم آنجا که حضور در محنه و راهپایی بود انعام و طبعه کریم و آنجا که گسود محبت میکید سکوت گرفته ایم ...

در حالی دیگر عنوان فاش شده این نوشته اید نظر در حد توان خود کاری اگرچه کوچک برای این دولت انجام دهید؟ باید عنوان کنم بله همه کار کرده ایم اما فرع از یک تنگتر خشک و خالی.

آنجا که ضرورت محصولات ساخت ایرانی به خارج از کشور رفت و با قیمت نازل به فروش گذاشته شد تا از تولید مسکلت شود ما فقط نظاره گر بودیم و گشیم حسی ندارد ولی آیا با آن سرها کارخانه ها ساخته شد تا چند جوان بر کار بروند؟ شاید شما بخواهید تارک دنیا شوید آیا همه باید از لذات دنیا محروم شد؟

ایشان عنوان کرده اند ساختها وقت خود را به انسانان لای فتم و پهلای لای می گذرانید و... در جواب باید بگویم بله چون دنیا و جناب هست اکثر شما هم فیلم به دریاخورد و جانب سزاید و مطای مل جرای کار کنید به شما روی طواهم آورد مگر نه اینکه رسول الله که مظهر اسلام است سیر نمرد خوشتر و زیبا بوده اند، خزانة زیادت و زیباییها را دوست دارد.

در خانه به این خوانند، عزیز باید عرض کنم که از قدیم گفته اند شکم خالی و لب بسته بین و ایمان نیست! نگذاریم تا شکمهای فقیر خالی شوند و لبهای فقیر نشسته که خدای لاکرته دین و ایمان خود را از دست بدهند.

ناشعری، دب کلروای تهران



خاطراتی از تفحص شهدا

سال ۷۲ در محور فکه املات چند ماهه‌ای داشتیم. ارتفاعات ۱۱۲ مائوای نیروهای یگان ما بود. بعدها تمام روز مشغول زیر و زو کردن خاکهای منطقه بودیم. شبها که به مزارع برمی گشتیم از لوط حسنگی و ناراحتی با هم حرف نمی زدیم. مدتی بود که یکتر هیچ شهیدی را پیدا نکردیم و همین و این باعث رنج و فکده بعدها بود.

یکی از دوستان برای عقیقه کشایی معمولاً نثار مرلیه حضرت زهرا(س) را می گذاشت و نثار دواگاه اشکها سرازیر می شد. من پیشی خود می گفتم «یا زهره(س) من به عشق بافتن مقنوقین به اینجا آدم‌ها را گرس می دانی. را قابل می دانی. مددی کن که شهدا به ما عطر کنند اگر هم نه که برگردیم نهاده‌ام»

با پیدا شدن پلاکهای آن بو. ذوق و شوقان دوچندان شد. در فکس حال چدها متوجه تصفیه‌هایی شدند که در کنار دو یکتر قرار داشت. هنوز داخل یکی از فکده‌ها حفاری آب درجود داشت. همه چدها محض سرکه از آن سفید شهید سر کشید و با فرسایش صفوات آن یکترهای مظهر را از زمین جدا کردند. ما در کنار محض مشاهده کردیم که پشت پیراهن هر دو شهید نوشته شده بود «من ردم با انتقام سلی زهره(س) را بگیرم...»

۵۵۵

چند روزی بود که «بهزاد گیجولو» سیریل تفحص پیچ شده بود که «من خواب دیدم که کنار آن جنازه عراقی که چند روز پیش پیدا کردیم چند شهید افتاده است...»

در سه روز پیش از آن در اطراف ارتفاع ۱۶۶ یک جنازه پیدا کردیم که لباس گمانه‌دوین سبز



وفتی با بیل خاکها را کنار
زدم ناگهان...

عراقی به تن داشت. پلاک هم داشت که نشان می داد عراقی است. ظاهراً جنازه خواب دیده بود که کسی به او می گفت: در سمت راست آن اسکلت عراقی چند شهید دفن شده‌اند. آن شب گیجولو پهلوی چدهای نیروی انتظامی ماند و ما برگشتیم مفر. فردا صبح که برگشتیم در کنار محض دیدیم فرست سمت راست همان جنازه عراقی یکتر پنج شهید را روی زمین خوابانده است. ما را با دید. لوطی زده خندید و گفت: «بقرا آقا! دیدی می می گفتم یکتر تو خواب به من می‌گفت سمت راست اون جنازه عراقی رو بکنید چندان شهید خاک شده است من دیدم جلالت بیاوردم و اینجا را کتم و اینها را پیدا کردم.»

آن روز صبح زود گیجولو تنها به محل آمده و زمین را زیر و زود پنج شهید را پیدا کرده بود. همه شهیدها هم پلاک داشتند.

شهید غلامعلی بیچک

به سال ۱۳۳۸ در تهران خانواده کار هستی بخش کردی. راه به آستانه خیاره‌نور گشت که بعدها به نامه‌های باختر و باطوری تبدیل شد.

غلامعلی در پنج سالگی پایه حرم مقدس درس و مدرسه گذاشت و با وجود سن و سال کم هر سال شرفاز داشت. آموز ممتاز سرسره را به خود اختصاص داد.

او در ۵ سالگی با پدرش معادل موافق به وزارت معارف گسیل شد و همان سال در کشور شرکت کرد و در رشته ایزدی الهی قبول شد. در دانشگاه به خاطر سران عالی و تمایل «لا بورس» تحصیلی خارج از کشور به او اطا شد اما غلامعلی از پذیرش بورس سر باز زد و حاضر نشد و خارج از معین به تحصیل بپردازد.

او که همزمان به تحصیل به فراگیری علوم دینی پرداخت بود «مطالع الفقهات» را به پدری فرا گرفت و آن را به بیگی دانشجوین نیز آموزش داد. غلامعلی از ۵ سالگی قدم به صفوف فرهنگی نهاد گذاشت و تا پایان عمر بر سجدات استقامت زانو زد. بیچک که در زمان تحصیل با دانشجویان مبارز و اهل سیاست آشنا شده بود خیلی زود وارد سبیل خروشان مبارزه علیه رژیم گشت. غلامعلی در مبارزات مسلحانه نیز شرکت داشت.

او پس از پیروزی انقلاب وارد سپاه شد و همراه گروه شهید میران «فارتیلیه» برای مبارزه علیه گروه‌های ضدانقلاب به کرمانشاه منتقل شد. او بر خاکهای نظم برای آزادسازی کرمانشاه جسرگاه جنگی آمیخت. از هجوم دشمن یعنی به میزهای ایران بیچک به عنوان فرمانده محلی غرب کشور راهی جبهه فلاح مقدس شد. طرحهای نظامی بیچک از وقت و طراوت خاصی برخوردار بود و ذهن خلاق او باعث می شد که بهترین طرحهای عملیاتی توسط او به اجرا آید.

عملیات ششگانه توسط دشمن انجام می گرفت و گاهی حتی تا عمق خاک دشمن نفوذ کرده و نقشه عملیات را با لکری نقشش طرح بر می کرد. حسن تفکرات و رفتار بیچک شور و خاص و عام بود. فرماندهی درست و باثبات، او در جبهه‌های بزرگ کورطلب بود و هنگام راه به سوی جبهه جذب می کرد.

عملیات طلع القیصر به افراسیاب «آخرین نبرد» در جبهه‌های مقدس فلاح از من در برابر باطل بود. راننده جاده‌های روم و جاده در نوک پیکان حمله وارد کارزار شد و تیرانه به دفاع از آرمانهای فکسند جلودار خود پرداخت.

آن روز سلفه «فلسه یاده» در ارتفاعات «ایر آفتاب» شاهد همه عظمت نیروی ایمن در باورهای شیر پهلوان رشید سپاه ایران بود. نزدیک ظهر درستان از زمانی که تیغ آفتاب پهنه آسمان را به نسیم خود آورده بود. غلامعلی پرواز خود را برای رسیدن به جوار حضرت دوست آغاز کرد.

یاد از مهر عشق

۹۰۹ و ۹۱۰ /

در اسرار سر گذشت
کتاب

34

شدند، سرانجام به حرف خواه بزرگ عمل کردم که
- کجا اینقدر دیرت در دجلای «سراب» نگذاشته
خدا باشگاه صد جی است که اینقدر
می شوی غریب منده اما حالا که نشد
تولید ده دره را روی صورت بندی
کجا اینقدر گفت و گفت و گفت و
پیشنهادی را پذیرفتم و چون می دانستم
که یک فرد متخصص کاینده می تواند
فرمای روشنی داشته باشد، این بود که راهی
کالاهای کامپیوتر شدم و آنجا با دریا
آشنا شدم، او هم برای مدت کوتاهی در
کامپیوتر آمد و اما بعد از این تفاوت که
فیفا ایستار را گرفته بود، روشی فکر
می کنم من چطور با هم آشنا شدم؟
بست تقارن از همین از هر چه می بینم

یکروز صبح با چند لشکر از دستکاهای کامیون از کلاس بیرون آمد و کنار خیابان مستطری باکسی پرده که در آن با ماشین جلوب پارک کرده اصرار کرده می‌رسانند، آن روز اولین بار بود که با هم صحبت کردیم اما از فرقی آن روز سرنوشت ما فرق خورد.

بیشتر از سه چهار ماه نگذشته بود که احساس کردم عشقت شده‌ام، از آن سویی چون صورت خانوادگی ما به اندازه آنها نبود که احساس اصرار خانوادگی من کرد. آن آنها لودها با غریب فکر کردم شاید این عشق ناخوارم باشد تا اینکه یکروز گفت:

«برایا من خیلی بد تو علاقه‌مند شدم و چون من دوست من علاقه‌مندی من به تو خواهد بود و تو لودها هر دو سال از این می‌بینم، بفرده که همه‌ی گروه فراموش

دنيا اما صورت زيبايش را به زمين دوخت و
زمنه كره
= يعنى فكر من كنى هيچ را بجلل ديگداى وجود
نثاره
منظورش را خوب مىفهميدم و به همن خاطر
پايخ دام
= چرا... ولى من پرسه را فلان اين مبارزه نيلى
منه بر فلان كسى كه اين مبارزه را پاك نه
سرانجام رسايد و پيروزى را مراى من و او به دست
آورد خود را بجا آرى او مستقيم جلوى خاتونان
استند كنند

[illegible]

لشکره اول من حسن جان بود من خیلی دیر بعد از
از مراجع بود که بهسید میرزا فقط با مهر کردنهای
پیایی تهدید به خودکشی کردن هفت به هفت نفرن به
خاکه و مالدن نزد اقوام و باز هم قهرهای پیایی که
خانوادش را به این تلافی رسانده بود

استاد دوم من زمانی رخ داد که من حرف پدرم
را نفهمیدم حرفش را شنیدم. ظاهراً این قصیده اما
منه جود منظور پدر دریا شنیدم

أفأى الف... که حرفی تحصیل کرد و نجیب و
خالد الف... که درست حرفی روز عروسی ما که
حرام و یا نخواستی تمام شد دست مرا گرفت و با خوشی
به خیابان بزرگ و وسیع خانه شان برده کنار من روی
نیت نیکه کنار استخر بزرگ و فانتزی وسط خیابان
نیت و گفت.

« کیان تو از امروز دیگه پسر من هستی... مهم نیست که من ابتدا تو را به عنوان داماد قبول نداشتم... مهم اینه که از الان داماد خانواده ما هستی... برای همین من دلم می‌خواد آقای «الف»... که جایزه خاصی در زلفارش دیده می‌شه اینجا را گفت و خیره می‌شد، کیوی داشت نگاهش می‌کرد که ناگهی حرفهایش را زد و دلکش من بیندا و بعد که چیزی حس نکرد ادامه داد.

و هر چه از او پرسیدم و میفهمیدم و آنچه را که میفهمیدم
و نگار می نمودم میگویم که این متوجه منظور من شدی که
چیز از او میفهمی و میگویم که هرگز در این میان متوجه
باعت حرف نمی زنی یا بهت گشته که تو از امروز پس
من منتی و امانه همین لازم است بگیری از خطای
شخصیتی و ختمش روی از امروز و از تو محسوب میشه
برای مطرح کردن البته فکر نکنی منظور اینه که دریا
دختر خوبی نیست! به اون شاید یکی از نصیب ترین
خهرهای کره زمین باشه... مثل مشکل او بر من کرده به
نحوه درخت کاشی که به گرن میخاسته اداست بهت
بگم پس چنان... دریا لوس ترین دختر دنیاست...
او قدر لوس که دیگر بکوزد و مایشین روی تو قاروش و
شود و بدی کاشد بهت باران و مایشین روی کلیف
کنه به تو عجز خواهد کرد و از تو گله می کند که «چرا
سعی نکردی جلوی باران را بگیری» می فهمی؟
نخودا و گاه خدام آفتاب و آفتاب... الف...
آفتاب گفت

«آلان می‌خندی گیانه... اما امیدوارم روزی که ای
دستت به سینه‌ آهستی و لشکری بختی، با حد خنده
روزت بیایم ای خوب به حرف من بپرسه...
از همین روز اول ازواج پادشاه به پیش رو ندی
منظورم این نیست که از حرف زد بازی کنی
حسودش را اما باهاش متعلق رفتار کنی و فقط
اصلاحی پادشاه به دریا مسافه کنی بک ایوان
آب خورده پادشاه قهر می‌کنه و اگر به اولین «فهر»
آو بدی اون وقت باید تا پایان عمر... بگذری اشته
باشی و فریادش قهر کنی و ده روز منت کشی بکنی و
دیواره چند روز اشته باشی و با اون قهر کنی
...عالم... فهر کردن فقط اسلحه دریا نیستا فهر
کردن دریا سه زندگنی شهادت

ما را بطریق معمول - کسی در راه باز نکرد و جبروت شدیم
تقدیر داخل شوم. و از آن که شدیم سلام کردیم. اما دریا
تقدیر که ثابت القویون می‌دند (نقطه) به قصد
حکیم کردن من - بر سر راه ایستاد و برخاسته و زیر
پاژنگ کرد و این لبو فرو نشانی کرد و - هر چه بود پاسخ
تقدیر نمود و در پیار و راز و طاف زینون برخاسته
حالا - پس از گذشت چهار سال از زانگی
مستتر گداز - کمالا با تمام زلفان و حتی افکار رنم آشنا
بودم. به همین خاطر با تمامه لوسیدم که دوباره فخر
آورده است! از آن هر سر می‌آید!

فکر می‌کنم که بی‌شکوه می‌کنم که می‌گویم هیچ - به
خدا - این واقعیت را بیان می‌کنم که با عیان تصور کنید
که می‌خواهم خودم را بترسانم؟

نه! بزرگ گشته این هر نیست. به خدا حقیقت را
می‌گویم. اما هیچکس حرف مرا باور نمی‌کند که
می‌گویم

دین من عاشق مهر کردن است
می دانم با یاروانی نمی شود حق فایده. زیرا
باور کردنی نیست که یک درخت عاقل و بالغ در سن ۷۲
سالگی که صاحب یک فرزند هم می باشد می داند و
به خاطر هیچ و بیوج با شورش مهر کند! حق فایده
باور نکند! خود من هم روزهای اول باور نمی دادم و
افغانا چون باورم نمی شد سبزی را رستم که
زندگی ام به سبزه برود! اما جایی که امروز عاشقت
کرده ام به او گویم: چه جالبه! چاره ما طلاق است! اما
وقتیه به گذشته فکر می کنم آن وقت توجه می شوم
اگر این امروز به اینجا رسیده است که من فکر
می کنم نمی توانم او را زندگی کنم مقصدش خودم
هست!

در ادامه معنی اخلاص گفته یک مثال از خاتم پروا
تغیری از یک مثال از اخلاص و ریشه دار که اگرچه
بسیار نروستند بودند اما پیش از نروستان اخلاص و
نجانند خاتم از ایشان بود که آنها را مشهور خاص و
عام کرده بود.

افزایش دی‌اکسید کربن در سال ۲۰۰۰



سال گذشته دی‌اکسید کربن موجود در فضای آمریکا و اطرافش به بیش از ۳/۱ درصد افزایش یافت و دولت اعلام کرد این بیشترین افزایش سالانه در دهه اخیر بوده است. دی‌اکسید کربن ۸۰ درصد کل گازهای گلخانه‌ای آمریکا را تشکیل می‌دهد. این گزارش باعث شد مقامات بیش از ۱۶۰ کشور در مراکش گرد هم آیند تا توافق‌نامه‌ای را جهت پایان خشیدن به گازهای گلخانه‌ای گرم کنند، نظام‌ها کنند.

پیش اعلام کرد که آمریکا در این نشست شرکت نخواهد کرد زیرا در این صورت به شرکت‌های بزرگ و اقتصادی آمریکا ضربه وارد می‌شود و این در حالی است که بیشتر گازهای گلخانه‌ای را این کشور بر نفا پراننده می‌کند.

رشد انتشار ۳/۱ درصد دی‌اکسید کربن در سال گذشته در آمریکا توضیح افزایش سالانه بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ بود این میزان ۱۶ درصد بالاتر از رشد پیشین دی‌اکسید کربن سالانه بود. طی سال ۱۹۹۶ میزان انتشار به ۳/۱ درصد افزایش یافت که بیشترین حد به‌شمار می‌آمد.

به دلیل جایگزینی شدن سوخت‌های فسیلی میزان دی‌اکسید کربن بالا رفته و باعث کاهش قدرت هیدروالکتریک بهر گردید و تمامی این مسائل پیامد رشد و شکوفایی اقتصادی محسوب می‌شود. انتشار دی‌اکسید کربن ناشی از سوخت گیلی در سال گذشته به ۲/۷ درصد رسیده یعنی چیزی در حدود ۶۱۲ میلیون متری تن. و این میزان نوسان در برابر میگزین سالانه دهه اخیر بود.

در سال ۲۰۰۰ برای تولید برق ۲/۲ درصد از نفت بیشتر استفاده شده همچنین میزان استفاده از سوخت‌های بازگشت‌پذیر برای تولید برق ۱۱ درصد کاهش پیدا کرده به علاوه در تولید هیدروالکتریک نیز ۱۱ درصد کاهش رخ داده است. تمامی این شواهد نشان می‌دهد آمریکا با آن گستره گی شگشگرش یکی از بزرگترین عوامل در تخریب نظام به‌شمار می‌آید.

تست خون به قربانیان بیماری قلبی کمک می‌کند

داروهای پایش آورنده کلسترول خطر سکه قلبی و مغزی را در میله‌ها بهر که به ظاهر کلسترول عادی داشته، اما علائمی از دراند بر حبه (تورم) در حوشان پدید می‌شد. کاهش تازه مشاهدات نشان می‌دهد تست‌های قلیسی پزشکان را راجعاً به می‌کند که داروهای پایش آورنده کلسترول که به استیسی معروفند برای چه افرادی مفید است.

نیمی از بیماران که دچار سکه قلبی می‌شوند میزان کلسترول‌شان طبیعی است. تست خون می‌تواند میزان بالای پروتئین واکنش‌دهنده C را مشخص کند. این پروتئین به عنوان علامت در اندام بر حبه (تورم) در خون به‌شمار می‌آید.

اگر این یافته‌ها تصدیق شود استیسی می‌تواند جان ۲۵ تا ۳۵ میلیون سالنی را که درم‌های جاری برایشان منسوب نبوده نجات دهد. یک پزشک قلب به نام ویدکر تحقیقاتی را آغاز کرده تا بتواند از تورم در خون را در ایجاد بیماری قلبی فریاد.



استیسی جلوی ازیمی را که باعث می‌شود کلسترول در کبد ساخته شود می‌گیرد.

این دارو همچنین میزان واکنش‌دهنده C را کاهش می‌دهد. دکتر ویدکر برای اینکه دریابد پروتئین واکنش‌دهنده C در میزان کلسترول در خون چه اثری بر سکه قلبی دارد نمونه خون ۵۷۱۲ بیمار را طی پنج سال مورد بررسی قرار داد.

بیمارانی که پروتئین واکنش‌دهنده C در حوشان کمتر از بلیه پرده و همچنین آنهایی که بازر مصرف می‌کردند ۲۰ درصد کمتر از بلیه به سکه قلبی دچار می‌شدند. این موضوع هیچ ارتباطی به میزان کلسترول حوشان نداشت.

محققان معتقدند این اولین مطالعه‌ای است که نشان می‌دهد پروتئین واکنش‌دهنده C می‌تواند باعث سکه قلبی و مغزی شود و پایش آمدن میزان این آنتی‌بادی در بیماران مذکور جلوگیری می‌کند. البته دانشان این مطلب بسیار مهم است که عفو‌ت‌ها باعث تورم در خون و بالا رفتن پروتئین واکنش‌دهنده C می‌شوند و استیسی تنها راه کاهش آن نیست. مصرف زیاد آمپیرین یا داروهای E نیز باعث کاهش این پروتئین می‌شود.

دانش آموران آمریکایی



در یک تحقیق معلوم شده کودکان آمریکایی دچار فرور کاشتند، طبق گزارش‌های اخیر درباره شخصیت و بررسی روان‌شناسی اجتماعی اعتقاد به نفس نوجوانان آمریکایی به‌ویژه دانش آموزان پیش‌دانشگاهی در سی سال اخیر به بالاترین حد خود رسیده است.

مطابقتاً احساس خوب اعتقاد به نفس هیچ صدمه‌ای به انسان وارد نمی‌کند. افرادی که تا حد مناسبی دارای اعتقاد به نفس هستند بیش از بقیه از زندگی‌شان راضی‌اند، اما کسانی که اعتقاد به نفس زیاده از حد دارند، صوازه از اضطراب و افسردگی رنج می‌برند به علاوه افرادی که بتدریج پدیده و اساسی دارای اعتقاد به نفس کاذب هستند عذاب نامیدی می‌شوند و عموماً فکر می‌کنند دنیا چیزی به آنها بدهکار است.

در مدارس معمولاً شعارها و جملات تاکیدی خاصی از قبیل «من دوست داشتنی و بسیار باهوش هستم» یا «دانش آموزان می‌آموزند» روان‌شناسان معتقدند مهم این است که چه‌جا واقعاً کاری انجام دهند و فقط اعتقاد به نفس بالا نشان مهم نیست. وقتی یک بچه کاری را به انجام می‌رساند اعتقاد به نفس به‌طور طبیعی در وجودش پدید می‌آید.

بچه‌ها باید تشویق شوند تا زمانی که یک دلیل واقعی برایشان وجود داشته باشد. بچه‌هایی که طلاق، بیگانه‌گی و هر امر دیگری دارند بیش‌تر از بقیه دارای اعتقاد به نفس بالایی بودند. همچنین آنهایی که خنک‌رو هستند از زمان پیش‌تر با رایشان صرف کرده و معیشتی مناسب فراهم آورده بودند اعتقاد به نفس خوب داشتند. باید گفت فرهنگی که بچه‌ها در آن رشد پیدا می‌کنند تاخیر بسیار بالایی بر احساسات آنها وارد می‌کند.

دانشمندان احساس می‌کنند چنین نتایج به دست آمده بهتر است سرمایه‌ها را که خرج بالا بردن اعتقاد به نفس در بچه‌ها می‌کنند صرف کار خیر و طلاق و بیگانه‌گی در جامعه کنیم.

نتایج به دست آمده و بلیه تجربه صدها مطالعه گوناگون درباره اعتقاد به نفس طی سالهای ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۲ به دست آمده است. این مطالعه روی ۱۰۵۰۰۰ کودک و جوان انجام گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد وضعیت اعتقاد به نفس در دخترها در دوران نوجوانی بسیار خنک‌تر از پسران است و آنها از این وضعیت رنج می‌برند و این حالت در پسران خیلی سریع‌تر از دخترها بهبود می‌یابد.

هنر، خستگی نمی‌شناسد

فریدون آملی

هنر و شعر و استعداد مردم این سرزمین چیزی است که برای دوست و دشمن آشکار باشد و همه به آن اعتقاد داشته باشند. ولی السورس السورس که امکانات کشف و پرورش و میدان تجلی این قابلیت‌های قریبال آشکار وجود نداشته و شاید به اندازه کافی وجود نداشته، هنر بعد از انقلاب در زمینه‌های مختلف بسیار سرپایی و غیره اینچنین خودسازی کرده که حتی محافل افراط به آن کرده و به آن افتخار می‌کنند.

اما این فهمندگی که توانستند سطح هنری این جامعه را این چنین بالا ببرند از میان صنعت میلیون جمعیت بیرون بیاورند به آن میان صنعتی شاید حدود چهل تا پنجاه میلیون نفر برخاسته‌اند چرا که امکانات موجود بسیار کم و در دسترس نیست میلیون نفر بیست و انبم که دست هیچ عنوانی و نقی و نقیول نیست. چه امکاناتی در شهرهاست برای رشد استعداد در زمینه‌های مختلف هنری وجود دارد؟ هیچ از طرفی در برنامه درسی مدارس می‌بینیم که هنر را در سافت برنامه هنری منظور شده که انبم تنها به لحاظی بپایند شده است.

چه نقاشی؟ گاهی بپایند به وضعیت نقاشی در مدارس تا متوجه شوید که انبم یعنی الکترون و هنر و هنر و هنر می‌گویم که ماه تعطیل مدارس کار صحنه‌ای بیست صحنه‌ای اعتراض می‌کنند و نقاشی می‌آورند، چه بیکی از توانایی کار، هنر تعطیل کار هنری به مدت سه ماه است آخر خدا اصفانی باشد، هنر هر تعطیلی دارد؟

آیا بهتر نیست که این دو ساعت نقاشی در هفته و کلاس رنگ کردن نبوده و به هدف و به نتیجه به طور کلی از برنامه مدارس حذف شده و به نفع هنر به طور جدی نری نگاه کنیم؟

یک هنرمند ممکن است در کارش بسیار مشغول بوده و بی سواد کلاسیک چشمانی نداشته باشد. اینکه با هنر متعلق ندارد مشغول بزرگ رشته‌های مختلف هنری در اختیار و خارج کشور امثال میکال آژود و کمالی آملی به اعتبار نقاشی نیست و دکتر در سایر رشته‌های علمی به این علم رسیده‌اند.

هنر به هنر و هنر هیچ ربطی به علوم دیگر ندارد چون هنر به هنر و هنر به هنر است که با هر ساعت نقاشی در هفته ما به هیچ جای این علم دست پیدا نخواهیم کرد و این علم متعلق به هنر و هنر است که با هر ساعت هنر که از بین نخواهد رفته.

بنابراین بهتر است نقاشی به طور کلی از برنامه مدارس حذف و هنر در رشته‌های مختلف زیر نظر کورویی به نام تدریس هنر تشکیل شود، یعنی تنها هنرمندان فرودان این مردودیم از دوران گردانی از هنر مهدکودکها - به هنر آشنا استفاده‌ها را در زمینه‌های ششایی و پرورش هنر و امکانات لازم را به گوشه و کنار سلکت ورده با سخی و نقاشی و آموزش به کار تعلیم هنر بپردازند که هنر نه اینستانی می‌شناسد و نه عسکری و نه یارای به تعطیل سه ماه تحصیلی و الکترون و سرچشمه دارد.

مکس فاسده و خواب به رنگ آور

مکس فاسده هنرمندان انگلیسی است که این انگلیس بافت خاصی به نام فریتوسوما است که این انگلیس بافت بسیاری خواب در انسان می‌شود، صحنه‌ای این صحنه‌ای به چارلی‌تان هم منتقل می‌شود. در جنگل‌ها و حاشیه صحراهای سالونا ۵۰ میلیون انسان در ۳۹ کشور مدام در تپه‌ای این صحنه‌ای فرام دارند و ۴۰ میلیون گاو گوسفند بیش خوک و اسب به در معرض آلودگی به آن انگلیس هستند، صدها سال پیش اسبها و شترهای فرستاده‌ها و تاجران مسلمانان با گزیده شدن مکس فاسده صحنه‌ای شدند و رفتند.

محققان آزمایشگاه‌های سراسر دنیا که برای آینده کشورهای گرسنه بکران بودند در مراسم دنیا به مکس فاسده و انگلیس کشنده‌اش توجه خاصی نشان دادند. این

مکس که به خون چکوران مهره در علاقه‌مند است پوست را از طبیعت می‌کند و فریتوسوما را با خوبی که از بدن انسان آلوده گرفتند حل می‌نماید، سپس این خون را به چندان دیگری وارد می‌کند، هر سال ۲۰۰۰۰۰ آفریقایی قربانی بسیاری خواب می‌شوند، به ابتدای این قرن میلیون‌ها انسان فریقانی این صحنه‌ای شدند. این انگلیس مستقیماً به سیستم عصبی مرکزی فرد تأثیر می‌گذارد و درمان تو این زمان به اندازه خود انگلیس می‌تواند مانند زهر باشد.

اگر قبل از اثر این انگلیس به سیستم عصبی مرکزی به فرد آلودگی شدنی سوسوما تریق گردد او بپورده می‌یابد، در غیر این صورت شب کم‌خوابی شوک و نهایتاً آسمان به صحنه‌ای غریبی می‌شود و او می‌میرد.



خدمات زمایی کامل



معمولاً آوازهای به انتظارهای طلوعی شهرت دارد و بسیارشان با آلوده و مرکز زمانی با پیرینه در می‌بیند که از این مطلب مستثنا نیستند. نا اینکه آنها شمار روزهای را برای خود ریخته‌اند، صحنه‌ای می‌کنند هر یک یک طرف ۳۰ دقیقه بسیار به معاینه‌کننده، ما آوازهای هنرمند به اقل انتظار به این روزها پیش از ۸۰۰۰۰۰ دلار به این مراکز مراجعه می‌کنند و تنها ۹۰ نفر پس از ۴۰ دقیقه مورد معاینه پزشک قرار گرفته‌اند، آنها همه چیز را به فرست خدمت کنترل دارند، هر فرد با دیوه به آنجا ابتدا باید نام تاریخ تولد نام پزشک شماره بیمه اجتماعی و بیماری‌اش را بگوید، پس از آن در دست کمرافقی بنابر نوع مشکل آزمایش، رادیولوژی و یا معاینه می‌شود، همه افراد از پزشک رادیولوژی گرفته تا خدمه به کار خود وارد می‌شوند به سرعت آن را انجام می‌دهند، البته کارکنان زبانی نایب‌مال این مراکزهای فرماری را به دلیل سختی و سرعت کار ترک کرده‌اند اما وقتی مردم می‌گویند که از این مرکز راضی‌اند حسنگی پزشکان، پرستاران و خدمه بپایند، به طرف می‌شود.

تولایون تخصص هنرمندگی

بیشتر مردم دنیا به هنرمند و استیگنی خاصی دارند و حتی برای بسیاری از خانواده‌ها این وسیله به عنوان عضو از خانواده به شمار می‌آید، با اختراع این وسیله مردم کم‌کم از کتاب خوانی روی برگردانند و می‌بینند مطالعه در برخی کشورها به



بخصوص در ناحیه آسیا به کشور آریج طبقه در روز رسیده. طبق یک آمار جدید مردم آمریکا روزانه هفت ساعت و ۲۰ دقیقه از وقت خود را به طور می‌بیند صرف نقاشی، برنامه‌های تلویزیون می‌کنند، حاشیه اینکه پس از انتشار این آمار پیش از نیمی از مردم آمریکا اظهار کردند که به نظر خوششان پیش از این راضی از صرف نقاشی تلویزیون می‌کنند.

خواججه صدیق السیرین موسی و آسیابان پیر

روایت شده است که خواججه نصیرالدین در راه سفر مدام غروب بین راه به آسیابانی رسید. فصل بهار بود و هوا ملایم در کنار آسیاب، خورشید خود را به زمین گذاشت و جاجیه گستره که بیلباب در همین حال آسیابان که پیری سالخورده بود با ریش و آبروی سفید و آرد آلود حبه، خنید از آسیاب بیرون آمد، و چون به بالا رسید و خواججه را دید پس از سلام و احوالپرسی رو به خواججه کرد و گفت:

«برادر جوان! گمان دارم امشب باران خواهد آمد و پارتانی شدید خواهد بود بهتر است که باز و خورشید خود را به داخل آسیاب حمل کنی و میهمان من باشی. راست در طراخی بود، خواججه با خود گفت: بافضل بهار است و هوا خوش و دلگشای خورشید در آسیاب و تاج صحن صدای یک نواخت و خرخر آسیاب را شنیدن و گرد آرد خورن موردی ندارد» بعد رو به پیرمرد کرد و گفت:

«من از ظرف تو سیاهکارم. اما بیرون می‌خواهم چرا که امروز هوا آلوده است و دلیلی برای باران آمدن نیست.

پیرمرد آسیابان دوباره گفت:

«مسافر عزیز! من می‌دانم که امشب باران شدید خواهد آمد و تو نبسته هستی مجبور می‌شوی به آسیاب پناه بگیری. منتظر در آن وقت شب من در خواب هستم و چون گروشم به سنگین است و صدای خرخر آسیاب هم بلند حربه در برنی و فریاد کنی به گوش من نمی‌رسد، علاوه بر آن من وقتی شبها می‌خواهم من باب احتیاط یک بار ۲۰ متری گندم را هم پشت در آسیاب می‌گذارم که در خواب بسته شود بهتر است همین حالا با من به آسیاب بیایی و شب را آنجا بگذرانی کنی!

خواججه نصیر از نظر احتیاط اسطراب و از جیب لباسی غریب در آورد و محل و موقع تزیین و سیارات را دید و سنجید و محاسبات نجومی و قرائت را به عمل آورد و ساعت تقویم را محاسبه کرد و دید که هیچ کدام دلالت بر این ندارند که باران باران و علاوه بر آن هم هوای روز دلالت بر بارندگی نمی‌کند و آنچه از علم نجوم و جغرافیا و ریاضی و تجربه خود آموخته بود هیچ کدام دلیلی بر بارندگی نشانند و بنابراین با قاطعیت پیش‌بینی کرد که هوا صاف و شفاف خواهد بود. سپس باز از پیرمرد غیر خواست و پیرمرد هم دیگر اصراری نکرد و به آسیاب رفت و در راست و خرابید.

پس از شب گذشت، خواججه زمانی که خواست سر بر بالین استراحت بگذارد ناگهان متوجه شد انقلابی در هوا دیده می‌شود و هنوز در فکر

بود که ناگهان صدای غوغا و هیاهو شنید و در آن لحظه به سوی آسیاب دوید و در آنجا دید که پیرمرد آسیابان در حالی که ریش و لباس آلوده و خسته در آنجا ایستاده و به او نگاه می‌کند.

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

گفتند: «ای صحرای بی‌مردم! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»



خواججه گفت:

«پیرمرد! من خود اهل عام نجوم هستم و حتی کتبی هم در این مورد نوشته‌ام. می‌توانم به تو توضیح دهم که چرا این اتفاق افتاده است.»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

خواججه با دیدن این صحنه به شدت متعجب شد و پرسید: «پیرمرد! چه اتفاقی افتاد؟»

پیرمرد آسیابان با صدای لرزان و خسته گفت: «خواججه! من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاد، اما این صحنه را دیدم و به تو هشدار می‌دهم.»

زنان تنگ آلوده

در پاییز سرد سال ۱۸۴۸ که سربازان آلمانی منطقه اتریش روسیه را تصرف کردند در یکی از روستاها حادثه عجیبی اتفاق افتاد:

وقتی تمام خانه‌های یک ده در آتش می‌سوخت هنوز صدای تانک‌نبره‌ای به گوش می‌رسید. افسر آلمانی با صدای بلند تیرها را شمرده و ناگهان گفت:

«فقط یک تنگ است که شلیک می‌کند. چند لحظه بعد سلهای تیران دیوان بیرون آمد و دستها را به علامت تسلیم بالا برد. تیرانداز یک چجه بی‌دانش گفت:

«این که یک چجه است» من به روسیه بافاده‌ام تا با چجه‌ها بجنگم.

بعد از صحبت‌های رو به چجه کرد و گفت: «آیا افراد دیگری هم در راه هستند؟»

«نه!»

«چرا به سربازان ما تیراندازی نمی‌کنی؟»

«خوبه بهتر می‌توانی چرا از من می‌پرسی؟ تو می‌دانی آلمانی‌ها که هستند؟»

«نه افسر آلمانی هستی.»

«من می‌خواهم بد تو صداهای زنگ تو خیلی بده‌ای و من با چجه‌ها جنگ ندارم.»

افسر آلمانی داد:

«من یک چشم شیشه‌ای دارم اگر تو بلافاصله بگویی کدام یک از آنها شیشه‌ای است از آنوقت می‌توانم اجازه می‌دهم بروی.»

چجه بی‌دانش جواب داد:

«چشم چیه.»

افسر گفت:

از کجا فهمیدی؟

«چون از تو چشم تو تنها در چشم چیت نشانده‌ای از شلقت می‌بینم.»

فروستنده محمود منوچهری از امل.

تذکره صحرای ارباب

سفر اروپا (بفرگرسین و سکون قاه و جمع آن اسفار نام تفصیل کتاب تور است) شامل داستان صحرای ارباب و معجزات او است. در عیب السیر دیرازه صحرای ارباب چنین آمده است:

ارباب پیغمبری است که به صورتی شهرت یافت. مابقی از دختران لوطا بود ۲۸ سال به دعوت مردم پراشت و در این مدت بیش از سه نفر پدر و نگرود و آن سه تن نیز پس از چندی از او روی برانداختند.

توضیح آنکه همه اموال و اقسام او از بین رفت و خانه‌اش منهدم شد و تمام بدش مجروح شده کرم در آن افتاد و متعلق شد نازده بیرونش کردند اما او دست از صحرای و شکر برنداشت و بعد از هفت سال مردم صحرای بافت و از زیر پایش چشمه‌ای حورشید نگرود و آن سه تن نیز پس از چندی از او روی برانداختند.

توضیح آنکه همه اموال و اقسام او از بین رفت و خانه‌اش منهدم شد و تمام بدش مجروح شده کرم در آن افتاد و متعلق شد نازده بیرونش کردند اما او دست از صحرای و شکر برنداشت و بعد از هفت سال مردم صحرای بافت و از زیر پایش چشمه‌ای حورشید نگرود و آن سه تن نیز پس از چندی از او روی برانداختند.

توضیح آنکه همه اموال و اقسام او از بین رفت و خانه‌اش منهدم شد و تمام بدش مجروح شده کرم در آن افتاد و متعلق شد نازده بیرونش کردند اما او دست از صحرای و شکر برنداشت و بعد از هفت سال مردم صحرای بافت و از زیر پایش چشمه‌ای حورشید نگرود و آن سه تن نیز پس از چندی از او روی برانداختند.

توضیح آنکه همه اموال و اقسام او از بین رفت و خانه‌اش منهدم شد و تمام بدش مجروح شده کرم در آن افتاد و متعلق شد نازده بیرونش کردند اما او دست از صحرای و شکر برنداشت و بعد از هفت سال مردم صحرای بافت و از زیر پایش چشمه‌ای حورشید نگرود و آن سه تن نیز پس از چندی از او روی برانداختند.

توضیح آنکه همه اموال و اقسام او از بین رفت و خانه‌اش منهدم شد و تمام بدش مجروح شده کرم در آن افتاد و متعلق شد نازده بیرونش کردند اما او دست از صحرای و شکر برنداشت و بعد از هفت سال مردم صحرای بافت و از زیر پایش چشمه‌ای حورشید نگرود و آن سه تن نیز پس از چندی از او روی برانداختند.



لست. اما باز هم از بیم فشارخون و یسار شدن می ترسم از منزل بیرون بروم. حسن آنکه اشیاء را در خانه و در بیرون متحرک و پراکن می بینم. بدون همراه هم بیرون نمی روم و به خود می گویم اگر تنها از خانه بیرون بروم و ناگهان اتفاقی برایم رخ دهد و یا فشار خونم کاهش یابد تنهایی بیکار باید بکنم؟ گاهی به سرم می زنم تنهایی تنها بیرون بروم و هرچه بافایده و بعد از آن ترس حالت تهوع به من دست می دهد. خلاصه من که انسان فعالی بودم خفته نشین شده ام. آزمایشهای مختلف را هم انجام داده ام و مشکلی نداشته ام.

سوکند - پ

پایخ

البته اگر من با وضعیت شما بیشتر آشنایی داشتم و اعتماد به نفس لازم را می داشتم که شما را به حضان عملی که گفتید یعنی «یکبار بیرون رفتن و مهربانه جتنی با وضعیت های خودتان را انجام دادن» تشویق می کردم. شاید نتیجه گیری لازم انجام می شد. اما در مورد شما من، باید کمی محافظه کار باشم؛ زیرا علائمی که بروز داده اید ممکن است حاکی از ناهنجاریهای روحی چندبتری باشد که مستلزم یک دوره طولانی روانکاری و احتمالاً انجام امور دیگر باشد، درحالت ساده شما به وسایل فکری دچار شده اید که به طور فلهای با روانکاری جهت دار و برنامه دار بهتر می توانید با آن مبارزه کنید. اما در حالتی پیچیده تر ممکن است در آغاز شیوه فرنی باشد که علی رغم پیچیده بودن ناهنجاری قابل

مشاوره تحصیلی

یکشنبه از ساعت ۱۱ تا ۱۵

مشاوره خانوادگی

شنبه روزی از ساعت ۱۰ تا ۱۲

مشاوره حضوری

با تعیین وقت قبلی

مروود کارشناسان

زهرا اعرابی (کارشناس مشاوره)

سپیداحمدی (کارشناس روان شناسی)

بهمن بهروزی (روان پرستار)

فرزانه صادقی (کارشناس ارشد روان شناسی)

تلفن تماس: ۲۲۲۶۵۰۰

آقای پیرماری

زنی ۳۱ ساله هستم و حدود ده ماه است که دچار نارضاحتی شده ام. دو فرزند ۱۲ و هشت ساله دارم و همیشه نگران هستم که میاا اتفاقی برایشان رخ دهد. اگر فرزندانم از دوستانشان گله یا ناراحتی داشته باشند. من تا مدت ها نفعی نمی خوردم. در این ده ماه نزد ۴۰ دکتر اعصاب و رفتار و ملدا زبانی تارو مصرف کرده ام؛ اما بیشتر به فکر مرغن و مریضی افتادم؛ بنابراین تاروهای ضدافسردگی را کنار گذاشتم. پس از آن احساس می کنم قدرت دیدم بهتر شده

معاونت روانکوبه اعتبار

من شنیده ام اگر کسی سالها اعتیاد داشته باشد و بعد ترک کند دچار بیماریهای روحی و جسمی (مانند فشارخون، دیابت، چربی خون و حتی سکته) می شود. خواهش کردم توضیح دهید آیا اگر من بر فرض مثال اعتیاد داشته باشم و پس از ده سال ترک کنم باید منتظر ناراحتی های جسمی و روحی باشم؟

مهرعلی از بندرعباس

پایخ

به طور کلی عرقین ها و مواد به دست آمده از عرقین (که مواد مخدر نیز از آن جمله هستند) بعضاً دو تسکین موقت برخی از بیماریها موش است. عوداً بیماریهای روحی و مشکلاتی نظیر برونشیت و از آنجا که این تسکین موقتی است و درمان قطعی نیست. درحقیقت اعتیاد برخی از بیماریها را پنهان می کند. اما این گونه نیست که ترک اعتیاد بسیار آسان باشد یا بی درد می شود.

اگر زمینه این بیماریها در کسی قبلاً وجود نداشته باشند. آنگاه اعتیاد با پنهان کردن بیماری درمان قطعی را به تاخیر می اندازد و هنگامی که ترک اعتیاد صورت گرفت. تازه بیماریهای کهنه و پنهان آشکار می شود. بنابراین صرف ترک کردن سبب



ایجاد بسیاری نیست. در مورد مسائل روحی باید گفت که اتفاق ترک اعتیاد سبب بروز برخی از احساسات تشل شده یا پنهان شده در انسان می گردد؛ مثل عاطفه و یا حساس بودن بنابراین ترک اعتیاد از خطر روحی نه تنها آسبی به دنبال ندارد بلکه بهبود روحی و روانی را نیز در پی دارد.

○ دکتر عالم، من، داشکوه

از آنجا که قبلاً نامه های شما دیدار درج شده و این نامه نیز می شایست به دیگر نامه ها بیست از درج آن می گذریم و فقط پاسخ را به شما می دهیم.

البته از نامه شما دریافتیم که تا حدودی توانسته اید با مشکلات گذشته کنار بیایید. اما آنچه در نامه اخیر شما مشاهده کردم تنها مسائلهای است که با آن اکنون مواجه شده اید و آن اینکه زمان در گذشته به سر می رسید، فراموش نکنید هرگز زمان متحول است و چه بخواهید و چه نخواهید در زندگی آدمی تحول ایجاد می کند، و شما نمی توانید یک تنه در برابر این تحول مقاومت کنید. چرا از بابت نقل مکان پدر و مادران در خانه جدید ناراحتی هستید؟ خاطرات گذشته فقط در ذهن شما وجود خواهند داشت اما انسانها باید به دنبال بهتر شدن و متحول کردن زندگی خود باشند. پدر و مادران هم در طول عمر زحمت کشیده اند که خانه و کدخانه را متحول کنند و آنگاه شما ناراحت هستید که تغییر در خانه خاطرات تاسار را پاک می کنند و با از رشد و بزرگتر شدن کودک خود می فرساید، درحالی که نه تنها نباید فراسی داشته باشید بلکه باید به آینده بنگرید؛ نگاه رو به جلو داشته باشید تا اینکه در فضاقتن با گذشته عین نیافتد. برای شروع خودتان باید تا آنجا که ممکن است تغییر در اطراف و اکناف خود ایجاد کنید. از تغییر نهراسید، به سوی آن بروید و آنگاه هر سیم ناله شما را با ملایمت های زندگی آشنا خواهد ساخت.

نام: بهمن بوردی

گناه بی گناهی

داستان

دایان زنی ۳۰ ساله بود زمانی که او در سال ۱۹۹۰ به آمریکا مهاجرت کرد مشخص بود که در اصل زنی رزق و مهری است اما به جهانی بسیار پریشان نواخت و حتی منوحی می‌نمود، با آنکه رسم مصور این بود که در هنگام مراجعه اشخاص فقط یکی از ما پزشکان حاضر در آسپتگاه به گفتگو می‌رفتیم اما با نشانه‌های ناآرامی که او دایان مشاهده کردیم من دکتر چلد دوست هیشگی و فشی خود را که در زمان مراجعه دایان در کنار من بود و مشغول سناکره ابراهه جریانی افاری بودیم، مصور به ماندن کردم و از او خواست تا با ما در دلسن دایان آگاه شوم، اما دایان به شکل مرموزی حتی از اینکه مشکل خود را برای ما شرح دهد راضی نداشت، گویی تصور می‌کرد ممکن است از آنچه گفته می‌شود راسخانه‌ای به عمل آید؛ بنابراین ما مدت زمانی را صرف این کردیم که آرامش کنیم حتی به اتفاق دکتر چلد صلاح دیدیم که یکی از پرستارها در همان لحظه آرامیشتی را به او تزریق کند، پس از چند دقیقه او آرامیشتی نسبی به دست آورد با بتواند حداقل شروع به بازگو کردن مشکل خود نماید، اما هنگامی که شروع به سخن کرد از لرزش صدا و لعن گرفته آوردی که در تمام مدت مشاهده می‌شد، متوجه شدیم که تا چه حد تحت فشار بود.



بار سنگین وجدان

در آسپتشناسی روانی یک دسته از اختلالاتی هستند که مستقماً احساسات و وظایف انسانی را مورد هجوم قرار می‌دهد و از جدی‌ترین آنها باید به بار سنگین وجدان یا «وجدان گناهکار» (Guilty Conscience) اشاره نمود. این یک احساس سنگین برآی بشر است و مستقیماً شخصیت و پیشینه شخصیتی را در فرد مورد حمله قرار می‌دهد و به همین دلیل برخی از افراد دچار عذاب وجدان تقریباً از دلال کردن زندگی روزمره خود عاجز می‌مانند؛ اتفاقاً افرادی که تربیت انسان از کودکی اسرائیلی و اسرائیلی بوده باشند فرجه و میزان این بار گناه افزایش پیدا می‌کند و بر عکس فرد اسرائیلی شخصیتی در فضایی مملو از کج رفتاری و زشتی‌ها شکل گرفته باشد کمتر احساس عذاب وجدان خواهد کرد، به همین دلیل است که در پارهای از مراکز شخصی حتی بدون اینکه خود دواهایی داشته باشند به علت وارستگی و درنگاری بودن در برابر سوانح‌ها و وجدان آگاه بی‌دفاع و شکست‌پذیر با تفریق‌پذیری ملوم می‌کند، برای توضیح بیشتر به مورد عجیبی که خود شاهد آن بودم اشاره می‌کنم.

جمال در شهر حیرون که امنیت نسبتاً بیشتری داشت فرستادند، منا سالانه پدر و مادر جمال در حال می‌رفتند، فقط دو سال داشت دربی بسیاری شدید جان باختند، دای جمال هم که از سالها پیش قصد مهاجرت داشت دیگر تأمل را جایز ندانست و به انتقال جمال خردسال به آمریکا مهاجرت کرد و در آن کشور تشکیل خانه و زندگی داد.

او که مردی قوی و با شخصیت بود با آنکه پس از مهاجرت دختری غرب‌نبار را به رتی گرفت اما هرگز بچه‌دار نشد و جمال یگانه فرزند این زوج بود که در حرمیان عشق شدید و توجه بسیار پدر و مادر خوانده‌اش بزرگ می‌شد.

او هنگامی که پانی به ده سالگی گذاشت، همه چیز را در باره انسانان زندگی خود و پدر و مادر حقیقی‌اش از ریل پلی شید و به همین سبب از همان زمان کودکی فرجشی بسوی فلسطین که زادگاهش بود جلب شد.

جمال در هر فرصتی راجع به فلسطین از دای خود سؤال می‌کرد و سبایل داشت تا از جزئیات مربوط به آن سرزمین و پدر و مادرش مطلع شود، دای نیز حتی امکان نمی‌کرد کنجکاو او را برآورد و بدین ترتیب روزها و ماهها سالها سپری شد.

جمال در دوران جوانی به ویژه در زمان تحصیل در دانشگاه بسیار پرشور و فعال بود چنانچه در همان دوران به فعالیت‌های سیاسی رزی آورد و به عضویت جمعیت طرفداران مردم فلسطین درآمد و در هر فرصت تظاهراتی در مورد زادگاهش و فلسطین که بر آن روا می‌شد ایراد می‌کرد، در خلال همین فعالیت‌ها بود که دایان با جمال آشنا شد.

دایان خود عضو دانشجویان طرفدار حقوق بشر، مینگی‌ها و سخنرانی‌هایی که در خصوص حقوق زبدا گذاشت برآمد فلسطین برگزار می‌شد علاقه شرکت می‌کرد و او بی‌سبب برنامه‌های متعدد بود که با جمال اینی گرفت تا سرانجام رابطه‌شان به ازدواج انجامید.

تغییر دو مسیر زندگی

پس از تحصیلات دانشگاهی جمال و دایان مشغول به کار شدند. دایان مطابق روند زندگی جوانان امروزی این تغییر مسیر در زندگی را پذیرفت و به یک انسان مسرول و اهل خانواده تبدیل شده اما جمال نتوانست این تغییر را در خود ایجاد کند، او علاقه مینگی‌ها و جلسات آتش دوران دانشجویی را احساس می‌کرد از طرفی شدت سبب به فلسطین کنجکاو بود و بی‌میل نبود تا به آنجا سفر کند؛ اما دایان به جهت غریزیت و زودخوردگی‌های که در فلسطین به شکل روزانه اتفاق می‌افتاد از سفر کردن جمال به زادگاهش بسیار بی‌سازگار بود و نسبت به سفر جمال مخالفت به خرج می‌داد.

دایان آرزو داشت تا زندگی آرام و بی‌دغدغه‌ای برایش فراهم باشد و بتواند صاحب فرزند شده یک خانواده واقعی تشکیل دهد و برای این کار به عساکری جمال نیازمند بود، اما او که گویی هیچ چیز مگر سفر به فلسطین برایش نمی‌گشت مغفقت می‌ورزید و معذت بود که او ابتدا باید کنجکاو خود را برآورده

داستان یک عشق

دایان در سال ۱۹۸۲ در حال می‌بود و ۲۹ ساله بود و سال پانجمی تحصیل خود را در دانشگاه طی می‌کرد؛ با جوانی ۲۵ ساله که در همان دانشگاه مشغول تحصیل بود آشنا شد.

جمال جوانی پرشور و پراحساس بود و از همان آغاز آشنایی دایان و جمال علاقه شدیدی به یکدیگر پیدا کردند تا آنجا که سال بعد پس از آنکه هر دو تحصیلات خود را به اتمام رساندند، پیمان زناشویی بستند. جمال در فلسطین و در دغدغه‌ای در زیربنای شهر حیرون متولد شده بود.

این مسئله در آن زمان در اشغال نظامیان اسرائیلی بود و یکی از مراکز فعالیت میهن‌پرستان فلسطینی به‌شمار می‌رفت.

پدر و مادر جمال که زوجی جوان بودند، برای سپارتن و گزافه‌رانه‌های نیروهای اسرائیلی که دهکده آنها را یکی از پایگاههای میهن‌پرستان تصور می‌کردند، احساس خطر کرده جمال را که نوادگی پشی بود و تنها فرزندشان به‌شمار می‌رفت به نزدایی

❶ بستری کردن دایان

من و دکتر چاند پس از شنیدن داستان دایان ترجیح دایانم که چند روزی او را در آسایشگاه نگهداریم و دایانم سنگین او به قدری باعث نگرانی و نارضایتی شد، زیرا او آنها تعریف کرد و چند عکس و مطلقاً را هم که از زمان آسایشگاه و آن میبایست هفت سیسی و آستین به یادگاری نگهداشته بود، تسلیم آنان کرد.

در آن هنگام جمال دو یکی از سفرهای خود به فلسطین به سر می‌برد و پس از آخرین ملاقات با ما موران سیاحیوش دایان که شدت نگران شد، بود و تصور می‌کرد که شاید اطلاعاتی که به ما موران امینی داده خطری برای جمال به‌وجود آورد، با پیشیانی و ناراحتی بسیار به تنها کسی که در این مورد می‌توانست به او کمک کند و یا جمال را از وجود خطری آگاه کند، رجوع کرد و او کسی نبود به‌جز دایان جمال که ابتدا به دقت به سخنان دایان گوش فراداد و سپس به او گفت که دوستی در اطراف باغچه عماره و محلی خواهد کرد که راجع به ما موران و مقاصد آنها اطلاعاتی به دست آورده و به دایان گفت که تا زمانی که این اطلاعات به دست نیامده، او نباید با کسی در این مورد صحبت کند و حتی آن ما موران را در صورت مراجعه مجدد نباید به خانه راه دهد.

❷ دایای هم حضور می‌یابد

چند روز گذشته، در این مدت هر چند می‌گویشیم تا دایان را تابع ساریم که گفته‌های او هیچ اثری در مرگ عسیر سابقش نداشته و هر آنچه که وی به ما موران گفته تنها مشتی ظاهره بوده و ارزش اطلاعاتی نداشته اما او روبرای سرف و ما مستقر آخرین نیز ترکش که همانا حضور دایای جمال بود، ملایم، سرالجام او یک هفته پس از ملاقاتی که در منزلی داشتیم به بیروت ما آمد.

با آنکه برای شو و قصه چند سال به تفریح می‌رسید، اما همین‌جا رسید، حرکت می‌کرد و بهستانی که با دیدن او دایان در حال غیبت شدت اشک می‌ریخت شروع به عذرخواهی کرد و حق‌گفتن می‌گفت که قصد نداشته تا اسرار او، در همین جا دایای جمال کلام او را با علامت دست قطع کرد. در همین قطع گرفتن احساسی امپتان و توحی وجود داشت که به یکباره دایان را آرام کرد، آنکه دایای جمال پسندای او را که دست داشت، به دایان داد و به او گفت که این بسته از فلسطین برای او فرستاده شده و جمال پیش از مرگ به عنوان آخرین وصیت خواسته است تا به دست دایان برسد، دایان با هیجانی آمیخته به تفریح به دست را آهسته گشود، لوح قدرتمانی زیبا و نسبتاً بزرگ بود. دایان با چشمتی اشکبار نگاهی به آن انداخت و پس آن را به طرف ما گرفت تا بتوانیم کلمات درشت آن را بخوانیم.

از جانب جمال من تعجب

این لوح قدرتمانی به دایان توبی به حالت ملاقات و پیوندناشی با علت فلسطین تقدیم می‌شود.

از طرف جمعیت طرفدار مردم فلسطین

جزئیات سفرهای جمال اطلاعاتی نداشت، سرالجام از بیم آنکه نباید علیه کشورش کلماتی برآورد هر چه که از همان آشنایی با جمال راجع به او و خانواده‌اش و فلسطین از زمانی شنیده، به‌زور آنها تعریف کرد و چند عکس و مطلقاً را هم که از زمان آسایشگاه و آن میبایست هفت سیسی و آستین به یادگاری نگهداشته بود، تسلیم آنان کرد.

در آن هنگام جمال دو یکی از سفرهای خود به فلسطین به سر می‌برد و پس از آخرین ملاقات با ما موران سیاحیوش دایان که شدت نگران شد، بود و تصور می‌کرد که شاید اطلاعاتی که به ما موران امینی داده خطری برای جمال به‌وجود آورد، با پیشیانی و ناراحتی بسیار به تنها کسی که در این مورد می‌توانست به او کمک کند و یا جمال را از وجود خطری آگاه کند، رجوع کرد و او کسی نبود به‌جز دایان جمال که ابتدا به دقت به سخنان دایان گوش فراداد و سپس به او گفت که دوستی در اطراف باغچه عماره و محلی خواهد کرد که راجع به ما موران و مقاصد آنها اطلاعاتی به دست آورده و به دایان گفت که تا زمانی که این اطلاعات به دست نیامده، او نباید با کسی در این مورد صحبت کند و حتی آن ما موران را در صورت مراجعه مجدد نباید به خانه راه دهد.

❸ اطلاعات جدید

دایای جمال تنها در روز زمان لازم داشت تا به کمک همسرش که با چند مستی در حال می‌بود، دوستی نزدیک و چندین ساله داشت از هویت واقعی آن ما موران سر فرآورده و او به دایان اطلاع داد که آری آنها ما موران امینی هستند. اما به ما موران امینی آمریکا، بلکه اعضای سازمان ماساد که مرکز اطلاعاتی اسرائیل است و عمل آنها در زاویهای از دایان غیرقانونی و قابل تعجب می‌باشد و از دایان خواست تا به مجرد پیدا شدن سرده که آن دو نفر با تلفنی مخصوص سرشارش از گزارش تعد و اسباب بازداشت آنها در جافرافام آورده.

دایان ابتدا نفسی راحت کشید اما شدت از اطلاعاتی که تا آن زمان به آن ما موران تلفنی داده بود، پشیمان بود تا اینکه خبر رخصتگاه احساسی پیشینی او را چند برابر کرد.

بعد از آن دایای جمال در نهایت الهام و ناراحتی به دایان اطلاع داد که جمال برادر بجماری که در اطراف حیرود اطلاق گفته بود، جان باخته و دره هسانه در کنار مرز اردن و مادرش به خاک سپرده شده است.

این خبر چون پتکی بر سر دایان فرود آمد و ناگهان احساسی تقصیر و گناهی شدید او را فراگرفت. دایان تصور می‌کرد که اطلاعاتی که او راجع به پدر و مادر جمال و تعدادی که آنها در آن کشته شده بودند و همچنین تعدادی دیگر او به ما موران اسرائیلی داده باعث شده آنها او را هدف قرار دهند و این نفیست چنان بر تائنه‌های او بار سنگینی از گناه قرار داد که بسیاری او را باعث دش و سبب گردید تا چندی بعد به ما مراجعه کند.

سازد و فعالیت‌های سیاسی خود را به سرالجامی از شاکسته برساند. آنگاه به فرزند و فرزند و...

پسین‌ترین بحث و جدالهای روزها میان این زن و شوهر آغاز شد. دو انستی که او راجع به یکدیگر ملاحظه مند بودند. اما اهداف و نظریات متفانی در زندگی داشتند و سرالجام پنج سال پس از ازدواج که جمال در فکر فشار زناختن سفر خود به فلسطین بود، دایان معتزخانه به او گفت که باید میان زن و کشورش، یکی را انتخاب کند، جمال که به هیچ عنوان نمی‌خواست از این سفر بگذرد به دایان گفت که با همه علاقه‌ای که به او دارد نمی‌تواند این سفر را فراموش کند و بدین ترتیب بود که پس از پنج سال ازدواج از یکدیگر جدا شدند. اگرچه این جدایی در ابتدا برای دایان سخت بود اما او مثل یک انسان متعادل پذیرفته بود زلمی که اهداف و مسیر یک زندگی را تا زمانی مشترک نباشد و تفاوتی در آن وجود داشته باشد. جدایی آرام و دوستانه و بدون جنجال و دگرگونی بهرین راه ممکن است. متأسفانه اینکه خوشبختانه هنوز فرزندی در کار بود که برادر جدایی دچار مشکلات معمول آن شود.

❹ دوران سیاحتیوش

بدین ترتیب زندگی مجزای این دو آغاز شد، جمال به اولین سفر خود به زادگاهش اقدام کرد و با خشنودی و انرژی بسیار از آن سفر بازگشت. دایان هم فقط برخی اوقات که با جمال تلفنی صحبت می‌کرد احوالش را جویا می‌شد. لوحی که به آرامی به همین منزل سیاسی می‌شد و جمال به دومین و سومین سفر خود به فلسطین به دست زد. حدود یک سال پس از جدایی یک روز او مرد که در سن او اواخر سی و دو اوایل چهل به نظر می‌رسید و هر دو تک و شوار می‌بود، پیراهن سفید و کراوات تیره بر تن داشتند به خانه دایان آمدند. آنجا که بسیار هم مؤدب رفتار می‌کردند. خود را ما موران امینی معرفی کردند و از دایان اطلاعاتی راجع به شوهر سابقش یعنی جمال می‌خواستند و زمانی که دایان با تعصبیت دلیل سؤالات آنها را پرسیده و آنها گفتند که شوهر سابق او در فلسطین که به فلسطین انجام داده با سازمانها و انتحاسی تندآرمایی که در فلسطین مختلف عملیاتی علیه کشور انجام می‌دهد و نه تلمی بوده است و این یک اقدام آری‌پسند می‌باشد و به‌سر می‌رود و وظیفه ملی و میهنی دایان حکم می‌کند که او هر نوع اطلاعاتی که دارد به راجع به جمال برای آنها بازگو کند.

دایان که شدت شوکه و ناراحت شده بود با برخاستگی از آنها خواسته بود تا از منزل او خارج شوند، اما بعد از آن تا چند روز آرامش خیال از او رخت برپست و مرتباً از خود می‌پرسید که جمال اکنون در چه وضعی است و چه می‌کند؟

❺ ادامه ملاقاتها

در ما مور مذکور چند بار دیگر به‌همان شکل و شمایل به خانه دایان آمدند و هر بار او را بیشتر تحت فشار می‌گذاشتند. دایان با اینکه خود چندان از

افق تازه

از رشتن مهرنار

سخت از این کار بدش می آمد. حاضر بود خودش در خانه بماند و کار نکند ولی نیکا زیر دست پرستار غریبه بزرگ نشود. این خودش یکی دیگر از اختلافات ما بود. هیچ وقت این حساسیتش را نمی فهمیدم. من خودم همیشه زیر دست پرستار بزرگ شده بودم و هیچ وقت مشکلی ایجاد نشده بود. اما منوچهر مهرناری را چیز دیگری می دانست. ریشه اختلافات ما برمی گشت به شیوه بزرگ شدن ما.

من سالها قبل وقتی یک دختر تازه ساله بودم. پدر و خواهرم کوچکم را در حادثه رانندگی از دست دادم. مادرم پزشک بود و از صبح تا شب در مطب و بیمارستان کار می کرد. پرستار پیری مسؤولیت من را به عهده داشت و وقتی عهده سالم شد. با منوچهر آشنا شدم و به اصرار ما دو تا خانوادها راضی شدند ما عقد کنیم و بعد از تمام شدن تحصیلمان مهری می گیریم. اتانامه تحصیل ما ده سال طول کشید.

در این مدت منوچهر برای گرفتن تخصص به خارج رفت و من تا مقطع کارشناسی ارشد ادامه تحصیل دادم. در تمام این سالها من و منوچهر روزنشاری می کردیم تا زندگی ما مشترکشان را شروع کنیم. برای همین همان سال اول چیده دار شدیم و نیکا به دنیا آمد. همه فکر می کردند عشق من و منوچهر باورانه می ماند. اما خوشونت زندگی و درسها را که اولین عشقها را به علم و کینه تبدیل می کنند. نیکا را هر دو عاشقانه دوست داشتیم ولی نگاهمان به زندگی در یک افق نبود. من شغل را خیلی دوست داشتم و همین طور منوچهر حاضر نبود از مساحت کاری در مطب یا بیمارستان کم کند و این وسط نیکا داشت حسایی لطمه می دید. دتوهای ما هم خیلی بالا گرفت. منوچهر از همه چیز ایراد می گرفت از آشپزی ام گرفته تا...

بالاخره تصمیم گرفتیم جدا شویم و دوستانه این کار را کردیم. اما بعد از یک ماه روزی منوچهر عروسک فشنکی برای نیکا گرفت و به خانه آمد. شانه گل سرخ را به من داد و آن عروسک با موهای زرد فشنک همه چیز را عوض کرد. منوچهر از من خواست که برگردم و من هم قبول کردم. تا یاد دادم تنها مرد زندگی ام او بود و حتی کنار او بزرگ شده بودم. برای همین قبول کردم که به خانه ام برگردم. اما شش ماه نگذشت که باز جر و بحثها شروع شد و فکر کردم بهتر است به همان نقطه اول برگردیم که برگردیم. این بار منوچهر حسایی خشمگین شد. چون نیکا را هم به او دادم. با فشار کاری که داشتم نمی توانستم از او مراقبت کنم. منوچهر احساس می کرد من مادر خوبی نیستم و نمی توانستم من را ببخشد.

دوباره راضی محضر شدیم. برای بار دوم از هم جدا شدیم. اما این بار نه با احترام و دوستانه.

بردمشان. دخترک آنقدر شیرین زبان بود که در نهر هر کسی باقی می ماند. پرسیدم - دخترت چطور است؟ بالاخره تکلیف شما چه شده؟

زن گفت

- نیکا پیش پدرش است. منوچهر حاضر بود سرپرستی بچه را به من بدهد. ولی نشد. از عهده اش برنیامدم. امروز هم آمدم اما تکلیف ملاقاتهایم را با نیکاروشن کنم. منوچهر نمی گذارد بچه را ببینم.

- بالاخره از هم جدا شدید؟

- بله تقریباً دو ماه پیش. پارسال که شما را دیدم. تقاضای طلاق کرده بودیم. دادگاه هم حکم طلاق را صادر کرد اما در این چند ماه خیلی اختلافات افتاد. خواستیم دوباره شروع کنیم. ولی خیلی زود پشیمان شدیم.

- از اولش برابرم تعریف کن.

- پارسال دادگاه حکم طلاق را صادر کرد. هر دو راضی بودیم اما بخش مشاوره مدام پاما تماس می گرفتند. یک ماه از طلاق می گذشت که تصمیم گرفتیم دوباره با او غروسی کنیم. منوچهر رجوع کرد و فکر کردیم شاید بتوانیم دوباره از نو شروع کنیم.

من قبول دادم. بیشتر به زندگی مان برس. منوچهر هم خواست تغییراتی در روند زندگی اش ایجاد کند. من خیلی گرفتار کارم بودم. کار در دفتر سازمان ملل خیلی سنگین بود. منوچهر هم دانش خواست زنی بیشتر دل به خانه و زندگی بدهد. همیشه خانه ریخت و پاش بود. حتی کمتر وقت می کردم لباسهای نیکا را مرتب کنم. پرستاری گرفته بودم تا او بیشتر به امور بچه برسد و منوچهر

روز باریکی فشنکی بود از خانه که بیرون آمدم شهر حسایی شسته شده بود. فکر کردم چه کسی دلش می خواهد در چنین روز فشنکی به دادگاه برود و حرف از جدایی و تلخی ها بزند؟ شهر کوکم داشت شلوغ می شد. ابرها کنار می رفتند و به میدان ارک که رسیدم. روزنهایی از نور خورشید روی درختها افتاده بود. راهروهای دادگاه شلوغ بود و هوا دم کرده و کثیف. نمی دانستم از کجا شروع کنم. آن روز اصلاً علم نمی خواست در آن ساختمان بمانم. بیرون از اینجا انگار دنیای دیگری بود. مردی جلو آمد و سراغ شعبه ای را گرفت. با دست اشاره داشتی کردم. زن دیگری داشت با صدای بلند تاسزا می گفت و من انگار حتی گوشه ام نمی شنید. به سراغ جایی می گشتم تا آرام باشم. انتهایی راهرو نیسکی حالتی کنار دیوار بود. کیفم را باز کردم و کافه و لقمه را ران آوردم. بالای سرم صدایی بلند شد.

- سلام خاتم...

سرم را بالا آوردم. چهره اش آشنا بود و نگاه گرمش من را آوار کرده تا بیشتر با خود کلنجار بروم. اما نایدهای ندانست. دیگر این روزها چهره ها را کمتر به خاطر می آوردم. نام «نیکا» را شنیدم.

- مادر نیکا هستید

دختر کوچک چهار ساله اش را به خویش به یاد آوردم. شاید سال پیش بود که در دادگاه دیده

مستحبات دهم می کند



آه نرس وارد اتاق می شود و با نگرانی تکلم می کند انگار اشتباهی آمده باشد. می گوید: «حتما مزاحمتان شده من...» بعد قیلا وقت گرفته بروم... دعوت به نشستن می کند. آرام می گیرد و به دلخواه شروع به صحبت می کند.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

پروا! مگر به انگلی افتاد؟

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

پروا! مگر به انگلی افتاد؟

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

تلاش می کند، قسم، همه مرا دعوتی غصی کرده و محال می دانند، دوستان زیادی ندارم و در کمال همین تعداد اندک هم اصل را راحتی و مسیبت نمی کنم. از روابط با دیگران مطلقا تنبیه، عیب و عارم که نکنه اشتباهی از من سرزند، در مقابل انتقاد دیگران بسیار حساس و زودرنج بخصوص در سال پیش این حالت به اوج خود رسید و باعث تضعیف روحیه و افت تحصیلی ام شد.

منوچهر قسم خورده که دیگر نگذارد من بیکار باشم، اولش موضوع را جدی نگرفت و ولی حالا که چند وقت گذشته می بینم منوچهر روی حرفش پافشاری می کند. آمدماد دادگاه، تاحق قانونی ام را بگیرم.

زن درودنهایش را گفت و بعد رفت، راهروهای دادگاه حساس شروع شده بود، برای تمام کردن گزارش هفتادم به سراغ مرد جوانی رفتم تا علت مزاحمتش را به دادگاه برسانم. مرد گفت:

«یک سال است که دختر خالدام را عقد کرده ام، اما پدر و مادرش اجازه نمی دهند او را به خانه بیاورم. هزار بهانه می آورند. او زن رسی من است و آمدماد تا از پدر و مادرش شکایت کنم. مگر او را به زور بیایرد خانه تا بعد چه می شود؟»

اولش خیلی سخت است. می دانم کلی غوغا بپا می شود ولی در عوض بعد از مدتی همه چیز عادی می شود. کافی است به حسابی به خانه خالدام بروم. دیگر همه چیز تمام می شود ولی اگر حالا بخوام به بهانه هایش گوش کنم، دیگر نمی توانم زندگی ام را شروع کنم.

بهانه های آنها چیست؟

وقتی دختر خالدام را عقد کردم، قرار بود خانه ای اجاره کنم و جشن عروسی خوبی هم بگیرم. اما بعد که کمی فکر کردم و با پدر خالدهم مشورت کردم به این نتیجه رسیدم که بهتر است به خانه پدرم خالدها کوچک بروم تا اجازتش نشوم. موضوع را با خانواده زنم در میان گذاشتم. آنها هم استقبال کردند. حتی پدر زنم پول جهیزه زنم را به من داد تا دیگر مشکلی برای خرید خانه نداشته باشم. خوشحال بودم فکر کردم به محض خرید خانه می توانم زندگی ام را شروع کنم! ولی این طور نشد. بعد از خرید خانه پدر زنم گفت که حاضر است کمک کند تا لوازم اولیه زندگی را آماده کنم و بعد زنی را بیاورم. انصافا هم این کار را کرد. او توان مالی اش خیلی زیاد بود ولی من دیگر هیچ چیز برایم باقی نماند. تازه مجبور شدم ماهیانه تسط بانک را هم بدهم. بعد بگذرد همه چیز بهم خورد. خانه و شوهر خالدام اصرار کردند که باید اول جشن عروسی بگیرم. می دانید چطور جا خوردیم! فراموش این نبود: ولی پدر زنم تمام بهانه می آورد که چون هم مقداری از پول خانه را داده و هم جهیزه مستحضر به دخترش داده باید جشن عروسی آبرومندانه ای باشم بگیرم. کمک های آنها را انکار نمی کنم، اما من دیگر پولی برای عروسی گرفتن ندارم. نمی دانم چکار کنم. برای همین آمدماد دادگاه تا ملکم روشن شود. من به زور هم که شده زنم را از آن خانه بیرون می آورم...

به اینها فکر می کرد.

• و آخر سر به تسبیح دست رسیدم! امی غصه و با خوشحالی می گوید! شاید، اما بهتر است بگیرم یا نه! موضوع کار آدم.

• حتما می باید که بسیاری از امسالت و حالات روحی افراد به دنبال بزرگنمایی و اهمیت بیش از حد به رفتار و تضاد دیگران ایجاد می شود. این نوع تقلید به مرور و تکرار تکرار بیرون می گردد و موجب کمرویی و انزوا می گردد از اجتماع می شوند و زندگی آینده فرد را تحت الشعاع قرار می دهند.

• تاکنون می بینم این احساس کم و بیش از کودکی همراهم بوده و هواره غمناک می داد.

• خوشخانه اکنون نوجوان هست و از امتیازات خاص این دوره برخوردارید و قادر به تجزیه و تحلیل افکار و رفتارهای هستند و می توانید آنها را تغییر دهید. بنابراین با مرور مطلق به پایبندی و ویژگی های مطلوبتان و رغبت چارچوبی متعارف باید با امیدواری به پیش بروید و سعی کنید به یکی از اینها و دیگران و ضعف دیدن خودتان با توجه بیش از اندازه به برداشت دیگران از راههای درست تربی افزایش اعتماد و استقلال باشید و حاشا در موارد لازم با قیصران همکلاسه ها و سایر خویشان و دوستان صحبت و مشورت کنید. خودتان را به شرکت در مراسم گردی و زندگی حیات بدهید. گاهی اولاد هم خود را به همکلاسان طلبه کنید. باید هیچ کم و کسری نسبت به دیگران دارید؟ افزایش معاشرت و حسن رفتار موجب تجدید روحیه و فراهم آمدن فرصتهای می گردد تا فارغ بتواند خود را بهتر و بیشتر مطرح کند.

• مرده نگارم می کند و با لحنی که حاکی از ناواری باشد می گوید!

• بعضی از این کارها را تا حدی کرده ام اما رسیدن به این مرحله که می گوید برایم مثل خواب و خیال است و قدرت انحصار را ندارم.

• در دانش گام اول معمولا مشاور است: ولی بقیه مسیر هیوار و آسان است. مشکل در جاز زن چه نمی دارد؟ کسب خبرگزاری و اعتماد به نفس روشی تجربی است و اگر اراده کنید با اطعیان این گامها را بفرمایید. هر روز حقایق بیشتری درباره خودتان و دیگران و مهارت های اجتماعی و... کسب خواهید کرد تا جایی که دیگر خودکم نمی خواهید برو و احساس تحقیر نخواهید کرد. فقط باید عمت کنید و قدم اول را بفرمایید.

• آه میان جرم می برد و با خوشحالی می گوید!

• تاکنون فکر نمی کنید با آمدن به اینجا قدم اول را برداشته ام!

• در حالی که آماده و خشن می شود باخند می گوید!

• به بقیه راه چندان سخت نیست. امتحان کنید.

یک توضیح برای خانواده‌ها سعی شود
نقاشی‌هایی که برای این صفحه فرستاده
می‌شود می‌تواند آموزشی و صمیمانه باشد
و نوع خود کودک باشد یا به شکل روان
شناسی نقاشی در دسترس مطرح شود.



روانکاوی

نقاشی کودکان

دکتر یحیی بهروردی

فیزیک و فیزیک فضایی نیز یاد کرده

دودکش و آنتن

مسعود شوح طبعی و سرزندگی خاصی از خود به
نمایش گذاشته است. شکل کار او کار یک کابوچی است
و خوبه خود انسان را به خنده می‌اندازد. رنگها
سرزنده و شریخ و شنگ می‌باشند.
سبز مغزپسته‌ای، زرد لیمویی و
بنفش و بعد هم آستاشا به دنبال
پروانه‌ها گنج و شنگ شکست
در می‌آورند. در این میان یک
دودکش عقیم و یک آنتن
تلویزیون که تپسی از سقف خانه را
پوشانده به ما این واقعیت را القاء
می‌کند که آنچه هم که در داخل
خانه وجود دارد، آکنده از طنز
می‌باشد. کوهسار و ستارگان در دو
خط موازی در افق دیده می‌شوند.
درختان هم کاملاً چندلار به نظر
می‌رسند و آنها نیز می‌خواهند وارد
معرکه شوند.

خانه سبز است

نقاشی مهرشاد از شدت برجستگی به یک تصویر
سه بعدی شباهت پیدا کرده. گویی از روی کاغذ



برای محمد رنگ مفهومی آرامش دهنده دارد و با
به کارگیری حاشیه‌های کم رنگ، خود را متفکری
آرام اما دانا نشان داده است. او با اینکه از اراک که
منطقه‌ای سرسبز است، آمده اما با قرار دادن درخت
تخل در نقاشی خود، میوه‌های سرشار و شاداب دل
گرمش را آشکار ساخته است. دوجه

دوگانه او به طبیعت از یک سو و
تکنولوژی (هواپیما) از سوی دیگر.
تفکری باز و قابل تفکیک را نمایان
می‌کند. او به میوه‌های طبیعت
همچون پرتقالی یک درخت
گریس نگرین و جله‌ای زیاده
بهشت‌گونه به میوه‌ها داده است.
یک پسرچه هشت ساله و این همه
اهمیت به دوری و قوت خداوند.
بابت دایگرمی انسان می‌شود.
محمد از زمینه سپید نه به
عنوان یک ناظر بی‌طرف، بلکه به
عنوان یک رنگ استفاده کرده است.
او به دنبال آرامش و صلح برای همه
بهشیت است. آرامشی که حتی
غرض هواپیما هم آن را به هم
نمی‌زند. برای محمد نقاشی پدرش به عنوان یک
نماینده در مجامع بین‌المللی و با سفیر و حتی کاردار
در سفارتخانه‌های خارجی باید در نظر گرفت. علاوه بر
آن او به عنوان مسوول اتحادهای و کنفرانسها نیز
می‌تواند شناخته شود. در علوم نیز تحصیل در
زمین‌شناسی و یا مهندسی نفت برای او دور از
دسترس نیست.



روحیه شاه مسعود کاملاً مشهود است و نگاه
آسان او به اطراف و ویژگی‌های بالایی به او می‌بخشد.
نگاه طرح‌بخش مسعود به زندگی و طراوتی که او
احساس می‌کند. می‌تواند موقیقت او را در معماری
داخلی و تزئین تقصین کند. او استعدادی ویژه در
کاریکاتور دارد. ضمن آنکه شادابی‌اش در مقوله
پزشکی پروژه تخصص در قلب و عروق و همچنین
جراحی کارساز خواهد بود.

در حال برجاستن و به ما پیوستن است.
مهرشاد از رنگها به صورت موج و
متلاطم استفاده کرده و این از حیجان درون
او حکایت می‌کند.
سبک مکتب کاری بی‌شباهت به
شرق آسیا (ژاپن، چین و هنگ‌کنگ)
نیست و اصولاً نوعی از خودگشتگی
سامورایی‌وار در کار مهرشاد مشاهده
می‌شود که کار او را از سایر کودکان
همن و سالش متمایز می‌سازد. رنگ
سبز خانه و رنگ سبز پرچمهایی که بر
فرز خانه به چشم می‌خورند. نمادی از
واریتگی مذهبی در خانواده مهرشاد است.
که به طور قطع روی او اثر گذاشته است.
اگرچه فضای نقاشی او مانند خانه و برج و
پاروفا به نظر ایرانی نمی‌رسد. اما به
نوعی فرهنگ ملی را نیز در نقاشی خود
مستتر ساخته است.

مهرشاد کودکی فعال (اترزییک) و باهوش است
که با تجسم رنگ آمیزی و فرم مطلوب به دستاوردی
بین‌المللی دست یافته است. مهرشاد را می‌توان در
مقرهای چون حقوق بین‌الملل و با علوم سیاسی
تصور کرد. ضمن آنکه در تاریخ اجتماعی به ویژه در
موره مشرق زمین و همچنین در جامعه‌شناسی شرق
می‌توان او را موفق تصور کرد. در حیطه علوم باید از

لذت دودن را ...

بقيه از صفحه ۱۹

البته نوزادی که متولد می شود، حتی اگر در دوران جنینی زیر فشار صدمات استرسها و فشارهایی قرار گرفته باشد، ممکن است با وضعیت خوب متولد شود. در تنفس، جریان قلبی رنگ پوست، واکنشها و وضعیت عصبی که پنج عامل مهم است - و هر کدام دو نمره دارد - نمره کامل را بگیرد. اما بعد چهار ضایعه مغزی شود، اما اگر این ضایعات در همان بدو تولد تشخیص داده شود، پیشرفت خلقی، اندهای در درمان ایجاد می کنند. زیرا مغز بخصوص در مدتی بعد از تولد هم قدرت ساختن سلول را دارد و ممکن است ارتباط بین سلولهای ساخته شده در مغز در زمان جنینی برقرار شود. حال آنکه اگر ما بتوانیم پروتکتانها را علمی کرده و مرحله به مرحله به سیستم اعصاب برسانیم، امید اینکه سیستم اعصاب بتواند خودش را بازسازی کند، بسیار زیاد است.

دو ایران امکانات درمانی هست

او در مورد اینکه این شکل از درمان در ایران هم به مرحله عمل رسیده است گفت:

چندی قبل به وسیله یکی از دانشجوین دانشگاه تربیت مدرس، کار تحقیقی خیلی صورت گرفته به این صورت که روی ۱۵ نوزاد ضایعه مغزی بررسی‌های انجام شد و مدتی بعد مشاهده شد که مغز کسانی که تحت درمان قرار گرفته بودند،

ظهور زیادی با بقیه نازده

البته این تحقیق هنوز مشکلات زیاد دارد و ما تصمیم داریم در آینده تحقیق کاملتری را به جهان ارائه کنیم.

اماها لایز می توانند کمک کنند!

دکتر کریسی در مورد کمک اماها برای تشخیص ضایعه مغزی هنگام تولد اضافه کرد:

نوزادی که دچار ضایعه مغزی است، مانند یک تولد خودش را نشان می دهد.

همچنین ممکن است علائمی در او باشد که یک ماما می تواند احتمال ضایعه مغزی را با دهنده بطور مثال نوزادی که زود متولد می شود و پا نوزادی که پس از تولد بیست دقیقه تنفس نداشته پا گریه نکند، حتماً دچار ضایعه مغزی است و باید بلافاصله تحت درمان قرار بگیرد. اما در موارد دیگر تنها با معاینات مغناطیسی تشخیصی در بدو تولد می توان متوجه

غیر از کشور مجارستان که پزشکان او بدو تولد احتمال بروز ضایعه مغزی را تشخیص می دهند، در تمام کشورهای دنیا این تحقیقات از سنین یکسال به بالا

انجام می شود.

وجوه ضایعه مغزی شد،

البته والدین هم می توانند با یک روش بسیار ساده به سالم بودن کودک خود پی ببرند و آن اینکه هرچه گریه بچه در بدو تولد بیشتر و کاملتر باشد، درصد سلامت او بیشتر است.

مثلاً سئانه تشخیص زودهنگام توصیه شده!

دکتر کریسی افزود:

مثلاً سئانه تشخیص زودهنگام در ضایعه های مغزی کودکان در ایران هنوز توصیه نشده است و این مسأله امکان بهبودی را کند می کند و درحال حاضر یک بوره تکمیلی برای پزشکان متخصص اطفال و عمومی برگزار شد، تا با کمک آنها ضایعه مغزی از بدو تولد تشخیص داده شود.

این درحالی است که در ایران تمام امکانات برای کودکان بالای پنج سال بسج شده است و سازمانهای کودکان استثنایی کل کشور افراد بالای پنج سال را تحت پوشش دارند.

حتی شیدمان برخی از نوابشها هم روی کودکان بالای پنج سال کار می کنند. درحالی که در سن بالای پنج سال تنها می توان مغز را کنترل کرد و درمان اساسی باید از بدو تولد تا زیر پنج و حتی سه سال آغاز شود.

برای نوابش می یک معلول باید یک تیم متشکل از فیزیوتراپی برای برطرف کردن مشکلات حرکتی، گفتاردرمان برای ترمیم اعصاب دروازه، گه مغزی و آموزش گفتار، کاردرمان برای کار کردن اعضای معلول، روان‌پزشک برای حل مشکلات روحی و یک پزشک برای هدایت کل این تیم کار کند که مادر کودک را هم باید به این تیم اضافه کرد.

هزینه درمان چگونه تا "من" می شود!

دکتر کریسی درباره هزینه درمان این معلولیت‌ها می افزاید: اگر نوابشی به صورت خصوصی انجام شود، هزینه‌ها به عهده والدین است و اگر به صورت غیره انجام شود به عهده همان مرکز، بایرین می بینم که وقتی بچه ای قلع می شود، هر خانواده باید زندگی اش را هزینه کند یا باید از درمان بچه چشم پوشد.

البته سازمان خدمات اجتماعی پرداخت هزینه ۱۲ جلسه فیزیوتراپی را قبول می کند ولی بر روی یک بیمار معلول باید در هفته ۱۲ جلسه کار نوابشی



انجام داد.

شما وقتی به یادید براساس تعرفه وزارت بهداشت هزینه خصوصی این نوع درمانها ساختن ۱۵۰۰ تومان است. درمی یابید که چه هزینه سرسام آوری را خانواده باید بپردازند و این برای والدین امکان پذیر نیست.

چه باید کرد!

دکتر کریسی اضافه کرد: وزارت بهداشت و سازمانهای بیمه باید این نوع درمان را به رسمیت بشناسند تا این بار سنگین را از دوش والدین بردارند. اگر دولت این کمک را به خانواده‌ها بکند والدین در همان سنین کودکی برای درمان اقدام خواهند کرد و این عمل باعث می شود که درمان ساده تر شده و ادامه سن بالاتر، بروی خدمات نوابشی پیچیده تر و سخت تر شده و باید به وسیله تیم تخصصی انجام شود.

توصیه هایی به والدین

دکتر کریسی در پایان گفت: در مرحله نخست اینکه وقتی توافق کامل بین زن و شوهر وجود ندارد، اقدام به بچه دار شدن نکنند. چرا که وجود یک فضای تفاه و توافق در زمان حاملگی در آینده کودک بسیار مهم است. دوم اینکه زمانی که خانمی باردار است تا آنجا که امکان دارد مسائل و مشکلات بروی به خانه منتقل نشود و محیط آرامی برای حتم و فرزندش فراهم شود.

سوم آنکه اگر متوجه شدند بچه شان مشکل دارد، خیلی زود به پیوند و برای درمان اقدام کنند و سعی نکنند با مراجعه به پزشکان مختلف از بادر اینکه فرزندشان مشکل دارد، شانه خالی کنند. والدین باید بدانند که این نوع درمان هیچ ضرری ندارد بنابراین بدون نگرانی برای معالجه فرزندشان اقدام کنند.

در پایان از مجله خوب شما به خاطر اینکه مطلع علمی مردم را بالا می برید، تشکر کنم.



یک جنایت . بنام مقتول . مقاصر کیست ؟

اینکه رفت و آبی به سر و صورتش زد، سپس نگاهش به اطراف انداخت و انگار تازه از خواب بیدار شده باشد ابتدا فریاد کشید و عریضه زد و تمام شد و حتی خواست به سوی حمام برود تا انگار بیدار شود و بعد از چند دقیقه که آرامش شد، آن وقت صحبت کرد

«سی دوشم... هنوز هم نمی‌دانم چی شد؟ ما صافاً این مرد رو قتل ندیده بودیم، فقط مومنی که رنگ زرد و نسیم - خواهر ناتنی ما - از پنجره او را دید و بعد از باز کرد، قتل از اینکه اون حیوان بیاد بالا بهمون گفته «شهرمه»!

مرد - که ناشی مهرباد بود - به سختی حق حق کرد و سپس از ابتدا ماجرا را تعریف کرد

«تسین خواهر ناتنی ما بود، پدر ما دوتا زن داشت، ظاهراً زن اولش - که دوشم تسین بود - در همان ایام جوانی که تسین سه سالگی بود عاشق یک مرد خارجی میشد و باهاش میره خارج، پدر تسین که از این جنای زشت حسلی شاکمی میشد، تنها دخترش رو - تسین - می‌گذاشت پیش خواهرش و تسین زن عمه‌اش بزرگ میشد و بعد با مادر ما ازدواج کرد که حاصلش اون ازدواج ستا پسرو من و ابدن دو نفر که گفته شدانه «درویش» از او فراداد و به ادامه گفت: پدرمان همان اول به مادرمان نصیه زن اولش را داشت و از تسین هم صحبت کرد، ما هم عریضه می‌گفتیم که یک خواهر ناتنی داریم امانه خیسی از او - نه اصلاً نسبت بهوش نشانی، دانایکده پدرمان قبل از ازمن از اینجایی که مرده شروتندی بود و همه دارایی‌اش رو به اسم مادرم کرده بود، ما سه تا پسر از صدا کرد و وصیت نموده که «این نسبت به دخترم حقا کردیم» و اوین رو پیدا کشتن و حق و حقوقش رو بهوش بدین! بعد از مرگ پدر، از شما پنهان نگاشت، هر سه تقریباً کودکی کردیم و دنبال این نصیه رو نگاهتیم تا اینکه حدود یکساله قبل خواهر ناتنمان در خوش به سراسیم آمد. می‌گفت خیلی پرس و جو کردم تا پیدایش کردم، بعد گفت «شهرم» شریک یک اطروشی بوده که طرف شراکتش که پولش هم بوده مرشد کلاه گذاشته و تمام دار و ندارش رو بالا کشیده... الان شوهرم کلاهش بیکر است و دارد دچار انزوا می‌شود... آمدن از شما کسی پول فرض بگیرم، وقتی تسین این حرفها را زد، من دوتا برادر من به معقولیت این زن پریم و امه عیس پیش گفتیم می‌خواهیم سهم اُرت پدرشو بهوش بدیم، تسین اولش باور نمی‌کرد، بعدش قبول می‌کرد و فقط می‌گفت: «به ابدان خریدن یک مغازه اطروشی به من بدهید» ولی ما هر طوری بود راضی‌اش کردیم و پس از ده دوازده جلسه رفت و آمد، امروز سهم تسین رو از اُرت پدر (چنین) بهوش قیمت یک مغازه اطروشی بود! پیش دادیم، در این مدت هر بار که به تسین می‌گفتیم چرا موضوع را به

«این چیترو حتماً باید «بازرس ویژه قتل» رسیدگی کنه... نفقین زن موضوع رو گزارش کن...

محسن که دستور را اجرا کرد به اتفاق او و مرد همسایه به سراغ جنازه رفتیم، محسن یکی یکی ملاحظه‌ها را برمی‌داشت و جنازه‌ها را می‌دیدم، در مرده ۳۰ و ۳۵ ساله جزو کشته‌شدگان بودند، از تیپ و سر و عضلانش پیدا بود که افرادی متوسل هستند، به سراغ قاتلین دیگر رفتیم دو کودک و مادرشان، بچه‌ها به نظر سه و پنج ساله می‌آمدند، طوری معصومانه مرده بودند که گویی خواننده‌اند! مادرشان اما که زنی بیست و پنج یا شش ساله به نظر می‌رسید، گویی بیسی به لب داشت، نسیم کنگی و نامفهوم و دستش داخل پنجه دست راستش چیزی پنهان بود که الکار فصد داشته آن را به بکتر نشان دادم، «لایه شوهرش» به آرامی و طوری که محسنه جنیت به نظر می‌خورد پنجه مقتول را باز کردم، یک چک بود، لکه‌های غوطه که از سینه زن پایین غلظیده و روی چک هم ریخته بود، نمی‌گذاشت مشخص شود که مبلغ چک چقدر است؟ اما تعداد «صفر» هایش زیاد بود!

یک سکنه در هر پنج جنایت مشخص بود، گلوله‌ها درست قسمت قلب و قفسه سینه را نشانه گرفته بود! این را محسن هم توجه شد که گفت:

«ظاهراً قاتل بی‌رفنا از خوبی بوده کلاشور...»

«خوب بوده که هر نفر رو فقط با یک شلیک و یک گلوله از پا درآورده»

این را که گفتیم مرد همسایه که با تجربه به نظر می‌رسید، ایضاً کرد:

«اتفاقاً خیلی هم فوسیده بود، من موقعی داخل خانه شدم که هر پنج شلیک انجام شده بود، البته موقعی که صدای گلوله دوم رو شنیدم، بیکه معطل نکردم و دویدم طرف این خانه - چون با آنها تارت و آمدنم - ولی بد نقل بودم کسی باز نمی‌کرد، چند بار با لنگ و فشار شده گوییم تا اینکه در شکست و باز شد، خواست برم داخل ولی قاتل نورک اسلحه‌رو گرفت طرفم و منم از ترس پریدم بیرون، و بعد که شلیک آخر رو می‌انجام داد، خوش اسلحه‌رو ابدان داشت وسط اتاق و رفت روی میز بالای سر جنازه زشت و پا جوا کرد که مانی‌تسهیدم چی میگه... منم که هنوز نگران بودم و ایستادم تا چندتا از جوانانی ساختن آمدند و بعد همگی به سراغش رفتم و او هم بدون مقاومت دستشو مایو اجرا کرد و رفت داخل حمام!

حرفهای مرد همسایه که تمام شد به سراغ مقتول رانده رفتم، مرده که بطوری معجزه‌آسا زنده مانده بود،

سه چهار دقیقه‌ای با او حرف زدم تا از حالت شوکه‌ای که دچار شده بود خارج شود، آن هم پس از

استوار کریمی داخل شد و با گویند و احترام گذاشت و با حالتی پشیمان و مضطرب گفت:

«کلاشور گزارش شده که در کوچه «امیدی» یک قتل رخ داده، یک قتل وحشتناک! یکی از همان قتلهای خانوادگی... حالا قبلی اضطراب استوار را متوجه شدم، او همیشه نسبت به اضطراب جنیت‌های خرداگی - که هنوز نمی‌دانستم چیست - آرزوی و حسلیت داشته! مضطرب که آماده رفتن می‌شدم و به محسن گفتم ماشین را روشن کنند از استوار پرسیدم:

«زین کشتی یا شهر کشتی؟» استوار که نفس نفس می‌زد گفت:

«هم در کشتی... و هم فرزند کشتی و هم دامیل کشتی پنج جنایت!»

این بار خودم نیز جا خوردم و استوار ادامه داد:

«مرد خانواده واره یک خانداکی که نمی‌دانسته کجاست شده و زشتی و پا دوتا بچه و سه مرد دیگر همدرو با کلت بهوشن حمله کرده و از این میان فقط یکی از آن سه مرده بطور معجزه‌آسایی زنده مونده!»



دوین راه محسن خیلی دلش می‌خواست بفهمد ماجرای سرزن صافلی چیست، ولی مجال توضیح نبود و قرار شد پس از برگشتن از این خانه برایش توضیح بدهم.

وارد خانه گفتم، جزو نادر دفاعی بود که دچار وحشت شدم، تمام خانه بوی خون می‌داد، پنج جنازه - که روی هر کدام لمحه‌ای کشیده شده بود - در گوشه ریخته خانه به چشم می‌خورد، تمام لوازم خانه به هم ریخته بود، تعدادی از مردم از آپارتمان پشت در ایستاده و می‌گریستند، مرده‌ی کتار در ورودی روی زمین چسبیده زده بود و سرش را به دیوار تکیه داده بود و با چشمش پای به نقطه‌ای نامعلوم در دیوار رو برپو خیره شده بود، در به یکی از همسایه‌ها کردم و گفتم:

«قاتل این مرده؟» محافطم که مرده ۳۷ ساله بود - و بعداً فهمیدم همسایه خیابان به دیوار آن واحد است و ارباب کسی بوده که صدای گلوله‌ها را شنیده - با لاتی گفتم: «نه قربان... این بنده خدا هم جزو کسانی بوده که الان باید جنازه‌اش این وسط افتاده باشه... اما بطور عجیبی زنده مونده، قاتل رو بوی حمام زندانی کردیم! از او تشکر کردم و از خودش خواست که همه مردم را به بیرون از خانه بفرستد و تنها خودش بماند، بعد به محسن گفتم.

شهرت نیکی می گفت: «شهر من از موضوع فرار ماهر خیری ندارد... می ترسم اگر قفس برادران ناتنی رو بهش بگم اون وقت وارد ماهر بشه چون شوهرم فکر می کنه عده من ماهر منه ایاه همین اگر چراغده بلمده ماهر اقدام می کنه شاید متوجه ماجرای فرار اون هم بشه و اون وقت دیگه نتونه منو تحمل کنه! برای همین می خوام سر فرصت بهش بگم...»
 «می خوام امروز که پوزدرو بهش میدم...»
 «چیز... حتی ماهران قرار مازدرو... بهتر بگم...»
 مهراد ساری تکن دادو به شدت گریست و گفت:
 «اما قفسنت نیوده... نسین خیلی مظلوم بود...»
 یک شعر سختی و مرارت کشید: «ها هم که داشت خوشبخت می شد قفسنت این بودا»

حرفهای مرده که تمام شد به سراغ فانی رفتیم: «سراغ شوهر نسین اون وقتی فهمیدیم از ماهران برادران ناتنی زنش خبر نداد برای اینکه حرفهایش را بشنوم ابتدا چیزی نگفتیم تا او حرف بزنه و گفت:
 «من حاضرم کلاتر... زنه خیانت کرد منم کشش!»
 رو به او کردم و گفتم:
 «از کجا مطمئن که زنت بهت خیانت کرده؟»

مرده که حوسرت داشت واقعا اعصاب فرودکن بود: «پوزخند زده و گفت:
 «من آدم اهتقی نیستم جناب کلاتر... من نوی این شهر بزرگ شدم و می فهمم اطراف چی می گذرد از مدتها قبل متوجه رفتم و آدمهای مشکوک زنه شده بودم... درحقیقت از موقعی که وضع کار من به هم خورد دیگه نتونستم خرجی خانه بدم این زن نامحبب افلا توی کار خلاف و...»

محسن که عصبانش منقلب شده بود و درخین حال داش نمی خواست حرف برادر مردد واقعا هیچی نگو: «زیر پا بگذار فقط با غضب رو به مرده گردو گفت:

«اگر بیکار دیگه به اون مرحومه ششام بپی... یک ولدواتر ول می کنی!»

مرد با اینکه جا خورده بود: «چه چرا بیکار دارد از یک زن به دفاع می کنی؟! اما چون متوجه قفس محسن شده بود انشائی نکرد و ادامه داد:

«بله... از مدتها قبل متوجه رفتم و آدمهای مشکوک شده بودم! اوایل باوردم نمی شد که نسین به من خیانت بکنه... ولی چون هیچ درآمدی نداشتیم باین کردم که نسین...»
 «آمرده حرفش را خورده و ادامه داد: تا اینکه امروز وقتی از خونه بیرون آمدم گروهای پنهان شدم و چند دقیقه بعد که زنه آمد بیرون تعجبش کردم... وقتی هم دیدم که این زن حتی دوتا از بچه هامون رو هم تاره با خودش می بردا خونم بیشتر به خوش آمد... دختر ۹ ساله الان مدرسه است... از اینکه چرا لاقل ناهایا بپوش برنامم شکس نسین! بیشتر شکام! بعد هم دنبالش راه افتادم و آمدم تا جلوی در این خانه... حقیقت رو بگم که از چند روز قبل یک کلت آماده کرده بودم... اقدام رفت بگم

که من شکارچی هستم! انسانی گذشت و در این نسیانت چندتا فکر کردم: که به یلس نفلن بزنم؟ یا سروهوا راه بنمازم و آبروی زرمو ببرم؟ یا اینکه خردم دست به کار بشم؟ و در نهایت واصل آخری رو در نظر گرفتم! عزم خود را جزم کردم و رنگ زدم و رفتم بالا... همین که با گذلشم داخل ساختمان و دیدم که سه مرد نامحرم کنار زنه نشستند و دوتاشون هم بچه هامون نوی بغل گرفتند! اگاهان مغزم آتش گرفت و بدون اینکه به حرفهای رزم گوش بدم - که چیزی شبیه تپاناش... و برادر... می گفت - کلت رو از نوی جیم زد آوردم و چون نشانه گیری ام خوب است هر کدام از آنها را با یک شلیک به جهنم واصل کردم!



از ظرف غصه صورتم داغ شده بود ولی با آرامش می گفتم:

«چرا بچه هات رو کشی؟»

مرد خنده ای قفسی سر داد و پاسخ گفت:

«از کجا معلوم که این دوتا بچه - و حتی دخترم که مدرسه است - بچه های من باشند! از چنین زنی هیچی جدم نیست!»

مرد نفس سیمبی کشید و دوباره دستهایش را به هم چسباند و پیش آورده و گفت:

«الان هم آماده هستم که متبریدم... حتی اگر قراره اعدام بشم باز هم برام مهم نیست...»

محسن با نکل دادن سر از من غیورخواهی کرد و گفت:

«میریم... اما قبل از اون بهتره یک چیزهای رو

راجع به زنت بگم...»

و بعد همه چیز را همانطور که از زبان برادر ناتنی نسین شنیده بود برای منتم گفت: «مرد قاتل ابتدا زنه کرد قصد شوخی داریم! اما وقتی تنها شاهد زنده حرفهای ما را باید گرد آن وقت بود که مرده لرزید، حالا ترس بر وجوش مستوری شده بودا چند دقیقه با خودش تیرا کرد و سپس قیل از اینکه او را به دست یاروس ویزه قتل - که چند دقیقه قبل آمده بود -

بسیارم بالای سر جنازه زنش نشست و گفت:
 «و همیشه راست می گفتی...»
 عجلو هستم!

موقع بیرون آمدن از تنها شاهد زنده دلیلی زنده

مانده! را در سیدیم که گفت:

«اون قاتل بی رحم برست هدفگیری کرد ولی در

اون لحظه من یک تکه ورق آهنی گفتم! (که برای

کار هندوی شرکم خریدم بودم به غرض و طول

نشد که اون تکه آهن... ولی من برای اینکه اون سروی

دوباره بهم شلیک نکنه خودم رو انداختم روی زمین

و او هم غریب طوردا



به کلاتر نرسیده بودیم که محسن گفت:

«کلاتر فکر می کنی مقصر اصلی این پرونده کی

بوده! پدر نسین که از اول حق تعشرو نداده خود

نسین که از اول ماجرایرو به شوهرش نگفته! برادران

نسین که اگر چند سال قبل خواهر ناتنی خوشان را

پیدا کرده بودند کار به اینجا نمی کشیده! یا اینکه شوهر

نسین که مرده شکالی بوده! مقصر کاششان بود

کلاتر؟»

آه کشیدم و گفتم:

«هیچکدام! به نظر من همه تقصیر قابه گردن منبر

نسین بود... که اگر باولوس نبوده زنش کیش رو ادامه

می داد اصلا چنین تقصیری شکل نمی گرفت!

این را گفت و از ماشین پیاده شدیم که محسن

پرسید:

«راستی کلاتر... سی خواتی قفسیه سروان صادقی

و اون پولدار بگی؟»

فکری کردم و گفتم:

«الان حوصله اش رو ندارم... آخر شب که خواستی بری سراغ حاجی درخشان ماجرایو تعریف می کنیا»

ما نسبت به دنیای اسلام ناآگاه هستیم



نونی پلر ما باید احساسی را که اعراب در مورد شرایط فلسطینی ها پری سالها داشته اند، درک کند

نوحه: تهران، ۲۹ شهریور

□□ خبرنامه نیویورک: پس از حوادث یازدهم سپتامبر در نیویورک گوازیل رسیده که شما حتی جوانان فراتی کریم را آلود کرده اند. اما این گونه که ما متوجه شدیم شما حتی قبل از آن حوادث نیز در اکثری فراتی کریم را آلود کرده بودید.

● نونی پلر من به دین شناسی علاقه فراوانی دارم و مخالف بسیاری نیز در این زمینه دارم. من فراتی کریم را می خواهم و اشتغال دارم که توجه و درک کردن آیتان آن به ما کمک می کند تا بهتر و بیشتر جهان اسلام را شناسیم و با آن ارتباط برقرار کنیم. من تصور می کنم ما نسبت به دنیای اسلام ناآگاه زیادی ناآگاه هستیم.

□ آیا فکر می کنید به این تفاهم دست یافته ایم؟
● شرافد و فراتی نشان می دهد که مردم دنیا از نظر تفاهم و ارتباط با یکدیگر نیز بهتر می شوند. اما ما هم باید بیشتر سعی کنیم تا با تفاهل عقاید و آراء غیرات بیشتر در درک مردم و فرهنگ ما نسبت به یکدیگر ایجاد کنیم. مثلاً برای مسیحیان طرق المعاده جانب خواهد بود اگر متوجه شوند که ناچه مقدار در فراتی کریم از حضرت عیسی و با حضرت مریم و یوسف مطلب ذکر شده است و ناچه حد نیز اسلام نسبت به پیامبر مسیحیان احترام و تکریم فرما داده شده است. اسلام واقعی نابلی از نامل و زشمینی است و اصول گرای در اسلام هم به نامه فلسطینی که علیه آن می شود به نای می رسد که در همین ایرتد خودمان پروتستانها و کاتولیکها در خیابانها و کوچه پس کوچه ها دنبال یکدیگر می کنند و یکدیگر با هدف گلوله فرار می دهند.

● همه ما اصول گرای خود را تجربه کرده ایم. فهم و درک به تدریج هم خود یکی از گلهای برداشتن دیوارها میان تمدنهاست.

● من حامی اسرائیل هستم اما بسیار مهم است که انسان احساسی را که اعراب علیه در مورد وضعیت زندگی فلسطینی ها داشته اند درک کند. آنها باید سیرزمین مستقل خود را داشته باشند.

□ آیا در مورد سیاست خارجی خودتان با عقاید منطقی به تدریج تفاهل ایجاد می شود؟

● من از صحبت کردن در چنین مفردهای بیساک هستم چرا که لطف صفت به دست من هم می

□ وقتی که صحبت از روابط بین الملل می شود آدمها از اسنکه اختلافات باید فراموشی بکسری ملاحظاتی سیاسی شود یا منطقی به دست آید درگاز هستند یا اشتقاق تدریج که باید این توراها هم گره ده تا نایج بهتری نمایند شود؟

● تصور من این است که ما همیشه باید در یک نگری بعد اخلاقی مهم به قضایا نگری. معضلت از واقع گری هم نباید در پیگردان باشیم. در همین مورد افغانستان من فکر می کنم که علاوه بر مسائل سیاسی ما وظایف اخلاقی نیز بر گردن داریم. افغانستان مستقل و آزاد به برای مردم آن مفیدتر است و هم از دیدگاه واقع گرایانه منطقی را من تر و مفیدتر می سازد.

□ آیا نگرانی این حسید که بحران به کشور عراق هم تشدید شود؟

● من همیشه معتقد بودم که باید بر اساس شرافد و فراتی حرکت کنیم. تشخیص من این است که یک مرحله دوم می هم در کار خواهد بود که ما باید به ایده دیگر ترورسم نظر بچینیم. به ویژه با وجود سلاحهای کشتار جمعی و اینکه این سلاحها چگونه به دست می آیند امری که باید مورد تخصص و تحقیق قرار بگیرد اما امری را که به کار خواهیم گرفت باید مورد مطالعه قرار داد.

□ کار موازی مدافع فلسطین که شماره داخل نظامی و فرستای نیو قندم می کنند در حقیقت پاسخ خنثیت را می خنثیت دیگری می دهد آیا این طریقیست؟

● باید اما امید داریم که نتیجه کار ما به یک داخل مناسب منجر شود و آشنی جای خنثیت را بگیرد اما در مورد داخل نظامی باید گفت که اگر باید آن را امتداد کنیم نباید با شک و تردید و عطف و به انجام نهم عمل نظامی باید فایده و سریع باشد و ما سلفه برخی از اقدامی گناه فرمای می شوند. اما این بهایی است که آنها برای آرامش می فرارند. در افغانستان من تصور می این است که داخل نظامی به سرعت انجام گرفت و نتیجه فاشانه داد.

ما همیشه حامی اسرائیل بوده ایم اما ...

□ یک مقاله روا

می نویسد: کشین پاول وزیر خارجه آمریکا درحالی کشای که اکنون در دولت آمریکا دوری بودی آمده اند. یک سلفه محسوب می شود اما او طی مصاحبه ای که اخیراً داشته ام نیویورک به عمل آورد منی نکتدب شایعه ای که پیرامون مخالفتش با سلسله ای فله و نویختنهای آمریکا وجود دارد اذعان کرد که حمایتش کامل میان او و سایر اعضای دولت در خصوص جنگ با تروریسم دیده می شود. به جهت اهمیت این مصاحبه آن را برای خوانندگانی گرامی دوج می کنم

□ □ □

□ گزارشهای رسیده حاکی از آن است که شما مخالف با استراتژی جنگی آمریکا در افغانستان بودید.

● پاول اصلاً با اهمیت ندارد ما از همان آغاز با اهدافی سیاستها را اتخاذ کردیم. این مسوولیت من بود که ائتلاف من المللی ایجاد کنم و بخش دیپلماتیک سیاست ما در افغانستان را فوراً با مصاحبه ای با سایر بخشها تنظیم کردم. در بخش نظامی مسوولیت ما وزیر دفاع را مسند بود تا فلسطیهای جنگی را به مرحله عمل برساند.

□ چرا استراتژی فلهی در حال تغییر بود؟

● تغییر در کار بود. این یک سلسله مصلیات بود که با حمله به دستور دفاع عرایب و تارایی نظامی طالبان آغاز شد. آنگاه من به پایگاههای آموزشی القاعده و مراکز مربوط به ترافان بن لادن شکل گرفت و سپس شخصی بن لادن به عنوان هدف اصلی عملیات تعیین شد و بعد هم با طراحی یک شش دقیق نیروهای طالبان در اطراف وزارتیرف و شمال کابل مورد هجوم قرار گرفتند. درود نیروهای ویژه ما در افغانستان زمان لازم داشت و هزینه تعداد بیشتری از این نیروها به داخل افغانستان سرازیر شدند. حفظ پایتت اهداف ما آشتر شد. سرتایم آنها نوشتند تا قدرت عرایب قابل ذکری را داخل افغانستان کنند و کشکهای لازم را برای نیروهای متحد شمال فراهم آوردند. همه این نقشه ها منسازم زمان بود و وقتی کار کم می بود به درازا کشید. برخی تصور کردند که نوعی اختلاف عقیده میان اعضای دولتش ادامه مصلیات را متوقف کرده است.

□ آیا این لایق دستگیری خواهد شد؟

● تصور می کنم چنین باشد. او بیشتر و بیشتر متوجه می شود که از چنین سرتوشی رهایی نخواهد داشت. هیچ کشوری اعلامه نیست تا از او به عنوان یک میهمان پذیرای کند و کار او تمام شد. به نظر می رسد.

□ پس از افغانستان شما به دنبال عراق خواهید بود؟

● پیشنهاد خود را به عراق دهنده ایم. ما باید که آنها به دنبال ملاحهای کشتار جمعی هستند ما به عراق و هر کشور دیگری که با تروریسم همکاری داشته باشد چشم خواهیم دوخت و واکنش مناسب را نسبت

جانب و انتشار این سلسله مطالب به مزاج
صحت و تأیید سرگرد مطرح شده در آن بست

پایه محمد شهنشاه آزاد
نظم و مراثی
سید فریدون زارانی

این هفته: زندان اوین

پاپوش

با شکر از همان روز که صدایه ریاست محترم لیسانس معوی اوین و
روابط عمومی سازمان را دیدم و روابط عمومی دادگستری کل استان تهران و
تدوین خبریانی که من تهیه کردم گزارش می‌دادند که ما با یکدیگر

ملاقات معمول پس از هفتگی‌های
به عمل آمده با مسئول فرهنگی رشت

لایه آن روز روزی چند نفر را برای مصاحبه به
کمیته فرهنگی رشتان آورده بودند. مصاحبه اول
را که به انجام دادیم نویسنده شو جواد احمد بودی بود
چهار ماهی که نزدی که با از رشتی و متکلی حاض
سوالنامه را پاسخ می‌گفت

هیرو سنگی و صدف، یوسفیان و سهراب
را داشتند و هنوز هم سر صحبت مفاصاتی می‌کردند
تسلیم دروغ و قریب و نزدیک نشود. اینجا را از
مهرجانی تلاطمی فهمیدم. از اینکه همه چیز را
حتی قبل از آنکه سوالی بکنم گفت و اینکه
چگونه به راحتی و غلبه‌ای و زایه نام داشتند ما
به راحتی و بدون زحمت به جایی برسند و ی
اینکه قلعه می‌خواست از آنجا شود و یک زندگی
آرام و آسوده کند در قتل‌گنجینه‌ها که خود
درد و تا به امروز استخوانی احساس کرده فقط
می‌خواستند در کنار خانواده‌های باشد و
زندگی را دوباره (در سر گیرد)

محیطی از این طور شروع کرد

متراد سال ۱۳۴۶ ختم، بچه ایلام و کرم، پدر و
مادر کشاورز بودند، پدرم رشتی رسم و سنت منطقه
سه بار ازدواج کرد، از مادر من که زن اولش بود
یک پسر و سه دختر متولد شدند، از حسن نوش چهار
پسر و دو خواهر و از کوچکترین همسرش که الان
هم با او زندگی می‌کند، دو پسر و یک دختر، جمعا
پدرم هفت پسر و هفت دختر دارد، من ناولی دیرستان
درس خواندم، علت اینکه نتوانستم ادامه تحصیل
دهم این بود که بعد از ازدواج دوم پدرم، ما ماضی و
خانواده تسویه و مسوولیت اداره مادر و سه خواهرم
به گردن من افتاد، وانی داشت و با آن کار می‌کردم
و خرج زندگی را فرمی آوردم.

سال ۱۳۶۰ ازدواج کردم و بعد از یک سال
زندگی مشترک با صاحب پنج فرزند شدم: سه دختر و
دو پسر، پس از یک ماهی من زندان آمدم سال سوم
دیرستان بود. اما به خاطر من مجبور شد ترک
تحصیل بکنم و مسوول خانه شود، دخترم الان سال
سوم دیرستان است، فرزند دیگر اول دیرستان را

می‌خواند و یکی هم بیستای
است و آخری هم مدرسه‌ای
نشده است، خودم هم
بیشتر از دو سال است که
زندان هستم.

اما اینکه چرا به زندان
افتادم مأمور پریمی کرده به
زمانی که پدرم از ازدواج

مجدد کرده و خانواده‌ها را هم جدا شدند احساس
می‌کردم که زندگی‌مان را با چالو به دو قسمت
کرده‌اند و این خیلی زجرم می‌داد، مدتی تحمل
کردم اما دیدم برایم خیلی سخت است ناچار تصمیم
گرفتم تا به پسر تهران، مادرش را فروخته و راهی تهران
شدم.

اینجا یکی از دوستانم را مرا دید و
می‌خواست کاری را شروع کنم پیشنهاد داد به انگلی
یک عمده‌فروشی خوراکی و مواد غذایی بزنم.
می‌گفت سود خوبی دارد، من هم قبول کردم و با هم
حدود ۲۳ میلیون جور گرفتیم و با حدود نوزده میلیون
در چهار ماه مأمور مغازه‌ای گرفتیم و بعد هم کلی
جس آوریدیم و کار را شروع کردیم.

شریکم چند مایل خودمان بود یکی دو آلبانی
تیرتر تا از زندگی می‌کرد اما زمانی که به مدرسه‌ای
شدیم با هم بکجا درس می‌خواندیم، من در این
دوستی و آشنایی حساب باز کردم و به او اطمینان
کردم، او در تهران زندگی می‌کرد و برای خودش
خانه و زندگی داشت، اما من چون تازه به این شهر
درگشت آمده بودم، خانواده‌ام را با خودم نیاوردم.

باید مطمئن می‌شدم کار و بارم می‌گرفت سرپناهی
می‌گرفتم و بعد آنها را می‌آوردم، خودم اینجا یکی
خانه مجریه گرفتیم و شش یا هفتا سر می‌کردم،
مدتی بعد پسر عروسی شریکم که مجبور بود به جمع ما
پیوست، او به عنوان بازیر در بازار کار می‌کرد.
بارهای ما را هم او می‌برد و می‌آورد گاهی هم
برایمان بازواری می‌کرد، شریکم او را که آورد
گفت که در تهران کسی را ندارد و اگر من اجازه
دهم او هم پیش من باشد، برای من که موزنی
نداشتیم، پذیرفتم، حدود یک سالی از کار ما
می‌گشت.

طوبه به خاطر دارم مادر رضوان بود پسر عروسی
شریکم چند روزی رفت ایلام و یک روز صبح زود
به همراه فری که می‌گفت راننده است به تهران
آمد و مستقیماً به آمد خانه من. اتفاقاً من آن روز
مغازه‌ای برنج در کرج معامله کرده بودم و آمده‌ام شده
بود که بروم و برنجها را بیاورم. آنها که آمدند، به
رسم ادب چند دقیقه‌ای نشستند، بعد از یک دقیقه
نگاشت که رفیقانم یک بسته کاورچی شده را

فرآورد و گفت: «این آمانتی را یکی از زلفات داده
است». تعجب کردم پرسیدم: «چرا خسته؟» گفت
«این نامه فقط گفته آن را به شما بدهم آمانتی
برایش نگذاشته‌ای؟» بست را باز کردم و دیدم یک
کلت است با چهار فشنگ و یک پرکه.

با دیدن آن هم تعجب شدم و هم ترسیدم، البته
ترسم از بابت پرکه‌ای بود که همراه فشنگ بود، پیش
خود فکر کردم حتماً آنها کسی را کشته‌اند و با بلی
سر کسی آورده‌اند و حالا می‌خواهند اسلحه را من
نگه‌دارم تا اگر هم ما می‌روان پشایش کردند بلی من
بماند. از سوز دیگر از مرص که همراه رفیقان بود
ترسیدم، پیش خودم گفتم شاید او ما می‌رواند و اینجا
نویخته کرده‌اند تا اسلحه را پیش من بگذارند و بعد
هم گزارش کنند.

به همین خاطر همان موقع گفتم: «این آمانتی
را تحویل نمی‌گیرم، بپزد و آن را به من که نالده
تحویل بدهید». رفیقان گفت: «این را برای تو داده و
ما هم کاری نداریم، همین جایی می‌گذاریم». می‌روم.
من اعتراض کردم و گفتم: «به هیچ وجه زبیرا
مسوولیت آن نمی‌روم». رفیقم که وضع را این طور
دید، گفت: «پس بگذار یکی دو روز اینجا باشد بعد
وقتی یکی از بچه‌های می‌روید ایلام می‌دهم با خودش
بپزد». اما من که شک تمام وجودم را گرفته بودم
گفتم: «نداشتی یک ساعت هم نباید اینجا باشد. من
همین امروز آن را می‌برم کرج و تحویل یکی از
راندانه‌ها که از اقوام هست می‌دهم تا آن را
برگرداند». رفیقم چیزی نگفت و زد بیرون، اما
راندانه‌ای که همراهش آمده و پیش من نشسته بود
گفت: «ایش کرج من خودم فردا، پس فردا می‌روم
ایلام و تحویل خیانت می‌دهم».

این حرف از دستم مشترک کرد. همانجا
احساس کردم که در یک دام افتادم و باید به هر
نیتی شده از شرایط اسلحه خلاص شوم. به همین
خاطر دوباره آن دو بسته‌بندی را پیچیدم و به
کیف سامسونگ گذاشتم و از خانه بیرون آمدم. به
همراه شریکم و یک نفر دیگر به طرف کرج حرکت
کردم، در راه شام نفرم معشوق اسلحه بود به
خوابی کرج که رسیدیم ما از آنجا داشتند و از ما
کارت شناسایی خواستند، آنها کارت شناسایی
ما داشتند و ارائه کردند اما من کارت می‌دانستم به
من گفتند که بروم پایین، من قبل از پیاده شدن کیف
را زیر صندلی پنهان کردم. بعد از آنکه رسیدند به جبه
به همراه دارم. گفتم که چیزی ندارم. بعد آنها ماشین
را گذاشت و کیف را پیدا کردند. بعد هم پرسیدند
«کیف مال کیست؟» «مجبور شد» و گفتم که مال من
است. باز کردند و اسلحه را پیدا کردند. بعد هم
مأمور رفت گفت: «صبح شماره تلفنی و گزارش
اسلحه را به ما بدهند». بعد هم مرا بردند آنجا فریاد
حدود بیست روز آنجا بودم. در این مدت خیلی
فکر کردم نهایتاً به این نتیجه رسیدم که چون از
چندی قبل پس از شریکم اختلاف پیش می‌آمد بود
و قرار بود از سر برج جادو شوم اینجا بیرون
روانه را طرمانی کردند تا کشته می‌شدند. به همین
خاطر بود که نشانی خانواده‌ام را ندارم و بیرون و

همانجا احساس کردم که در یک دام افتاده‌ام و باید به هر قیمتی شده از شر این امانتی خلاص شوم به همین خاطر -

الان یحسبم، بچه‌هایم را گرفتار کردم. زندگی‌ام از بین رفته، حتی خانواده‌ام نیز طردم کرده‌اند. پدر و برادرهایم به خاطر اینکه بدون مشورت با آنها است به این کار زدم. با من قطع رابطه کرده‌اند. نزدیک دو سال است که سرایلی از من نمی‌گیرند، حتی به زن و بچه‌هایم هم سری نمی‌زنند، درحالی که اگر یک سند بیاورند و من سه روز بیرون بروم، پول جور می‌کنم و طلب شاکم را می‌دهم، چون الان فقط یک شاکم دارم. اتفاقاً او هم هشتی‌ام است، اما با پولی نمی‌کند که من پول ندارم، فکر می‌کند چون در تهران مغازه داشت، حتماً بپردازم و می‌خواهم پولش را بالا بکنم. درحالی که من اگر بیرون بروم می‌روم سراغ همانها که زندگی‌ام را برنند. یا پول می‌گیرم و یا جنس، بالاخره این‌طور آواره نمی‌مانم. قاضی برایم دو سال حکم زده با ده مال. حدود ده ماه دیگر از حبس مانده. شاید بعد از ده ماه مرا بفرستند آزاد کند، چندی قبل غایبم کردم به شهرستان منتقل کنند شاید آنجا بتوانم با شاکم ا همافنگ کنم و پولش را بدهم.

همه اینها به یک اشتباه من برمی‌گردد. فکر نداشتم کارهای یک اعتماد ناجای و یک شراکت لطف و اینکه امانتی را تحویل گرفتم که می‌دانستم در دسترس است، آخر من اینجا اسلحه را می‌خواستم چه کنم؟ من اینجا چیزهای زیادی یاد گرفتم، چرا که دیدم این اسلحه را فرستادن کارشناسی تا ببینند چند بار از آن شلیک شده. درحالی که من در منطقه خودمان که اسلحه مجاز نداشت به هر کسی می‌خواست امانت می‌دادم. کافی این اسلحه را می‌دادم فرد سومی برای فرد دیگری ببرد. اما حتی می‌بینم که تمام این کارها اشتباه بوده است.

حالا بفرمایم برآیم تجربه کرده، حالا که می‌بینم حتی پدر و برادرهایم دنبال کارم نیستند. فهمیدم که قدر باید بعد از این مراقب باشم که اشتباه نکنم. الان دوست دارم هر چه زودتر آزاد شوم و دست خانواده‌ام را بگیرم و به جایی بروم که هیچ کس را نشانم و زندگی جدیدی را شروع کنم.

هم به صورت حرفی شده و دو سال از زمان تشکیل پرونده گذشته و هیچ اعافی نمی‌ماند. البته الان گواهی می‌دهم و پنج نفر از همکاران را که در محل با من کار می‌کردند، دارم که شهادت داده‌اند اجناس و دکان مال من بوده و موقع دستگیری من هم چندتر جیب در مغازه بوده ولی مناسفانه چون مردم اینجا هستند، کاری نمی‌توانم بکنم. الان هم صاحب مغازه طبق قراردادش که ما با هم تاشیم، آنها را از آنجا بیرون کرده و گفته از آنجا بیرون نمی‌رفتند.



حالا بیشتر از دو سال است که اینجا هستم. یک سال برای اسلحه و یک سال و خرده‌ای هم بابت چکها و در هر دو مورد هم خودم مقصر بودم، من نباید با کسی که فقط شکلاکس مدرسم بود و شناخت دیگری نسبت به او نداشتم، رفاقت و شراکت می‌کردم. حدود یک سال و نیم ما با هم شریک بودیم و من می‌دیدم که او چگونه سرم کلاه می‌گذارد، عملاتی را که انجام می‌داد با قیمت بیشتر پای من حساب می‌کرد. از تلقین مغازه برای کارهای شخصی خارج از کشورش استفاده می‌کرد بعد هم پول آن را پای من حساب می‌کرد و کارهای دیگری که حتی ما به هم به خاطر آنها درگیر شدیم و آخرین مرتبه تصمیم گرفتیم که او سرچ او جای دیگری برود که این بالا سرم آورد.

پسرعموی شریکم که اسلحه را آورده بود بیاورند، با دستگیر شدن او و اینکه معترف شد او اسلحه را آورده شاهرانی من کمتر شد. از او خواستند تا فردی را که به او اسلحه داده معرفی کند، در محبت مأمور سه روز رفتیم شهرستان اما نتوانستیم پیدایش کنیم چون اصلاً معلوم نشد که او اسلحه را از چه کسی گرفته بود.

هر روز نام یک نفر را می‌برد و وقتی برای پیدا کردن او می‌رفتیم با اصلاً آنجا زنگ نمی‌کرد و با در آن زمان اصلاً آنجا نبود. بالاخره جستجوهایم هیچ نتیجه‌ای نداشت و مارا به تهران برگرداندند.

چند ماه به جرم حمل و نگهداری اسلحه غیرمجاز بازداشت موقت بوریم، بالاخره مجبور شدیم وکیل بگیریم. دادگاه به من قول داده بود که اگر طرف اصلی معرفی شد، آزادم کنند. اما چون او معرفی نشد، جرم نگهداری از اسلحه به گردن من افتاد، با تلاش و کوشش من به پرداخت هشتصد هزار تومان جزای نقدی و پسرعموی شریکم به چهارصد هزار تومان جزای نقدی مجبور شدیم. او به اندازه جزایش زندانی کشید و آزاد شده. اما من حدود شش ماه ملایم با حکم گرفتم، هنوز جسد بابت این جرم تمام نشده بود که بالای دیگری بر سرم آمد.

من چون در بازار بودم تعداد زیادی چک تحت فشار داشتم، در دینی که زندان بودم چهلگیم یکی پس از دیگری برگشت. حدود دو تا به خودم بایام حدود ۱۲ میلیون تومان چک برگشتی آمد و بیرون دادم، بالاخره بچه‌ها و برادر کوچکم و هوسرم آمدند و پولهای را که این طرف و آن طرف داشتم گرفتند و بدهیها را یکی پس از دیگری صاف کردند و رضایت شاکها را گرفتند تا اینکه موجودی‌ام تمام شد. اما سه میلیون و نیم از بدهی‌های باقی مانده، به خانواده‌ام گفتم به سراغ شریکم بروند و از او بخواهند چش‌های مرا بدهند تا با آنها را به طلبکارها بدهند و یا آنها را بپروشند و پول مردم را بدهند. اما وقتی خانواده‌ام رفتند دیدند که او هر چه خواست فروشته و هر چه را هم که عاقلانه به جنس دیگری منتقل کرده و خلاصه مغازه و ابزار خالی خالی است.

خلایودام که موضوع را فهمیدند شکایت کردند. اما از دو دادگاه گفت که من هر قدر می‌توانم ارائه کنم اما حتی‌حالا با بدهیها دادگاه ما چون ما سر نمی‌داشتیم، نتوانست کاری برایشان بکند و فعلاً

در برابر

(این اولین بار نیست که در زمان با کسلی و دوری می‌شوید که به دلیل اعتیاد و زودبختی شای محکوم و محبوس شده‌اند. مناسبتاً با روز شش شش شهروا موجوده افسر کلان شهر می‌توان گفت که می‌بینم که اینها محبوس با انگیزه‌های مختلف و شهرهای دور و نزدیک به سوی آن حرکت می‌کنند تا شاید یک‌شبه و به‌صورت سبزه‌باز در زمین به هدفهای خود از هیچ کاری و غیره باز نمانند و شاید حتی

برایشان طرفی نمی‌کند که با کسلی چه آشنایی در زندگی آشنایی دیگر بومی‌ها دارند. از سوی دیگر ناگفته نماند که در برخورد با این افراد (زیمه) را برای هرگونه سوءاستفاده شیطانی و گناه‌های، مساعده نمی‌کند. همان گونه که این دوست شهرستانی ما چنین ناخوشت در شای افشا که از فقط شریکیش یعنی همان شعلانی سابق بود. شاید اگر او این را می‌دانست که به جای آنکه خود را به عمل می‌شود و بتواند اسلحه غیرمجازی را به

صاحبش برگرداند آن را تحویل مقامات سوزل بعد و به جای چندین سال حبس نه‌بایدی. و دور و دوری از صرف این کار من تری مرتکب به اینجا نمی‌شود. اما آنکه بافت و عمل این مرتکب شده نیز باید مدخل که شاید تا حال چای بهتر برده باشند و همه چیز به طبع او به پایان رسیده اما تا حقیقت کار خود نتواند که حداقل هرگز از کسی که به برادر و شریکیش خیانت نکت نمی‌گذرد.)

استخوانهای شکننده

نوشته انلیسی گشتو
ترجمه میرزا علی شهنازی



اگر فکر می کنید حوالتر از آن هستید که دچار بیماریهای استخوانی شوید پس در فکرتان تجدیدنظر کنید، وقتی استخوانها با بالا رفتن سن شکننده می شوند، ضعیف ساختن در بدن خیلی زودتر شروع می شود که غیرقابل رویت است، از هر دو زن بالای پنجاه سال یکی دچار بیماری استخوانی است که به یک شکستگی در دوران گذشته مربوط می شود و برخی خانمها در دهه پست پانسی عمرشان دچار این مشکل می شوند.

وقتی افراد در سنین ۲۵ تا ۳۵ زندگی شان هستند به همان سرعتی که استخوانهایشان ساخته می شود تخریب خواهد شد، اما از سی و پنج سالگی به بالا بدن افراد بیش از استخوان سازی مستعد تخریب استخوان است و این بدان معناست که قالب اسکلتی بدن رو به فساد می رود.

تحلیل رفتن استخوان در بیشتر حائمهایی بالای ۵۰ سال علت اصلی شکستگی و آسیب مفاصل را می باشد می آید، حتی مشکلات و درسمهای ناشی از این شکستگی ها نهایتاً باعث مرگ ۲۰ درصد از آنها می شود، معمولاً ضعف و کمبود سن به اضافه استفاده از داروهای مختلف باعث بدتر شدن وضعیت افراد پستری می شود.

این بیماری جان زنان بسیاری را می گیرد حتی بیشتر از سرطان سینه در خانمها مرگ آور است، بدتر اینکه حتی اگر پزشک هیچ چیز را به تحلیل رفتن استخوانهایشان به شما نگوید، به آن معنایست که این اتفاق برایتان رخ نخواهد داد.

فلت درباره بیماری استخوانی چه از طرف شما یا پزشکان یک ریسک بزرگ به شمار می آید، در اینجا هفت عامل بسیار مهم که سلامت اسکلت بدن انسان را تهدید می کند ذکر شده است.

۱- ذخیره کلسیم یک درهان کامل نیست

کلسیم برای سلامتی استخوانها بسیار حیاتی است اما تنها چیز مورد نیاز برای آنها نیست، مغذاتکلسیم بسیار نشان می دهد برخی غذاهای خاص برای حمایت از استخوانها بسیار مؤثرتر از قرص هستند. شما می توانید استخوانهایتان را با خوردن غذاهای حاوی ویتامین D که برای غلب کلسیم بسیار مؤثرند و همچنین ویتامین K که آن نیز به جذب کلسیم کمک می کند تقویت کنید. ویتامین D

شما می توانید استخوانهایتان را با خوردن غذاهای حاوی ویتامین D و K که در جذب کلسیم مؤثرند، تقویت کنید

استخوان پس دو تا چهار درصد کاهش پیدا می کند، برای کسب ویتامین D مورد نیاز بدن که بین ۲۰۰ تا ۱۰۰۰ است، سه روز در هفته ظهرها در دقیقه از هوای آزاد و در معرض نور خورشید قرار بگیرید و به این صورت این ویتامین مفید را برای بدنتان به دست آورید.

۲- تعادل کلسیم

کوتاه شدن قد از جمله علامت بسیار واضح در تحلیل استخوان است اما امکان تشخیص این مطلب برای پزشک وجود ندارد مگر اینکه فرد پس از بلوغ به طور مرتب به پزشک خود مراجعه کند. به علاوه اگر شما در معرض خطر فاکتورهای ابتلا به تحلیل رفتن استخوان - جدول تهدیدهای

در زرده تخم مرغ، حبشه سفید شده با فلات و شیر به وفور یافت می شود، کلم بروکلی و سبزیجات برگ سبز تیره مانند اسفناج کلمبرج و کلم فرم حاوی مقدار زیادی ویتامین K می باشد. تحقیقات مقدماتی در دانشگاه ساکراتسبرگ، کالیفرنیا در سن پترزبورگ مشخص کرد زنان پانصدگی که حداقل سه روز در هفته کلم بروکلی مصرف می کردند ۸۰ درصد از کسانی که کمتر از هفته ای یک بار آن را می خوردند، دچار شکستگی در مفاصل ران شدند.

میزان سستی که شما در میرون از خانه می گذرانید نیز در سلامتی اسکلت بدنتان تأثیر دارد، در زمستان وقتی مقدار نور خورشید کمتر است میزان ویتامین D در بدن کاهش می یابد و چگالی

استخوان درد یک عامل ژنتیکی است و از والدین به فرزندان به ارث می‌رسد

استخوانی را مطالعه کنید - قرار دارید از پزشکان جدا بخواهید که در صورت نیاز به شما تست چگالی استخوان را بدهد یا در صورت لزوم رژیم غذایی و عادات ورزشی‌تان را تغییر دهد. اگر پزشکان توجهی نشان نداد نزد دکتر دیگری بروید زیرا اصلاً نمی‌توان و نباید بیماری‌های استخوانی را تشخیص گرفت.

۳- تست چگالی استخوان در دهه ۳۰ افتاد

یک بدقاسمی است

هیچ خشم جوانی نباید اجازه دهد که استخوان‌هایش بشکند. حال این شکستگی برای تصادف و با سقوط از تریان باشد. اگر فردی برابر افتادن یا ضربه خوردن با بدون هیچ دلیل خاصی دچار شکستگی استخوان شد، پزشک باید برایش تست چگالی استخوان تجویز کند.

محققان دانشگاه اوهایو اخیراً کشف کردند مردان و زنانی که بدون هیچ دلیل خاصی دچار شکستگی از ناحیه پا می‌شوند چگالی استخوانی پایینی دارند. بروز شکستگی‌های مرموز ششانه بوی تیرازه سلامت جنسی شما است. یک محقق می‌گوید: «چک شکستگی در قطعه‌ای از بدن خطر شکستگی در نقاط دیگر بدن را به همراه دارد».

۲- بیماری‌های شانه‌ای را جدی بگیرید!

شاید تعجب کنید که بیماری دندان چه ارتباطی با استخوانی بدن دارد اما باید از اینجا فکر کنیم که به‌دلیل این دو به هم ارتباط پیدا می‌کند. البته اگر شما دچار پوسیدگی ناگهانی دندان شدید سریعاً به پزشک متخصص استخوان مراجعه کنید تا از وضعیت استخوان‌هایتان آگاه شوید. به‌ویژه خانها پس از سن پائینی بیشتر به این مطلب باید توجه نشان دهند.

۵- تست چگالی استخوان ضروری

شخصی بلی کند

پزشکان معمولاً برای چک کردن چگالی استخوان‌هایشان از دستگاه‌های ویژه‌ای که تنها در جستجوی بزرگ شدن فستونی از استخوان‌های کمر اینگشتان و پاشنه است استفاده می‌کنند.

باید گفت این آزمایش هرگز دقیق نیست زیرا بسیار کلی عمل می‌کند. تحلیل رفته رفته میزان براسر بدن به‌طور پیکره‌ای پیش نمی‌رود. افراد ممکن است در قطعه‌ای استخوان‌هایشان بیش از دیگر نقاط دچار فرسایش شود.

مهمترین قطعه‌ای که باید بررسی و اندازه‌گیری شود ستون مهره‌ها و مفاصل لگن است که بیشترین شکستگی‌های جدی در این نقاط پدید می‌آید. بهترین آزمایشی که به شما توصیه می‌کنیم اشعه

X است که این نوع آزمایش DEXA نام دارد و تست ویژه‌ای است که چگالی استخوان‌ها در ناحیه ستون فقرات ران و کتفی و قفسه استخوان‌های بازو را نیز اندازه می‌گیرد.

۶- فقر استخوانی والدینتان

مشکل شما هم هست!

به‌طور معمول تحلیل رفتن استخوان یک بیماری فامیلی موروثی است. عوامل ژنتیکی در این بیماری بسیار مؤثرند و به نظر می‌رسد که هم از خانواده مادری و هم پدری به فرد منتقل می‌شود.

به علاوه مطالعات اخیر نشان می‌دهد پیوستگی‌های موروثی در برخی نقاط بیشتر، تیرازه‌ها و پاشنه‌ها را به مادر یا پدری شما با برخی ستون مهره‌ها داشته است. برادر پیوستگی موروثی به همان بیماری استخوانی در همان ناحیه مبتلا می‌شود که البته این حالت بیشتر در ستون فقرات استخوان ران و کمر بیش از بقیه نقاط است.

اگر پدر، مادر و پدرزده‌ها یا مادرزده‌گهاتان بیش از دو اینج فرسودگی استخوان داشتند یا حالت فوژ در پستان‌ها به‌وجود آمد، حتماً به پزشک مراجعه کنید تا راه‌های پیشگیری را به شما نشان دهد. حتی اگر یکی از والدینتان در جوانی دچار شکستگی مرموز شده‌شما باید توجه بیشتری به استخوان‌هایتان نشان دهید.

در این حالت ممکن است پزشک هورمون درمانی یا تزریق استروژن به بدن را تجویز یا اینکه ورزش و با رژیم غذایی‌تان را عوض کند.

۴- هنوز هیچ دارویی برای درمان تحلیل رفتن استخوان وجود ندارد

یک محقق می‌گوید: «تاگرچه داروهایی چون اکترول و لانسکس برخی استخوان‌های تحلیل رفته بدن را بازسازی می‌کند و خطر شکستگی را کاهش می‌دهد اما هرگز هیچ دارویی نمی‌تواند آنچه را از دست رفته کاملاً برگرداند».

به علاوه خاصیت استخوان‌سازی این داروها پس از چند سال استفاده ازکند می‌ماند و در صورت قطع کردن قرص‌ها استخوان‌ها دوباره فرسایش می‌یابند و مانند روز اول می‌شوند.

هورمون درمانی نیز در دست همین ویژگی‌ها رادارد. تا زمانی که استروژن به بدن تزریق می‌شود میزان جذب کلسیم بالا می‌رود و جلوی از دست رفتن کلسیم را می‌گیرد و از تخریب استخوان‌ها ممانعت می‌کند اما به محض قطع شدن آن تمامی این مراحل قطع شده و فروکش می‌کند.

هورمون پاراتیروئید اخیراً از طرف سازمان دارو و درمان به عنوان دارویی مؤثر در بازسازی سلول‌های استخوانی مورد تأیید قرار گرفته. این هورمون یک

پروتئین هورمون طبیعی است که کلسیم را در بدن تنظیم کرده و استخوان‌های جدیدی به‌وجود می‌آورد.

در مطالعاتی که در دانشگاه ماساچوست انجام گرفت زنانی که تحت درمان با هورمون پاراتیروئید قرار گرفته‌اند چگالی مواد معدنی قرون استخوان‌های افزایش یافت و بهبودی خود را تا حد زیادی به دست آوردند.

یک نکته این بیماری مختص زنان نیست. بسیاری از مردان تصور می‌کنند بیماری تحلیل رفتن استخوان‌ها مختص زنانست درحالی که بیش از دو میلیون مرد آمریکایی از این بیماری رنج می‌برند و سه میلیون مرد نیز در معرض پیشرفت آن در پستان هستند. و با وجودی که از بین رفتن توده استخوانی در مردان بسیار کمتر است باز هم آنها را برابر مردانه‌ای پشت و شکستگی بیشتر در ناحیه کمر، ستون فقرات و ران آسیب پذیرند.

مردان بین ۷۵ تا ۸۵ باید حداقل روزانه یک گرم کلسیم مصرف کنند. آنهایی که بالای ۶۵ سال هستند میزان ۱۲۵ گرم در روز برایشان کافی است. ورزش هم امر بسیار مهمی به‌شمار می‌آید. برخی از ورزش‌هایی که باعث کم شدن وزن می‌شوند چون دویدن و ران رفتن را مردان باید انجام دهند. وزنه زدن نیز می‌تواند چگالی استخوان را افزایش دهد.

از سیگار کشیدن اجتناب کنید و توجه بیشتری درباره داروهایتان نشان دهید. استفاده از برخی داروهای حاوی آلومینیم استخوان‌ها را ضعیف می‌کند.

در مردان کم شدن هورمون تستوسترون باعث ضعف استخوانی می‌شود و هورمون درمانی و استفاده از کلسیم‌ها به تفریب استخوان‌ها را کم می‌کند. بسیار مؤثر خواهد بود.

۱- جدول تهدیدهای استخوانی

خطر تحلیل رفتن استخوان در شما زیاد می‌شود اگر:

- شما غایب باشید.
- آسیای یا هندی و اروپایی باشید.
- دچار شکستگی بی‌درمان شده باشید (بعد از ۲۰ سالگی).
- مادر، مادرزاد یا خواهرتان از ناراحتی استخوان رنج می‌برد.
- بالای ۶۵ سال سن دارید.
- سیگار می‌کشید.
- بیش از حد باریک باشید.
- داروی خاصی برای بیماری‌های التهابی اسم، صرع، بیماری زوده و مربوط به سیستم ایمنی بدن‌تان مصرف می‌کنید.
- میزان استروژن بدن‌تان به علت پائینی یا برابر درآوردن رجم پایین است.
- ورزش نمی‌کنید و زندگی بی‌تحرکی دارید.
- رژیم غذایی‌تان همواره کمبود کلسیم دارد.

حکایت امیر جوان بخت و

سرزمین افسانه ها

نیمت یازدهم

به روایت مصطفی گلباری



در قسمت های قبل خواندید

شهرزاد سرگرم گفتن قصه «حاجه» بود
امیر جوان بخت بود که طلسم شد و از طرف «فولاد»
دختر «سپاس» زده که امیر طلسمش پدید مورد علاقه
فرز گرفت. «فرمان» از بدلتان امیر خوشش می
«مخاسو» صدمه می کشد. جنگ مخلوطه و غوران
کشته می شود و «مخاسو» هم از شست علاقه ای که
به غوران داشت خودکشی می کند. «کول» امیر را از
گوربان نجات می دهد و به او می گوید تو می توانی حوی
خود من و بر صمغ و آمل بری و تاراج چینی بساز
شوی و بتوانی حتی پست توبه را هم بیسی... امیر
بسیاری توبه سمع و جزا و آلام به بی از بدلتان
و صمغ و نمداد می داد و می داد و سمع را به هوا
و قد و بالای کوچی می گذاشت اما نام نیکست مظهره
می کشد و به او امیر طلسم می خندد که اگر به قلعه
«مخاسو» بروی از نور اهدات می کند اما دختر زده ما
امیر فرزند می گذارد که به عنوان امیر به قلعه
شهرش «افغانی است» برود و برای او «نیمت
فولاد» پسرش را بگذارد که شش امیر مظهره می کشد
امیر به دلیل علاقه و پیرایی با کبیرک درین
گسوس می تواند خلق فولاد ببرد و از نوس سال زده به
افغان روین گسوس کبیرک می فرستد امیر را می کشد اما
زبان گیسو که داشت «افغان» شده به قصر
بازی فرود و امیر برود خود میرود و «مخاسو»
به قصر از زین گیسو مهر گسل می رسد و موهه مشهور
شکل زن می کشد.

و اینکه به ماجرا از زبان شهرزاد

زین گیسو به او پشت کرد و با لحنی سره گفت
«من نمی بخارم به بنگیان می گویم که تو را به
آب افغانه ما ببرد تا در آنجا کار کنی البته باید
به تنهایی در آنجا کار کنی زیرا از امروز زلوم را به
یکی از زندانهای ریز زمین می بریم و او را در آنجا به
بندی می کشیم.

صدای زلوم را شنید که به آرامی می گفت
«امیر! امیر! صدای مرا می شنوی؟
امیر از کار دست کشید و با شادی گفت
- زلوم جان! این نویی؟ الهی دودت بگرم.
چگونه خود را آزاد کردی؟ می دانستم که می آیی تا
بروای نیز نجات بدی.
زلوم نجواکن گفت
- اشتباه نکن. من خود را آزاد نکردم. مرا در
زندانی سنگی به بند کشیده اند. من امروز بزرگ
شده ام...
- اگر بزرگ شدی چرا صداقت هنوز کودکانه
است؟

- درست است که بزرگ شده ام و به مقام
دیواری رسیدم ولی هنوز دیواری کوچک هستم.
امیر به اطراف خود نگاه کرد و گفت
- تو کجایی؟ چرا به هر طرف که نگاه می کنم تو
را نمی بینم؟
- تو چقدر ابلیس مگر نگفتم مرا در زندان سنگی
به بند کشیده اند؟
- آری. گفتی ولی من صدای تو را هیچ حد کنار
خود می شنوم چگونه ممکن است که تو در زندان
سنگی باشی و من صداقت را این گونه آشکار بشنوم؟
- بکنی تا توانایی های دیوان بالغ این است که
می تواند صلی خود را به هر جا که بخواهد برستد.
امیر با نوبیدی نشست و گفت

«چنی تو به قدر هستی و من فقط صداقت را می شنوم؟
- آری. من امروز هم رموز و فنون دیوانه را
آموختم. اگر در زندان سنگی امیر نیومد
می توانستم پرواز کنم و تو را نیز با خود ببرم. اینکه
فقط می توانم زین و گوش و چشم و بینی خود را به
این سری و این سری برسم تا از همه چیز باخبر شوم.
امیر سر به آسمان جلدان و گفت
- این که فایده های ندارد. از آن گوش و دماغ تو
به چه دردی من خود را مثل اینکه نمی دانی که قرار
است فردا صبح مرا به گرگ های یا به مورچه های سرخ
ببازارند؟

- اگر خوب به سخنان من گوش کنی به تو پناه
می دهم که چگونه به من کمک کنی تا از زندان
سنگی آزاد شوم. انگار من نیز به تو کمک خواهم
کرد تا خود را از دست این زنان دشمن و دجالت ببری.
امیر گفت

- بگو بدانم که باید چه کنم.
- من به سیم زره فرمان می دهم تا برایت کمی
چکیده غزن غزن بیاورد. تو باید...
«صبر کن سیم چکیده غزن غزن دیگر چیست؟
زلوم با می حوصلگی گفت

«این قدر حرف مرا قطع نکن! غزن غزن داروی
جادوگر بزرگ مهیا است. مهیا است. مهیا است. مهیا است.
بزرگوار من دوست بود و نهانگاه غزن غزن را به
جدم نشان داد. جدم نیز جایگاه آن را به پدرم و پدرم
به من یاد داد. اینکه من به سیم زره فرمان می دهم
تا بیرون بروی تو غزن غزن بیاورد.
امیر با کتب بسیار گفت
- از تو بپوش. می خواهم که سخت را قطع

امیر که دل خود را به بازی زلوم خوش
کرده بود با دستپاچگی گفت
- چه گفتی؟ زلوم را در زمین به بند
می کنی و من باید به تهلی برانبار کار کنم؟
زین گیسو گل نیلوفر زینتی از گلدانی که
کنارش بود چید و بر گیسوالش زد و روی
خود را به سوی امیر برگرداند و گفت
- آری مگر برای تو فری هم می کشد
که زلوم زندانی باشد یا نباشد؟ او از قیله
دیوانان خشن است. امروز باخبر شدم که قاضی
قیله گیاه خواران قیله زلوم را تسخیر کرده و همه
دیوانانی را که نفرمستان هلاک کرین زبان برده
به دال مجازات سپرده است. این روز ۱۲ ساله در
روز دیگر بزرگ می شود و می تواند به قیله خود
برود و قاضی را هلاک کند. من فرمان دادم که او
را به بند بکشند تا بتواند به قیله اش بازگردد.
امیر با التماس گفت

«ای خاتون دادگر! او هنوز کودک است و ناآگون
هیچ زنی را آزاد ندهد است. خدا را خوش نمی آید
که او را مجازات کنی.
- من دالم من نیز نمی خواهم او را مجازات کنم.
بلکه او را به بند می کشم تا از اینجا بگریزد و به
قیله اش بازنگردد و مرتکب گناه نشود.
- ولی ای زین گیسو زیبا...
زین گیسو سخن امیر را قطع کرد و با خشم
گفت

- دیگر حوصله ام را سر بردی. زودباش به انبار
آفرو برو و این چند زره آخر عمرت را یا کار ببری
کن شاید خداوندت کسی از کاهنانت را بپوشاید.

در روزی که امیر در انبار آفرو زان کار
می کرد و آفرو می خورد. او پوسته آدم می کشید و یا
خود می گفت

«به چه مصیبت عجیبی دچار شده ام! در حدتی
که وارود طلسم تصدعا شده ام! از طم چندین دیو و
غول و مار و افعاله های پادشاه ولی از دهن گمانی که
به دام این زنان لافدها می به هر دری که می زنم تا از
دستشان فرار کنم نمی شود که نبی شود.
او کار می کرد و با خود حرف می زد که ناگهان

می کشم می خواهم بدانم که با این غزن غرون چه باید بکنم؟

- تو غزن غرون را به بدن خود می مالی و به زمین گیسو می گیری که شیوه مردن خود را برگزیده ای و مایی که تو را به مورچه های سرخ سپارده خاصیت غزن غرون این است که مورچگان به تو هجوم می آورند و همه بدن تو را می پوشانند ولی هرچه تو را گاز می گیرند پوست تو نیز می خورد. بنابراین هنگامی که مورچه های سرخ به تو هجوم آورند اصلاً نترس.

امیر با نگرانی گفت:

- بشود دادویی به من بدهی که مورچه ها به من یورش نینورند؟

- اگر این کار را بکنم زنا می فهمد که نیروی تو کاذب است و تو را به شیوه دیگری می کشند. هنگامی که مورچه ها سراسر بدنت را پوشانند خیال زناها از مرگ تو راحت می شود و بی کار خود می روند. پس از اینکه زنا رفتند به مورچه ها بگو: زوئل زیزان دیزان زیزان. این جمله را تکرار فراموش کنی زیرا اگر آن را نشناید به زبان یابوری اثر داروی نهایی از بین می رود. اینک آن را تکرار کن.

زوزان زیزان دیزان زیزان

- خوب است. همین که چند بار بگویی زوزان زیزان دیزان زیزان مورچگان تو را رها می کنند و می گیرند. آنگاه باید سیم را پی و جای مرا پیدا کنی. سپس باید ورد آب شدن سنگها را بخوانی و مرا از زدن سنگی بیرون ببری.

- پس چرا خودت ورد آب شدن سنگها را نمی خوانی تا آزاره شوی؟

- (زیرا این ورد هنگامی کار می کند که کسی آن را می خواند و تو شری در میان سنگها اسیر نباشد. اینک به جای اینکه مدام حرف بزنی این ورد را یاد بگیر. سنگول چنگول آب آژول.

- سنگول چنگول آب آژول؟ چه ورد زشتی! حال از این وردهای غیرتاری می فهم می خورد.

زولم با خشم گفت:

- بر خرمی نکن. تو باید موه می سخنانم را یاد بگیری. اگر حتی یک حرف از این وردها را اشتباه بزبان یابوری کثرت زار است. آیا هرچه را که گفتم امری است؟

- آری. فقط نمی دانم چگونه بوی تو را در لسیم دنبال کنم.

- از امروز از من بوی دیزانهای نیادکار می آید و تو باید سیم را دنبال کنی و محل تراویدن این بوی را بیابی و ورد آب شدن سنگ را بخوانی تا سنگها آب شوند.

- من چه بویی را باید دنبال کنم؟

زولم خندید و با غرور و افتخار گفت:

- بوی لاشه کفتار راه راه.

- بوی لاشه کفتار راه راه؟

- آری. این بوی به شعله ما میوزادها خوشترین بوی جهان است.

امیر ای کشید و گفت:

- من می دانم که شما میوزادها از چه بوهایی

خوشان می آید زیرا مدتی با میوزادها پرده ام. آنها موی زیر و سطح سیخ را موی زیا و دندانهای گراز را دندانهای حشر تراش می دانند. پس بوی تو نیز باید بسیار ناگوار باشد.

زولم با لحنی تحقیرآمیز گفت:

- جد بیز گورام همیشه می گفت که آدمیان بسیار بدسلطه اند. شما آن قدر کج سلطه اند که بوی گلها را دوست دارید. حال از هر چه گل است به هم می خورد.

در این هنگام امیر صدای پای کسی را شنید و به آرامی و با ترس گفت:

- ساکت باش. یکی از نگهبانان ناره می آید.

پس از احتضار نگهبان به درون آلبار آمد و با لرزه گفت:

- آهای امیر! با چه کسی سخن می گفتی؟

- من؟ با هیچ کس. مگر در اینجا کسی هم هست که بتواند با من سخن بگوید؟

- دروغ می گویی. خودم صیادت را شنیدم.

امیر با دستپاچگی گفت:

- یواست می گویی. من داشتم با موشها سخن می گفتم.

نگهبان از وحشت فریادی کشید و گفت:

- موش؟ ای وای! موش! عویش! به فریادم برسید...

نگهبان این سخن را گفت و به دیوار تکیه داد و از حشر رفت. امیر با لحنی بسیار خنده و گفت:

- اگر این زنان پهلوان جهان هم که باشند بار هم از عویش می ترسند.

امیر همچنان می خندید که ناگهان زوئل گیسو همراه چند نگهبان از راه رسید و با یزدان نگهبان که از عویش بود با خشم گفت:

- چه می بینم؟ ای امیر گستاخ کثرت به جایی کشیده است که به نگهبان حمله کنی؟ چنان لایق به سوت یابورم که لطمه ای هزار بار پیوری زنده شوی.

امیر که نمی توانست جلو خنده خود را بگیرد خندان گفت:

- من غلط کرده باشم که به نگهبان حمله کنم.

- لابد می خواهی بگویی که این نگهبان خود بخود بیوش شده است.

- نه به جان شما! نگهبان از من پرسید با چه کسی سخن می گویی. من هم گفتم باشم با موشها حرف می زدم و او از ترس...

زوئل گیسو و نگهبانی که همراهش بودند گویا کشیدند و فریاد بالای صدوی رفتند. زوئل گیسو با وحشت گفت:

- چه گفتی؟ عویش؟ کسکه؟ کسکه؟ اسرازان را خبر کنید. سگ سلطه شوی... خدا بآه عا کسک کن...

ای امیر جوان بخت. اینک موشها گلچینند؟

- موشها؟ همین افراتند. آنها از من ترسیدند و پشت صدورهایشان شدند.

امیر که شرحه زوئل این سرزمین بسیار از موش می ترسند. فکری به فاشش رسید. سپس سینه خود را میز کرد و با لحنی بسیار مرادانه گفت:

- هیچ بیسنگ نانشید. چاره عیارزه با موشهای خرخرار در مستهای با کفایتی امیر جوان بخت است. زوئل گیسو با حالتی سنا گفت:

- خراشت می کشم به خاک کسک کن و موشها را از حرمین ما دور کن.

امیر بیسای صافه کرد و به سبیل هایش دستی کشید و گفت:

- من سرگرد خورده بودم که به شما خدمتی نداشتیم بکم. بسیار خرسندم که اینک فرصتی مناسب پیش آمده است تا خدمتگزاری خود را به شما ثابت کنم. اکنون برای مقدمه نعره ای مرقانه می کشم تا موشها به لانه های خود بگریزند و شما بتوانید از این آثار بیرون بروید. سپس فکری اساسی خواهیم کرد و همه موشها را خواهیم کشند. این را گفت و نعره ای کشید و به صدورها لگه زد. سپس گوشه و کنار آلبار را جست و جو کرد و گفت:

- خیلان رامت باشد. موشها به لانه های خود گریختند.

زوئل گیسو نفس به آسودگی کشید و گفت:

- آها! اینک می توانیم از صدورها باین بیاییم و از این آلبار بیرون برویم؟

- آری. اکنون با خیال راحت باین بیاید و با هم از اینجا برویم. مطمئن باشید تا شکافی که می کنی تا هشتصد هیچ موشی جرأت نمی کند خود را به شما نشان بدهد.

زوئل گیسو و نگهبانان با احتیاط از صدورها باین آمده و در پناه امیر از آلبار بیرون رفتند. امیر بر آلبار ایستاد و همراه زوئل گیسو به اتاق آو رفت. زوئل گیسو جامی شربت آشپش نوشید و گفت:

- ای امیر جوان بخت. مستهایی را که به تو گردیدم.

پس ما بعضی از تو نسایم می کشم که شر این موشها را از سر ما کم کنی.

امیر به پشیمانی زد و گفت:

- پیش از اینکه امیر دلاوری چون من را به دام بیندازد چگونه با موشها مبارزه می کردی؟

- سگها پیش جانور دلیری به نام شظلول بر اینکار عمل می کرد. اما با سحر و جادو همه موشهای این دره را نابود کرد و ما را برای همیشه همین کرد. من سگها روزی سیل آمد و شظلول را با خود برد. البته ما از مرگ او بسیار اندوهگین شدیم ولی خیالمان راحت بود که دیگر هیچ موشی در اینجا نیست. اینک امروز تو به ما خبر دادی که در این دره موش زندگی می کند.

امیر به بهانه گرم بوی حرا. در پیوسته ای که پشت سر زوئل گیسو بود گشود و در پیوری او نشست و گفت:

- آیا می دانی که موشها با چه سرعتی زاء و ولد می کنند؟ اگر یک جفت موش در جایی باشد. پس از یک سال از ده هزار موش بیشتر می شوند. من نمی دانم که چند است که موشها به دره خونین آمدند ولی می دانم که چند موش ششگانی که در آلبار دیدم به اندازه بچه گریه بود.

ادامه دارد



فرهنگ مردم

زیر نظر - هوش

در ماه رمضان

در اکثر روستاهای شهرستان مردم شبها با صدای خروس از خواب بیدار می شدند و خود را برای مراسم سحر آماده می کردند. روشن کار به این منزل بود که با بانگ اول خروس که حدود نیمه شب بر می خاست زنها از خواب بیدار می شدند و مشغول آماده کردن غذا می گشتند.

با بانگ دوم خروس دیگر اهالی منزل از خواب بر می خاستند و مشغول غذا خوردن می شدند. با شنیدن بانگ سوم خروس هم دست از خوردن می کشیدند و آماده نماز و عبادت می شدند.

در برخی مناطق هم مردم به خانه پیشتر محل می رفتند و تا صبح به خواندن دعا و قرآن مشغول می شدند. در شهرها نیز مساجدها با گوییدن به دیوار خانه و یا دقایب صدیگر را بیدار می کردند. در برخی مناطق هم زماتی که شلیک اسلحه آزاد بود با شلیک تیر مردم برای خوردن سحری از خواب بیدار می شدند.

شب اول ماه مبارک مردم آشی به نام آشی رمضان می پزدند و آن را بین همسایه ها تقسیم می کنند و به نوعی آمدن ماه رمضان را جشن می گیرند. در طول ماه رمضان هم کسانی که نذر نارد اهالی محل را دعوت و نذر خود را ادا می کنند. غذاهای افطار در دستشویی نان و خرما نان و حلیم. لورک، پختن و پختن است و در سحر بیشتر فال عشق و کلک برنج می پاشند.

فرستنده: مرتضی الوتبه از بزازجان

با هم دنیا بشیم

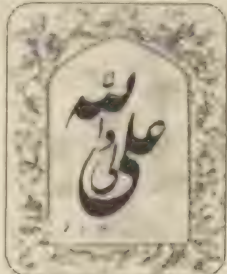
گلدی اور شلیق / آجیمنان بوغوشدوغ / گلدی صبح سحر / اورنیمه دولتی زهر / گلدی گون اورنا / اورنیمی قیرنا فیرنا / گلدی قوچ / آغشام / اور جوی آج / آغشام / گلدی او باشند اینه منه آق / لاواشدان. برگردان ماه رمضان یا ماه روزه آمد / به خاطر گرسنگی با همصدیگر دعوا کردیم / صبح سحر آمد / قلم بر از زهر شد / غروب آمد / ظم صبح رفت / وقت افطار آمد / شب روزهات را باز کن / اوقات سحر آمد / مادر، به من نان سفید لواش بده.

فرستنده: مریاسی از ارضیل (با تشکر از خط زیباپندان)

نیمه مردم

در ابرکو، یزه به شب بیست و هفتم ماه مبارک

رمضان که مصادف با هفتم امام و معصوم شدن این ملجم معلوم است شب یا دویست می گویند. در این شب عده ای از جوانان بالای ۱۷ و زیر ۲۷ سال پس از صرفه شام نور هم جمع شده گروه های سه چهار نفره تشکیل می دهند و بعد روی خود را می پوشانند و یک تنگ پشت در خانه اهالی محل می روند و «یا دوست یا دوست» می گویند. البته نباید کسی از اهالی خانه آنها را بشناسد. در این حال دختران صاحب خانه که از دوستان در حضرت علی (ع) می باشند با تکه ای شیرینی یا پول می آیند تا در را باز کنند اما پیش از باز کردن در، پدر یا برادر دختر پشت در آماده می ایستد تا هنگامی که دختر پول یا شیرینی را دست سپرها می دهد آنها بتوانند سپرها را شناسایی کنند؛ ولی سپرها باید خیلی زیورنگ باشند و



به معض گرفتن پول یا شیرینی از آنجا فرار کنند. اگر دختر پس را شناخت با گفتن «شناخست» شناخت» به داخل خانه می آید و در را می بندد و پس از انعام ماه رمضان از طرف خانواده پس برای خوراکی می روند. اما اگر دختری با آشی یا دست خالی آمد (که چنین اتفاقی تا به حال نباشد) جوانها به خوراکناری آن دختر بی رویا می زنند! چون این برنامه سالی یکباری آن هم فقط شب ۲۷ ماه رمضان اجرا می شود. خیلی از جوانها سعی می کنند در این مراسم شرکت داشته باشند و در پایان ماه به دروسان مورد اعتمادشان می گویند که به خانه چه کسی رفته و چه کسی به آنها پول یا شیرینی داده است.

فرستنده: هلثم عسکرناد قراغه از ابرکو یزد

حلقه مراد

در یزه پدر و ملدانی که فرزندانشان به سن بلوغ رسیدند. برای آنها حلقه مراد سلفش می دادند تا از مرگشان جلوگیری کنند. برای تهیه حلقه مراد از نفت نقره که اسمشان «محمد» علی و یا «فاطمه» است، یکی یک سکه می گیرند و روز بیست و ششم یا صبح روز بیست و هفتم رمضان به دکان زنگری می روند و سلفش حلقه می دهند. زنگری هم همان روز حلقه ای نقره ای می سازد و حلقه را قبل از ظهر به گوش فرزندشان می آویزند. اگر کودک دختر باشد، دو حلقه به گوشهایش می کنند و اگر پسر باشد فقط یک حلقه از گوش راستش

می آویزند، چون پول حلقه مراد را از افرادی به نام محمد، علی و فاطمه می گیرند. حلقه را «حلقه هفت محمد» یا «حلقه هفت مرتضی علی» یا «حلقه هفت فاطمه» هم می نامند.

ماه رمضان آمد

به مژده ای یاران کی ماه رمضان باو / او ماه عبادت و او مهر سبحان باو / د نایست نورا باشتن ماهه عالما

یاد باوریم خدا با ای ماه یزدان باو / برگردان مژده ای یاران که ماه رمضان آمد / آن ماه عبادت و آن مهر سبحان آمد / مانند نور بر همه عالم شایسته رضا را یاد باوریم که ماه یزدان آمد.

فرستنده: ساسان معلومی از قومین

نیمه بیست و هفتم

یکی از خوراکیهای متداول در شب بیست و هفتم کله پاچه است. خوردن کله پاچه همراه با شادی و جشن و سرور است؛ چه این غذا را به میمنت قتل این ملجم صرف می کنند و هنگام خوردن بر او لعنت می فرستند.

در جزیره اعضای هر خانواده شب بیست و هفتم دور هم جمع می شوند و زنان لباس گلی می پوشند و جشن می گیرند و برای افطار کله پاچه می بخورند. هنگام خوردن کله پاچه هر یک از اعضای خانواده چاقویی به دست می گیرند و به کله گوشتند حمله می برد و می گویند

ای این ملجم لعنتی

سرت را تکه تکه می کنم

چاقو تیزه، تیزه

استخوان و یزه یزه

می بریم لبت و چشمت

می خورم و می برم هوا

این کار را تا آنجا ادامه می دهند که از کله گوشتند جز استخوان چیزی باقی نمی ماند. آنگاه کله گوشتند را چلو برادگی که رویا فرما به دور گردش بسته اند. می بخورند. اردک به کله گوشتند نوک می زنند و این عمل را به پادشاه عربی که از هوا آمد و گوشت این ملجم را خورد می گیرند و شادی و هلهله می کنند و به هوا می برند.

پس از این مراسم به سر و دستشان حمام می دهند و شب هنگام نیز به قتلند زنی می روند و مقداری گندم و برنج و حبوبات جمع می کنند و آتش می زنند. روز بیست و هفتم از آن آتش می خورند و مرتب بر این ملجم لعنت می فرستند و می گویند: «ای این ملجم مراد لعنت بر تو باشد» آنگاه به صورت پختنیکر آرد می پاشند و هر کسی که از کنار دیوار خانه آنها بگذرد، بر سرش آب می پاشند.

فرستنده: سیدعباس زواره ای از تهران
O فرهنگ مردم در ازبکستان نیز قاتل امیرالمومنین (ع) را این گونه ششام می دانند که «این ملجم نمارند لعنت حق بر تو باشد»



فریختن گریسوز سیاوش را فرستاد: سیاوش را بفرست
چونکه سیاوش بدو فرستادند و نامش سیاوش بود و نامش
گریسوز بود و سیاوش را بفرستادند و نامش سیاوش بود و نامش
گریسوز بود و سیاوش را بفرستادند و نامش سیاوش بود و نامش

فریختن گریسوز سیاوش را

سیاوش او را دلدار داد که: «نگران
باش، خدا با من است و افراسیاب نیز پیشتر
نویدهای دیگری داده بود، او اگر قصد آزارم را
داشت، کشور و گنج و دخترش را به من نمی‌داد.
از این رو با تو می‌آیم و یا یکی را آشکار می‌کنم
و تو را از نگرانی به‌در می‌آورم.»
سیاوش بدو گفت: «مندی از این
که یار است با من جهان آفرین
بسیهت جز این کرد ما را امید
که بر من شب آرد به روز سید
گر آزار پردیش در دل ز من.
مروم پرنیواختی ز انجم
ندادی به من کشور و تاج و گاه
بر و بسوم و فرزند و گنج و سپاه
کنون با تو آیم به درگاه اوی
درویشان کنم نیره‌گون ماه اوی
هر آنجا که روشن شود راستی
فروغ دروغ آورد گشتی
نمایم دلم را به افراسیاب
دروختانتر از پر مهر آفتاب
تو دل را به جز شادمانه مدار
روان را به بند در گمانه مدار
کسی گمدم ازدها پیژد
ز رای جهان آفرین نگردد»
گریسوز گفت: «افراسیاب آن‌گونه نیست که
پیشتر دیدی و دوم اینکه هرگاه فلک سخنگوی
کند، خردمند باید با ترفند خود راهایی بخشد؛
دربغا که تو با این هوشمندی مهربانی را از
چهاره‌گری تمیز نمی‌دهی و گمان می‌کنی
افراسیاب به تو نیکی کرده، در حالی که او با
نیزیک دخترش را به تو داده و از خود دورت
ساخته تا گستاخی کنی و...»

بدو گفت گریسوز: «ای مهربان
تو او را بدان‌سان که دیدی، مدام
و دیگر به جایی که گردان سپهر
شود تند و چنین اندرآرد به چهر،
خردمند را کرده باید فسون»
که از چنین او سر آرد برون
بدین دلتش و این دل هوشمند
بدین سرزبالا و رای بلند،
ندانی همی چاره از مهر باز
نیاید که بخت به آمد فراز»
همه سر تو را بهند و شنبلی فروخت
به آروند چشم خرد را بدوخت»
لخت آنک داماد کردت به دام
به خیره شدی زان سخن شادکام
و دیگری ت از خویشین دور کرد
به روی بزرگان یکی سور کرد،
بدان تا تو گستاخ گشتی بدوی
فرو ماند اندر جهان گفت‌وگوی
تو از برادرش که به او نزدیگر نیستی،
دیدی که چگونه دو نیم کرد و از سپاهان زهر
چشم گرفت؟ اکنون نیز درویش را و تو آشکار
کرده و نیاید گمان کنی چون داماد هستی، در
امانی، او درختی است که جز زهر باری نمی‌دهد
و من هرچه می‌دانستم به تو گفتم.»
تو را هم ز اغریوت هوشمند
فزون نیست خویشی و پیوند و بند
میانش به خنجر به دو نیم کرد
سپه را به کردار به نیم کرد
نهانش بین آشکارا گنوں
چین دان و ایمن شو زو به خون
مرا هر چه اندر دل اندیشه بود
خرد را و از هر دری پیشه بود،
همان آرمایش بدان روزگار،
از این کنیه‌ور تیره‌دل شهریار،
همه یک به یک پیش تو رانده‌ام
چو خورشید تابنده برخوانده‌ام
به ایوان پدر را پنداختی
به توران زمین جایگاه ساختی
چنین دل بدادی به گشتار اوی
بگشتی همی گیرد تنهار اوی»
درختی به این پرنشانه به دست
کجا یار او زهر و بیخش گشت»
این را گفت و اشک درویش ریخت،
سیاوش که مهربانهای او را دیده، گفت: «هرچه
می‌اندیشم، خود را شایسته گیر می‌بینم و کسی
نیز از من بی‌راه ندیده، با این همه ناآرامی
نمی‌کنم و بدو تو می‌آیم.»
همی گفت و مژگان پر از آب زرد
پرافسون دل و لب پر از باد سرد

سیاوش نگه کرد خیره بدوی
ز دیده نهاده به رخ پر دو جوی...
بدو گفت: «هر چون همی بنگرم
به بادافره به نه اندر خورم»
به گشتار و کردار از پیش و پس
زمن هیچ ناخواب نشید کسی
چو گستاخ شد دست با گنج اوی
بسیجده همانا تن از رنج اوی
اگرچه به آید همی بر سرم
هم از رای و فرمان او نگذرم
بسیام گنوں با تو من می‌بم
بسیمن که از چیت آزار شاه»
گریسوز گفت: «هیچ دلیلی ندارد که تو
بیایی، خردمند با آن نمی‌گذارد و بیوهد در
پی بدی نمی‌شاید، من میانی‌گری می‌کنم و
می‌گویم تا خشنش را فرو بستانم، تو هم
نامه‌ای بنویس و همه چیز را برایش بگو، آنگاه
اگر آرام شد، یکی می‌فرستم و گاهت می‌کنم.»
سیاوش پذیرفت و بدین ترتیب خردمندی چون
او خام شد و قریب گریسوز را خورد.
بدو گفت گریسوز: «ای نامجوی
تو را آمدن نزد او نیست روی
به پای اندر آتش نیاید شدن
نه پیش به بلاد استانها زدن
همی خیره بر بند شلا آوری
بر بخت خندان به خواب آوری
تو را من همانا بم پیامور»
بر آتش یکی برزتم به باد سرد
یکی پاسخ نامه باید نیست
پندیار کرده همه خوب و زشت
زکین گریسوز به سر او نهی
درویشان شود روزگار بهی
سواری فرستم به نزدیک تو
درویشان کنم رای تاریک تو
امیدم از کردگار جهان
بشناده آشکارا و نهان،
کزین باز گردم سواری راستی
شود دور از او کزنی و گاستی...»
سیاوش به گشتار او بگریود
چنان جان پیدار او بقنود»
بدو گفت: «از آن در که زانی سخن
ز گشتار و دایت نگردم ز پس
تو خواهرگسری کن مرا زو بهخواه
همه راستی حوی و فرمان را»
۱. گمانه‌گران، سپردن، گذراندن ۲. فسون
نریک ۳. پشیر، حلقه ۴. فراز آمدن، نزدیک آمدن
رسودن ۵. پند، تپیل، افروزدن ۶. لیسون ۷. ش
تیمار، دلسوزی کردن مهر ورزیدن ۸. گریسته، پیوهدی
سپار ناخ، حنظل، هندوانه، ابو جمل ۹. بادافره،
سجانات ۱۰. پاید، شلیق ۱۱. فسون، آرمیده
خوابدن.

یک هفته حادثه

سارق حرفه‌ای هتل‌ها دستگیر شد

یک سارق حرفه‌ای که طی سه سال گذشته از هتل‌های کشور سرقت کرده بود در شهرستان قم دستگیر شد.

این سارق که «محسن ۳۰» اهل کرمان و ساکن تهران بود در بازجویی به سرقت از ۱۶ هتل در شهرهای محمودآباد، قزوین، پابل ساری، چالوس، کرمان، رامسر، بابل، رشت، تهران، مشهد، کرمان و یزد اعتراف کرد.

وی در جریان این سرقت‌ها که در سه سال گذشته انجام داده است، ۳۹ دستگاه تلویزیون رنگی، چند دستگاه فاکس، تلفن بی‌سیم، ریانه و دوربین از هتل‌ها برده است.

سارق حرفه‌ای با چندان کیف و یا کارتهای برادری که در آنها مقدار سنگ و جواهراتش دارد، هتل می‌شد و پس از تخلیه سنگها، اموال مسروبه را به جاسازی و از هتل خارج می‌کرد.

انتاب ○

سوءنیت تألیف ندارد

هفته گذشته مردم به یکی از مراکز نیروی انتظامی واقع در شهرستان مشهد مراجعه و اعلام کرد که دختر خراسانی از روز اول ماه رمضان مفقود شده است.

مأموران نیروی انتظامی درحین بازجویی و تشکیل پرونده به مرده شالی مشکوک شدند و بعد از چند مرحله بازجویی عقابیت این مرداب به اعتراف هراتاک گذرد.

او توضیح داد روز اول ماه رمضان هسر خود را با یک روسری حقه کرده و جسد او را در حیاط منزل چال کردم دختر کوچک شاهد انجام جنایت می‌برد برای اینکه شهادتی پالی نشاند، او را هم با روسری حقه کرده و جسد کوچکش را در اراضی سکوتی اطراف مشهد رها کردم.

وی در مورد انگیزه این جنایت گفت من به قسم شک داشتم و بدینی من روزبه روز بیشتر می‌شد تا اینکه در یک اقدام جنون آمیز او و بعد بهرام را به قتل رساندم.

مأموران بعد از شنیدن اقرارافات تعلیقات لازم و از سلسله‌ها آغاز کردند.

اطلاعی محل در پاسخ به سؤالات مأموران اداره آگاهی گفت مقتوله زن مزمن و مجبوعه بود و هیچ گونه رفت و آمد مشکوکی هم به منزل آنان وجود نداشت درحالی که منبر مرقد بدین بوده و هسرس را از آزار و شکنجه می‌داده.

گفتی است که جسد دختر منبر درحالی که دست و پای وی بسته شده و با یک روسری حقه شده بود در اطراف شهرستان مشهد کشف شد. بررسی بر روی جنایت فوق در دادگاه و رسیدگی این پرونده ادامه دارد.

نوروز ○

جسد «ب» مثل پلنگان پیدا شد



جسد مرده ۹۰ ساله‌ای که در حادثه زلزله سال ۵۷ طیس در زیر آوار مدفون شده بود پس از ۲۳ سال سالم از زیر خاک بیرون آورده شد.

این مرده که به «سیدعلی میرزا» شهرت داشت و سالها در داخل خرابه‌های ارگ طیس به تنهایی زندگی می‌کرد، هنگام زلزله طیس در اثر دیدن شدن ارگ طیس در زیر آوار جان باخت.

جسد این فرد هفت گشاده در جریان آواربرداری با ناریچی ارگ طیس توسط کارگران حیرات فرهنگی خراسان درحالی کشف شد که پوست و گوشت جسد خشک شده و جسم از او هم پلاییده است.

و ۸۰ درصد سالم است.

گفتنی است «سیدعلی میرزا» حدود ۳۰ سال پیش در فیلی با عنوان «په مثل پلنگان» نقش اول را به عهده داشت.

کسانی که این فیلم را دیده‌اند به خاطر دارند «سیدعلی» در ظاهر پریشان به نظر می‌رسید اما شکلی که با شیوه خاص خود نموده آموزش القیاری رسم کرد تازه سرچشمه شدند که چقدر این پیرمرده لایم و آگاه به مسائل تربیتی است.

تنبیان ○

مواظب باشید

با سخته فوشی نخورید!

دختر هجده ساله‌ای به نام اعرب - ۱۵ - در اسفهان هفته گذشته ترحیم خودرن ترفی دچار طغی شد و درگرفت.

مادر این دختر در این باره گفت: دخترم برحسب عادت همراه با ترفی می‌خورد، ناگهان مقداری از ترفی وارد ریه‌اش شد و راه تنفس او را گرفت و بلاشهای ما بویان تجلت وی نتیجه نداد و مریم عزیز پس از ۱۵ دقیقه در مقابل چشمهای ما جان سپرد.

چشم جم ○

پیوزن آدمخوار

هفته گذشته در اسلام‌آباد یک پیوزن

صندله در یکی از دهکده‌های پاکستان احساس گرسنگی شدید کرد و به همین دلیل وارده خانه یکی از اهالی دهکده شد و تصمیم گرفت نرواه این خانه را تنگ تنگ کرده و بخورد اما خوشبختانه والدین نرواه متوجه حضور این پیوزن شدند و او را فراری دادند.

فرهی این حادثه مردم دهکده با جوب و سنگ به جان پیوزن افتادند و نا حد مرگ او را کتک زدند، فرج‌ال حاضر این پیوزن در زندان بسر می‌برد.

مشهوری ○

کلاهبرداری دو مرامسم مذهبی

یک دختر ۲۳ ساله که با شرکت در مراسم عزاداری مذهبی می‌شد کلاهبرد پیست رهبری و سازمان تبلیغات اسلامی است و از این طریق اقدام به کلاهبرداری از زنان می‌کرد دستگیر و روانه زندان شد.

زهر ۲۳ ساله که طوره را کارمند اداره بهداشت پیست رهبری و سازمان تبلیغات اسلامی و دانشجوی کارشناسی کامپیوتر معرفی می‌کرد پس از شرکت در مراسم مختلف مذهبی با دادن وقده سرفه امکان زیارتی از زنان کلاهبرداری می‌کرد.

این کلاهبرداری تاکنون بیش از ۲۸ دختر و زن را آفتاب نشود و از هر کدام از آنان ۲۵۰ هزار تومان سرقت کرده که با شکایت چند نفر از شاکیان در یک مرامسم مذهبی توسط مأموران نیروی انتظامی دستگیر شد.

ایرو ○

تصادف رانندگی جان راننده تاکسی و ا نجات داد

یک راننده تاکسی در تیشاور در توسط دو سارق مسافرنامه در صندوق عقب خودروی جیس شده بود بر اثر تصادف رانندگی در مشهد نجات یافت.

راننده تاکسی به درخواست دو مسافر به طور بررسی از شهرستان تیشاور عازم مشهد شده بود که در سانحه مسافرنامه با تهدید راننده و پستن دست و پایی در را در صندوق عقب خودرو قرار می‌دهد.

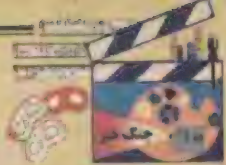
تاکسی سرت شده پس از ورود به مشهد با یک دستگاه کبوتری تصادف می‌کند و سارقان در موقعی مناسب صحنه تصادف را ترک و فرار می‌کنند.

این تصادف اطلاق می‌شد که کسی از جیس شدن فردی در صندوق عقب تاکسی اطلاع نداشته.

فرهی وقوع این تصادف و اطلاع به پلیس ۱۱۰ کارشناس و مأمور به محل حادثه اعزام می‌شوند. مأمور نیروی انتظامی به هنگام بررسی حادثه ناگهان صدایی از صندوق عقب به گوشش می‌رسد و با کشیدن درب صندوق عقب خودرو فردی را با دست و پای بسته مشاهده می‌کند.

مرد جیس شده طوره را مالک خودرو معرفی می‌کند، راننده تاکسی چگونگی به پلیس رفتن خودرو و شناسایی سارقان را در صورت توضیح می‌دهد و با توضیحات او مهرمی دستگیر می‌شوند.

تنبیان ○



ژوئی فلم: جبار آیین

چند نکته، یک اشاره

میا صابری

ما هم نوسال یک شدیم!

عجیبه می نشد در پیدایشها از تکلف و فکرگیری جملات و اصطلاحات خاص پرهیز شود اما واژه «نوسالگی» موضوع آن که درحال حاضر، خاص و عام را در پخشهای مختلف متلاسلند ما را بازمی داند تا این بازی کمی برکتی، تکلف شویبا، حالا اوضاع به گونه ای است که همه به تریخی در هر تریاقی که هستند حسرت و نظرسنجی گذشته را می خوانند! در هنرهای مختلف نیز همین گونه است و هنرمندانی که با بازی این آثار تلویزیونی و سینمایی و حتی با آوازه های مجریان رسوخ کرده به روز و هر سینه با دانش تکلیفی دیگر که محتاج دانش و تریخ و آسوسی با یکبار عیار می شود حالا را دریابد گذشته اگر به دست آورده اش ممکن بود به ماضی «بعد» متوسل نمی شد!

چشمه را بقتلیم

برخی هنرمندان جمله سینما به لعل قرار گرفتن در تله ترانه ها، به ویژه در گذشته باعث درخشش افغان در هنرهای دیگر شده بود اما در سالهای اخیر به دلیل آمیخته شدن هنرهای مختلف، پایگاه دیگر و نام گیری هنر هنرمند را دیگر هنر در زمینه های گوناگون، موزیک میانه رفته و هنرهای بازی سینما، به ویژه به سرگشته و ترکیب بندی و رنگ و نقشه در زمینه خفیه و اخلاق «موسیقی» در خفا میانه خفته و گرافیک و طراحی و به هر حال تصویر ماندگار «فکلی» به سوره های خاص پیوسته.

بازیگران شایسته است هنگام و صفحه با هر هنرمند با تخیلی این هنر را بشناسد و به هر هنرمند دوره توجه فراموش کرد و چشمه را برود و حالیت و نوآوری از گذشت.

لطفاً صورت ما را به پایک تکنید

«آناوار» ریشه تر فرهنگ غرب دارد و طی گذر از مناسبات و چالایی و فرهنگ کشورهای اسلامی چند سالی است که به ایران نیز پراکنده شده «آناوار» بهر گویی از تصویر گرفته و ولی نشود است که بر اساس استعاره و تشبیه یک سوره را روایت می کند. آن هم با زبان آهنگ و تصویر!

مدتی بود که این فرم از برنامه سازی در قالب استندآپ و جواب آن کلیشه شده بود و اتفاقاتی نیز در این باب مطرح شد اما در دو سال گذشته همین هم از برنامه های تلویزیون حاشا شده و به آن اهمیت داده می شود و به سرعت شاهد پخش آن هستیم.

این سبک از برنامه سازی می تواند در موضوعات مختلف به اجرا درآید ضمن اینکه در برنامه های روز به روز ماه رمضان می توان آن را در قالب سادای ضعیف و پخش کرده، صفا که آمد صورت ما که را پاک نکنید!

پانتومیم و کمپانی تلویزیون

حتما در خفا خوانده اید که دوپس متواتره پانتومیم امسال روز ۲۵ آبان ماه در فرهنگسرای هره با توفیق فاروش از چند نام آشنای و تیر خاسته برگزار شد.

«پانتومیم» هنری است مبتنی و مبتنی بر تعاطف فوق العاده بازیگر و ایثار که هنر در رشته بازیگری جایگاه خود را یافته است درحالی که می توان آن را پایه و اساس هر بازیگری دانست و برگزاری دو سال متواتره برای این رشته هنر دوستی بوده و ستارگان آن این رشته با برگردان آن در داخل و بیرون کشور می توان آشنایان را با این رشته و این مطلب که تلویزیون در رشته ماضی آثار «پانتومیم» با توفیق محمدی پدید می آید و در هر هنر و هنر هنرمند آن قاری ارائه شده است و می توان گفت اگر هنرمندان ایستاد این گونه هنرها فعالیت همچون می ماند.



لیر لوز ده و جاسارت عشقی

قرار بود درجیم سیش پیشنه اندازیم در هر ماه را به یک برنامه روزانه های سینمایی اختصاص دهیم که این اولین آفریننده در صفحات مورد ترحم کرده بودند «فرهنگ» «سینما» را و در هر ماه روایتی از نغمه های روزگار می آید و به هر چندی نیز آمده بود اگر آن فیلم اعتراض روایتی به «شاه فاشته»... بعد از دیدن فیلم که به جهت نور و گرمی که به ما عارفان دور کرده بود با نوازش صدای داشت متوجه یکدای شده و آن صراحت سلفی بود که در این فیلم حرف اول را می خورد البته نه آن چشمانی که مانند سبزی از فیلمهای سالهای گذشته متجاوزا از متاثر صورت صراحت در روشن کردن جامعه ای که قریب با اصول و باورهای دینی در متن زندگی مردمش جاری است ولی از افغان و داخلان بین منبع گاهی ساخته شده که این مانع هر روز مردم را از روایتی و روایتی را از اوضاع دور می سازد.

فرزیر مانه سین این پیام است که هیچ هنری در یک اشتباه به سرل خاص با عام بودن از مشکلات متجاوزا و تفکرها جدا نیست و «تربید» «سید حس» یا بازی خوب «حسین پورستار» در این فیلم هنگام سلیس شدن به جامه روایتی به زیبایی احساس سنگین سبزی و پندیری در مقابل لایس را به تصویر می کشد!

عرفهای رنگین

اعانی هنر و سینما گفته اند

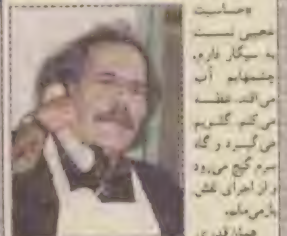
✽ حسن و عیسی (پوست سینما)

«سرگرمی و جدی بگیریم، تلویزیون خوبان را خوبترین خورده و بانک و دوست داشتنی کنیم، یک تلویزیون ایرانی خودمانی لذت به ما برده و جرات عرض اندام نمی دهد و در ضمن سینما را هم ایضا، سینمای گوارا بستریم و زمینه رشد سینما خوشتر را برای مردم این مرزوبوم فراهم کنیم، سینمای سرگرمی با فرهنگ».

✽ شبیوشا تالووند (سینماگر و سخنران انجمنیه تهیه کنندگان و توزیع فیلم ایران)

«از سه سینمای اصلی (که فیلم زیر نور ماه در آنها نمایش داده می شد) فقط یک سینما بالای ده تعویض بوده اما بایده بین یک هفته اضافه دادن به نمایش فیلم زیر نور ماه و اکران کردن یک فیلم مالد به نوبت یکی را انتخاب می کردیم! آبا اختلاف بود فیلم زیر نور ماه که قصد دارد مروج اقتصاد و بذل توجه به ضعیف باشد، یک هفته بیشتر نمایش داده شود اما فیلمی از بدنه ضعیف سینمای ایران فرصت مناسبی برای نمایش پیدا نکند».

✽ سید مریم ابراهیم زاده (بازیگر)



✽ حسامی حسامی
به سبک فارم
چشمه آب
می آید عطفه
می کشم گشیم
می گیر و گاه
بسم کعب می رود
و از اجرای کش
بازی می ماند.

حسامی قدری

که به هر خلق من بعد سبک کشیده به ما هم حل به بعد سبک کشید شارا را نفس نگیم».

✽ فرهنگ تریخ (پوست سینما و نوادۀ ده)

«موسیقی ما به دست تخریب شدن بیش رفته و از هنرمندانی که نمی خواهند تجارت کنند، حمایت نمی شود، این هنرمندان امکانات اولیه و فرصتهای بی نظیری برای خلق آثار با ارزش ندارند این سبک که همه ما را رنج می دهد».

✽ محمد گلریز (خودنقد)

«عقیده من همواره این بوده که هر یک بعد نقیصه و هنرمند بودن و اسلیمت جنبه دیگر قضیه است، اگر آسان هنری فاقد هنرمندی بودن داشته باشد، هیچ گاه نتواند توانست در قلم مردم جایگاهی باز کند».

خبرها و رویدادهای هفت هنر

جنگ و صلح در تلویزیون



مجموعه جنگ و صلح در آینه تفکر در ۲۶ قسمت در گروه فرهنگ تاریخ و هنر شبکه اول سیما تولید شده است.

این مجموعه ضمن بررسی آرای متفکران اندیشه سیاسی غرب تلاش می‌کند با تحقیق در کتابهای اساسی و تاریخ زندگی بزرگان دین، نمایی چون صلح حقیقی، دفاع و جهاد و نیز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران را تحلیل کند.

دست‌اندرکاران این مجموعه عبارتند از: تهیه‌کننده: مجری طرح و تدوین: گر، علیرضا حسینی - کارگردان: تلویزیونی و مستند: تدوین: بدراللین حسینی - مجری: دکتر علی‌اصغر کیوان حسینی.

«توت فرنگی» در کانون سینمای آزاد

فیلم «توت فرنگی» هم‌اکنون مراحل آخر تولید خود را در کانون سینمای آزاد می‌گذراند.

«کارمند جوان پانک» همه روزه مشتریان زیادی را می‌بیند. اما با یک مشتری ارتباط زیبایی برقرار کرده است و در فکر خور از این ارتباط بسیار خرسند است. تا اینکه یک روز...

داستان فوق دستمایه «فریدون پارس» شده است تا با آن یک فیلم داستانی بسازد.

دیگر عوامل این فیلم عبارتند از: تصویربردار: علیرضا خطایی - بازیگران: ارفع علری و فدراتی - تهیه‌کننده: مؤسسه سینمای آزاد.

فیلم‌های پر فروش هفته

فیلم	روز	ریال
آوازخوان	۸	۷۳/۹۸۰۰۰
دلیخانه	۱۵	۲۰۹/۷۵۳/۵۰۰
موج مرده	۲۹	۶۴۲/۲۷۸/۰۰۰
لوبا لیست‌ها	۲۹	۳۳۲/۳۳۶/۸۵۰
دختری به نام نشتر	۵۰	۲۳۵۸/۱۱۵۳/۰۰۰
زیر نور ماه	۵۰	۱/۱۱۱/۶۳۳/۰۰۰
آواز قو	۹۲	۹/۲۳۲/۶۱۸/۵۰۰

فیلم‌هایی که پروانه ساخت گرفتند

روژیک تلخ (نوشته: نوشه منادی و باقر مقدس - کارگردان: ناصر مقدس - تهیه‌کننده: رسول ملاقلی‌پور) - مانکن (نوشته: فرهاد توحیدی - کارگردان: منوچهر مصیری - تهیه‌کننده: علی منزلی‌ان)

انتصاب در معاونت سینمایی ارشاد

طی حکمی از سوی معاونت سینمایی وزارت ارشاد، مدیرکل جدید فیلم و پشتیبانی این معاونت منصوب شد.

در این حکم سعید اسماعیلی به سمت مدیرکل تولید و پشتیبانی معاونت سینما منصوب شده است. همچنین عباس اسماعیلی سهری به عنوان مدیرکل جدید توسعه و هیئت‌رئیسمی و بهری ارشاد منصوب شد.

«آهنگ مهر» در مرحله تدوین

فیلم کوتاه داستانی آهنگ مهر به سفارش سازمان ارتباطات اسلامی در مرحله تدوین است. این فیلم کوتاه بیانگر داستان دختر جوانی است که به تحقیق راجع به زندگی ارامنه و هم‌زبانی‌ها در کنار مسلمانان می‌پردازد و در این راه به اتفاقات نازکی پی می‌یابد.

دست‌اندرکاران این پروژه عبارتند از: کارگردان: مرتضی هردنی - تهیه‌کننده: سیدمحسن طباطبایی - بازیگران: پریسا پارساد و جیهه لقمانی - باربد رحیمی و...

آثار جاویدان موسیقی ایران در ادبیو فرهنگ



«جاویدان‌ها» برنامه‌ای از شبکه سراسری فرهنگ صدا است که هر روز از ساعت ۱۲:۳۰ از این شبکه پخش می‌شود. دکتر ابرج گشتن ابراهیمی نویسنده محقق و کارشناس موسیقی سربلندی و گویندگی این برنامه را برعهده دارد. برنامه مذکور کاری تحقیقی همراه با توضیحاتی درخصوص آهنگها، آوازها، دستگاهها و گاهی اشاره به تاریخ موسیقی است.

تاریخ به روایت سینما

مجموعه تاریخ به روایت سینما به



تهیه‌کنندگی علیرضا حسینی که از نگاه سینما رویدادهای تاریخی را بررسی می‌کند، به‌زودی از شبکه یک سیما پخش می‌شود.

این مجموعه در ۱۳ قسمت ۲۰ دقیقه‌ای در گروه فرهنگ تاریخ و هنر شبکه یک سیما در دست تولید است و به‌زودی از این شبکه پخش می‌شود. در برنامه تاریخ به روایت سینما با بررسی دیدگاه سینماگران و منتقدان آثار سینمایی، میزان وفاداری سینماگران به وقایع تاریخی و استنتاج شخصی آنان از مستندات و قضاوت‌های تاریخی بررسی می‌شود.

گفت‌وگویی تمدنها از منظر جوانان نقاش

نمایشگاه نقاشی «گفت‌وگویی تمدنها از منظر جوانان نقاش» از هشتم تا پانزدهم آذرماه جاری در نگارخانه افروز به همت «مؤسسه فرهنگی - هنری گیتی» برگزار شد.

در این نمایشگاه چهل نقاش جوان معاصر که عمدتاً از دانشجویان رشته نقاشی دانشگاه‌های مختلف هنری کشور بودند آثار خود را در بهره گفت‌وگویی تمدنها، معرض نمایش عموم گذاشتند.

نمایشگاه فوق با حمایت مرکز بین‌المللی گفت‌وگویی تمدنها (دکتر مهابرانی) و معاونت هنری وزارت ارشاد (مهندس کاظمی) در راستای گسترش طرح و اندیشه جهانی و فرهنگی ریاست جمهوری کشورمان میسر برنامگاری سال ۲۰۰۱ به نام سال «گفت‌وگویی تمدنها» توسط سازمان ملل متحد، برگزار شد.

تکنیک و ابیاد آثار ارائه شده در این نمایشگاه آرا و سن تمامی شرکت‌کنندگان زیر سی سال بود.

پرگزازی مراسم هشتمین سالگرد تأسیس شبکه سوم

به مناسبت فرا رسیدن هشتمین سالگرد تأسیس شبکه سوم مراسم جشنی با حضور مدیران، کارکنان و هنرمندان شبکه سوم سیما برگزار شد. شبکه سوم سیما مراسم جشن را به صورت ویژه برنامه‌ای شاد و متنوع در روز جمعه بهم آذرماه پخش کرد.

گفتنی است در این مراسم از بهشت‌نهای شبکه از دید مخاطبان قدردانی به عمل آمد.

عوامل دست‌اندرکار این برنامه عبارت بودند از: تهیه‌کننده: محمد گلشنی - کارگردان: مهدی مظلومی - مجری: سیدشهاب حسینی.



صورت نظریه به مسائل بزرگی اشاره می کند و مثل دیگر کارهای عیاری خنایتش در راکل بودن قصه است.

فرحن صحت با سهیلای عزیز، عیاری و توکل نیا به اتاق می آیند و قبل از شروع ضبط صدایی فرصتی پیدا می شود تا با آنها هم کمی کوتاه داشته باشیم.

عیاری درباره مجموعه دوراهه می گوید:

عزیزی (به نقش فرانک) همان طور که به آشنیخته می رود، می گوید: «تقصیر تو دهگه دو روزی نشوون داره می لرزه که چی اقا نمی نواد با صاعقره حرف بزنه»

هاشمی (اروندی): «با صاحبقره حرف بزنم که چی بشد که بره سی و چهل هزار تومن روی توایه بکشه» عزیز در حالی که آلبیو را در بغل می گذارد، نگاهی به هاشمی می کند و می گوید: «حالا اگ صحبت



نکنی فکر می کنی روی توایه بی کشه» «حالا برای چی آلبیو خریدی؟» «صحت حالی برمی کشم تازه احتیاج هم داشتم نگاه کن اینجا نوشت...»

«چقدر شد؟» «سصد و سی تومن» «سصد و سی تومن، یک شیشه فسقلی مگه چند تالیسو توشه؟» «چند می دونم»

بعد از چندین پرده داشت که سرانجام کارگردان رضایت خود را اعلام می کند. جمعی از عوامل کنار مزینور می آیند تا صحت را پزینی کنند. من هم قبل از شروع ضبط مکانکی دیگر فرصتی پیدا می کنم تا با مهدی هاشمی و فانیوس عیاری گفتگویی داشته باشم.

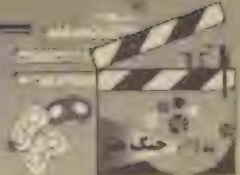
مهدی هاشمی و پاتوی کشش روزنامه نگاران

هاشمی (با چهرای خندان): «در ارتباط با نقش خود در این مجموعه می گوید: «من در این سریال نقش روزنامه نگاری را ایفا می کنم که مسؤول پاسخ دهی به نامه های خوانندگان در قسمت دوراهه مجله است، او علاوه بر این که مشکلات خوانندگان محله را حل می کند، خوشی را جای فخرشان اصلی داستان می گذاره»

او در ادامه می گوید: «نقشی که من در این مجموعه ایفا می کنم به چند دلیل تفاوت زیادی با دیگر کارهایم دارد. اول اینکه کار با کیانوش عیاری خیلی فوق العاده است چون او از هر لحاظ یک کارگردان استثنایی است و من در این کار تجارب زیادی را از ایشان کسب کردم. دوم، راکل بودن و جذابیت نقش است».

بعد از گفتگو با هاشمی و با آرزوی موفقیت برای مستاندرنگاران مجموعه جمع آنها را ترک می کنم.

گزارش از: فاطمه عابدی



گزارشی از پشت صحنه مجموعه تلویزیونی «دوراهه»

یک شیشه فسقلی سصد و سی تومان

لوکیشن مجسمی است چهار طبقه، در باژ است و من بدون هیچ مشکلی وارد مجتمع می شوم. در طبقه دوم که پشیری گروه «دوراهه» است می روم. در راولیه «کیانوش عیاری» - «سوسنه کارگردان» و «دینوگر» را همراه با «حسن توکل نیا» (مستر تولد) می بینم که مشغول گفتگو هستند. آنها من را به سمت داخل راهمایی می کنند.

در سمت راست راهرو که به اتاق نشیمن آشنیخته و سالن پذیرایی منتهی می شود عوامل مجموعه را می بینم که صحنه را برای تصویربرداری آماده می کنند. صحت چپ هم به چندین اتاق ختم می شود. من برای اینکه مزاحم عوامل نباشم سری به اتاق گریم می روم. در آنجا «سهیلای عزیز» را می بینم که مشغول تمرین دیالوگهای خود است. برای همین فرصت را مغتنم می شمارم و با او هم صحبت می شوم و نظری را فریاده این کار می پرسم.

مستانه جری پر سر دوراهی

«سهیلای عزیز» که هم اکنون مجموعه «روزهای مهنی» با بازی او از شبکه تهران پخش می شود در ارتباط با نقش خود در این مجموعه می گوید: «من در یکی از اپیزودهای این سریال که مستانه جری نام دارد نقش فرانک» - «حسب» مهدی هاشمی» را بازی می کنم که چهار روزند دارد، او وقتی که صاحبخانه گریه را زلم می کند، پرخاشها و توهینش که باعث است پاید محارج خانه را خیلی کم کرد باعث محولی در طوابعه ای می شود و سعی می کند با حداقل درآمد مشکلات زندگی را حل کند».

او در ادامه به جذابیت کار با کیانوش عیاری اشاره می کند و می گوید: «عیاری کارگردان بسیار ارزشمندی است. او با بازیگرانی را به زندگی روزمره نزدیک و از پشیری کلیشه ای دور می کند».

عزیزی در پایان در ارتباط با ویژگی این مجموعه می گوید: «قصه این سریال کاملاً اجتماعی است و به

«عیاری» کارگردان نام آشنای سینمای ایران درباره تولید این مجموعه می گوید: «هدف من در سریال دوراهه، به تصویر کشیدن انسانها در حالت استیصال است و سعی می بر این بوده که با نگاهی نو با توجه به شرایط سال ۱۳۸۰ کاری را به تصویر بکشیم، او در پایان در ارتباط با انتخاب «مهدی هاشمی» به عنوان بازیگر ثابت این مجموعه اپیزودیک عقیده دارد: «مهدی هاشمی خنایتترین شخصی برای این مجموعه است چون از تمام مهارت شلیسگی لازم برای ایفای این نقش را دارد».

در ادامه توکل نیا به مشکلات این مجموعه چنین اشاره می کند: «چون سریال اپیزودیک است، هماهنگ کردن لوکیشن های مختلف و بازیگران از مشکلات کار بوده».

او در ارتباط با موضوع این مجموعه می گوید: «این سریال به قالب مطلوبم به موضوعات اجتماعی پرداخته است. اگرچه در این طنزهای تلخ هم تپید می شود».

در فاصله صحبت با عیاری و توکل نیا، سیناران صحنه کم کم صحنه را برای تصویربرداری آماده می کنند. عزیز و هاشمی مشغول تمرین دیالوگهای خود هستند و کیانوش عیاری نکات لازم را به آنها یادآوری می کند.

فانیوس عیاری - «تصویردار» - «دوربین را روی سهیلای بلند به طور ثابت به طرف آشنیخته تنظیم می کند و بعد از چند تمرین کارگردان مجموعه عوامل را برای ضبط رهبری می کند».

۵۰ سکانس - ۲۲ - کات ۲۲ - پلان ۶ - اپیزود (تست) «مستانه جری»

«سهیلای عزیز» دوامی که شیشه آلبیو را در دست گرفته به همراه مهدی هاشمی از بیرون صحنه به طرف آشنیخته می رود.

مروج مرده ساخته ابراهیم حائمی نیا

نقلت فیروز مہتممانہ (۱۹۸۱ء کیسٹو لٹریچر)

عليه السلام



این تریب به نظر
می رسد که تکلیف او را
شخص های بی امور و

نشد اگر و انگار و اما در جنگلی افشان از کف
می دهد و جانب سرفراز را می گیرد و در جای
دیگر با ناله کبد بر نهایی حیب و عشق او به سلما
الندار می رسد.

به گمشمار نگارنده فکر می‌کزی، و امانی این تلاش،
 «انگیزش» است. برای برآوردن برای اشتیاق نام
 و بی‌نسی نیست بلکه آنچه فیلساف را کادرا به
 و غیره متغیر نگارنده می‌کزی. خود را می‌کزی
 و باور از آن بر دانی، برهمنی شکل از دیده می‌شود
 و به همین دلیل است که وقتی فیلساف برقی
 می‌شود، شخصیت اصلی فیلم خود را در تفکری
 خود را می‌کزی. و روی نگارنده اثر نگارنده
 می‌کزی این اثر است می‌رود.

فلش فلیساز برای فداکاری و کیشی
روغ و متعدد قلم ستونی است و به‌دین
سنگهای مربوط به عشق سوخته است. فراتر
اندازه‌های آرمه شده سیمای ایران است. گوشه
جانیس کیا اوان در ده نیلی یعنی سران راست با
نمایی از ظنرات و گذشته ای متکی بر اصول
تجاری شاهی و پادشاهت دراماتیک می‌باشد و به
در عرصه کارگردانی یکی از آثار مشهور خود را
ارائه می‌کند اما به‌تصنام موج مرده نیزند نوعی
بازنگری است.

به نظر می‌رسد که ایرام حانسی کیا این بار
حانسی به اندازه اژانس شیشه‌ای خوشتر دار بوده
قسم در راهی گذاشته است که سردار راشد بکبار در
آن قرار گرفته و حالا می‌خواهد به هر قیمتی به پایتان
آن برسد.

موج مرده در تارناله سسلی حاکمی کیا نام
 نایب بخش است اما ترجیح می‌دهم که آن‌را
 تیشه‌ای همچنان بهترین فیلم دوران جدید حاکمی
 باشد.

بنده محمد باقری را به درج مطلب و بیگانه‌های مردم
بهره و برانداخته و با هم و مصروفه‌های عزیزان
و خدمت‌های نامی و نامتوان و صاحب‌نظران می‌باشد
و این امر و نام به دست بیگانه و بی‌تکلیف
مردمان این خضر و سمار را به پادشاه می‌بازد
و خدمت‌های فرهنگی و شایسته‌ای فراهم کند.
در نامه و مطلب نامشده.

عزت علی

[illegible]

حالی که در موج مرده از فضای سبز و معدود
ارالیس شیشه‌ای خارج می‌شود و به همین نسبت
شخصیت‌ها و وقایع فرضی بیشتری را وارد اثر تازه
خود می‌کند. حالا دربار راشد در کنار تلاش برای
حفظ اوصلی‌هایی که روزبه‌روز کم‌کم می‌شوند در
زندگی موهومی خوش‌هم باشد که با شاکل مواجه است و
خیال عسل‌گونه است. باید سیر را که بگویم.

«مسلمان» و جوان حاج کاظم که پدر به درخواست
انتخاب می‌گردد در موج مردم «عیب» سر به غوازی
است که به دختری پیشتر علاقه‌مند می‌شود و
می‌خواهد از مرز عبور کند و اصلاً جوان سر به غوازی
نیست. سرتا را بلند غازی به ترک و فشار حبیب نیست.
او که به همراه بارانش با عشت به دنبال ناب
آونگی به آمریکا می‌گوید تا نظام مسلمانان
و ایادی مسلمانان ایران را بگردد و کابوس مرگ

یوزبان را از هفتش برآید، نس تواند بهمت که چرا
حسب عائق (اسلامه) شد و چرا می خواهد به خارج
از کشور بگریزد و حرفی برای گفتن به پدرش ندارد.
میرزا راشد در زندگی خصوصی‌اش با چنین
مشکلی مواجه است و در حلقه و طالب نظامی خود
در صحنه حلقه به دشمنان ملت می‌کشد.

برفک است که با توجه به سادگی قیمت و نظر به

[illegible]

خوانندگان نظر می دهند

المجلس الأعلى للدراسات والبحوث

تبریکات و تحنن

تئوین یونی از نگاه مردم



گفتگو با گیاهان ملکی
بازیگر تلویزیون و سینما

زمان ماندگاری ستاره‌ها کوتاه شده است

گفتگو با نیلا آهسی

وقتی اجاره خانه‌ام عقب افتاده بود، مجبور شدم در کاری که دوست نداشتم، ابغای نقش کنم

● اشاره

«تقدیر ملکی» متولد سال ۱۳۲۲ تهران است و کارش را با تئاتر ملی خودش شروع کرده. او علاقه‌اش به خرفه‌ها نمایشنامه‌نویسی کار کرد و با یکی مسجده را در همان کارهای عمرانی به نمایش گذاشت و نشان داد که می‌تواند. عرصه هنر موقی بلند شد و دوری و بی‌رحمی به صورت مطلق کار تئاتر را رها کرد و مجدداً در سال ۱۳۴۲ به شکل حرفه‌ای وارد این عرصه شد و این همدست جوی که هم‌اکنون مجموعه تلویزیونی همسایه‌ها را بازی او را می‌پاشد می‌شود گفتگوی انجام داده‌ای که حاصل آن را تقدیم حضورتان می‌کنیم.

کار را ابتدا با کلاه چوله شروع کردید؟
من کارم را با بازیگری در رادیو، سپس تلویزیون و بعد هم تئاتر شروع کردم.
با توجه به علاقه‌ای که به تئاتر داشتم، ظاهراً باید تصمیم‌گرفتم که در آن زمینه باشم؟
بله، من فارغ‌التحصیل رشته ادبیات نمایشی هستم.

آیا یک قساق و هم‌دم درون‌گرا هستید یا بیرون‌گرا؟
این سؤال خیلی کلی است. اما برای من جالب بود که مثلاً در فیلم سینمایی «معجزه خنده نقش کاراکتری را ایفا می‌کردم که آدم افسرده‌ای بود و سالها با کسی حرف نمی‌زد، من می‌بخت بیرون‌گرای را از آنجا کشف کردم و تا پیش از آن چندان جدی به

این قضیه نگاه نکردم. بوم، با این حال به نظر می‌رسد هرچه از نظر زمانی جلوتر می‌روم بیشتر گرایش به درون‌گرایی پیدا می‌کنم.
چقدر از تماشای برنامه‌های تلویزیونی لذت می‌برید؟
راستش را بخواهید اگر من برنامه‌های تلویزیونی را هم تماشا می‌کنم، علش فقط این است که می‌خواهم بدانم همکارانم در چه وضعیتی قرار دارند و چه می‌کنند. البته گاهی هم سریالهای خارجی را تماشا می‌کنم.

● چواصمیمه‌های خوبی را تماشا می‌کنید؟
من به شیوه نگارش متن سریالهای خارجی توجه می‌کنم و از جهت انوسازی این برنامه‌ها برام جالبند. حتی چندتایی از آنها را فقط به خاطر اینکه از بازی بازیگران، لیفت‌ها و نحوه تصویرسازی و... آنها چیزی یاد بگیرم تماشا می‌کنم. مثل هارتس «سری» و «بله تاریکی».

● چه چیزهایی این دنیا دوست دارید؟
التماس از چیزهایی که دوست دارم خیلی از وادی کارم دور نیست، من به نویسنده‌گی، کارگردانی، نقاشی و آواز علاقه‌مند هستم.
● از تمسک به نقشهایی که ایفا کرده‌اید، راضی هستید؟

● نقش که در «معجزه خنده» داشتم چون از نظر شخصیت‌پردازی نحوه اجرا و تکنیک کار بسیار موقی بود.

● آیا فکر می‌کنید آدم مشهوری هستید؟
تا حدی بله!

● از این بابت چقدر خوشحالتان؟
ا. خب، اگر بگویم از شهرت خوشم نمی‌آید. مطمئن باشید که تعارف می‌کنم و واقعیت نداره. اما اصولاً چون بازیگر در جنب مخاطب تعریف می‌شود من فکر می‌کنم آنقدر توانستم خوب خودم را در نقش‌هایم عرضه کنم که مخاطب از من راضی باشد و از هنرنمایی‌ام لذت ببرد. بنابراین شهرتم را با زحمت به دست آوردم و به این صورت برای مردم تعریف شده‌ام. با این حال هنوز کنج که من زیاد از شهرت خوشم نمی‌آید.

● فکر نمی‌کنید این جمله آمو یا پس‌لگنی که قبلاً داده‌اید خیلی ناگفتنی دارد؟
ا. من می‌دانم در این مورد توضیح بدهم، اصولاً

جنبه بازی‌دارنده شهرت است که مرا آزار می‌دهد. شما تا قبل از مشهور شدن، می‌توانید در هر زمینه‌ای کارآموز خوبی باشید. اما پس از آن باید جانب احتیاط را نگه داشت. مثلاً من خیلی دوست دارم از کلاسهای زبان فارسی استفاده کنم. اما الان خیلی برام سخت است. چون به دلیل که نمی‌دانم دقیقاً چه هستند، مورد انتظار قرار می‌گیرم. شاید انتظار هم‌رمی باعث شده تصویر از من ارائه شود که مستلزم احتیاط بیشتری است.

● آیا شده تا به حال کاری را قبول کنید که زیاد دوستی نداشته‌اید و فقط مشکلات مالی باعث شده باشند آن نقش را بپذیرید؟

● نقطه زمانی که اجاره خانه‌ام عقب افتاده بود، مجبور شدم چنین کاری را انجام دهم.
● مثلاً من راجع به اینکه نمی‌توانم کاری را در دور خارج می‌شود چیست؟

● به هر حال باید یاد بگیرم که در همه‌جا زمان ماندگاری ستاره‌ها بسیار کوتاه شده و هر لحظه با سلاخی مختلف مردم، بازیگرهای جدیدی به عرصه می‌آیند، آنها مدتی ستاره‌اند، بعد گفته و متأسفانه گاهی حتی فراموش می‌شوند.

● «مسجد» «ساز» در سینما از نظر شما کار دوستی

است؟
ا. چون ستاره‌ها کمتر با ریسک فرم فیزیکی و چهره انتخاب می‌شوند. زیاد با این قضیه موافق نیستم. بهتر است توانایی آنها حرف اول را بزند تا چهره آنها.
● فکر می‌کنید چه کار باید کرد تا کیفیت کارها در سینما و تلویزیون بالا برود؟

● لعل جدید هنرمندان و تملشگران سینما به علت تعداد نگاههای تازه صاحب یک جریان مقدس شده‌اند. تلویزیون هم اگر دست از مخاطب زدگی‌اش برافارد و انوسازی را در اولویت قرار ندهد و خیلی ریشه بر کینت غالب بگذارد، می‌تواند خوشی را نجات دهد.
● خیلی اینکه سانس‌های کارن سینما مخاطب‌زده شده یا به عیب‌هایش رو آورده‌اند؟ در چه می‌بینید؟
● تلویزیون ماه قبل نشر عاصری مثل مغاوره و ریزو و... در مقطعی ناگزیر شد تا با پلا برین تعداد شبکه‌ها و تعدد برنامه‌ها به جنب مخاطب پیرازد اما امروز تصور می‌کنم وقت آن رسیده که با نگاه کارشناسانه‌تری به برنامه‌سازی توجه شود. چرا که به هر حال مخاطب در حد رضع تلویزیون جنب شده است.

● فکر می‌کنید مجموعه‌های که برای تلویزیون در نظر گرفته شده تا چه حد لازم است؟
ا. من فکر می‌کنم بیشتر این محدودیتها دست‌وپاگیر است و باید کمتر شود تا چشم‌انداز مثبتی برای آینده تلویزیون به وجود بیاید.

● ناچاره چقدر با او خرسه هنر موقی می‌بینید؟
ا. نمی‌دانم شاید پیر شدم. شاید هم دچار یک جور باس فکشی هستم. شاید خیلی رزناستی به مسائل نگاه می‌کنم و شاید هم بالغ شدم. اما امروز موقیت را در تشویق دیگران حس نمی‌کنم. می‌بینم که خیلی خصوصی برای خودم ساخته‌ام و از آن لذت می‌برم و آرزو هم می‌کنم همیشه در موقیت مالی خود آن‌طوری باشم که این نیازی خصوصی را از دست ندهم. به هر حال به نظر من این‌گونه زیستن هم برای خودش موقیت بزرگی به حساب می‌آید.



بازار هنر

○ فیلم‌های هفت

آوارخوان (کالم مصومي) - سيمنا
افريقا (۸۹۰۷۷۷) - آستارا (۲۳۷۲۲۲۷۲۷) - بيجن
(۶۲۱۸۸۰۱) - تهران (۷۵۰۲۳۳۹) - پيروزي
(۷۳۲۷۵۷۰)
دلخه (خبر مصومي) - سيمنا استقلال
(۸۹۰۳۹۳۲) - صحرا (۷۵۰۷۷۷۷) - مرکزي
(۶۲۸۶۸۶) - حافظ (۳۹۰۱۰۷۴) - ستاره
(۵۳۸۹۷۳۲)
موج برده (آبراهيم حائسي گيا) - سيمنا قدس
(۸۹۰۴۵۵۵) - پارس (۶۲۴۶۵۳۴) - ماندانا
(۶۲۱۰۸۴۲) - شهري (۶۶۶۵۳۰۷) - جي
(۶۶۶۵۷۰۷)
فرنگستانها (علي اکبر تقي) - سيمنا
شهرستانها (۶۳۳۷۱۵۸) - باران (۸۹۵۳۲۲۲)
دخري به نام نذر (حيدره آئيني پور) -
سيمنا مرکزي (۶۲۸۶۸۶) - جي (۶۶۶۵۷۰۷)
پاران (عزيز مجيدي) - سيمنا نصرديد
(۸۹۵۳۵۵۵) - (۶۲۸۶۸۶)

○ نمايشگاه مفت

سالهای مجتمع نمایش آثارشهر
(۵۹۲-۶۳۶)
- شامل آواز، شام آخر (فرهاد آتیش) - سالن اصلی
- سبزه (مجتبی مازنی) - چهارم
- مارمقه (امین پراغی) - تالار خورشید
- دختری با شل ابرقوانی (احمد رضا عیسی) -
سالن شماره ۶
- پندار طهر وحشی (سیا مذهب پور) - سالن
نمایش

⑤ موسیقی ہفتہ

- شکرانه (سیدخلیل عفی‌زاده) - شکوفه در
شکوفه (محمد نوری) - بهار من (نصرت‌مهر عقیلی) -
راست پنج گاه (حسین علیزاده) - خنده بارون و
خوش آمدی (علیرضا افتخاری) - لحظه دیدار (پرویز
مشکاتیان) - زنده در یاد (جهانشاه روستا).

۵۰ گیلانی ہفتہ

- نمایشگاه طراحی و نقاشی - (ایتالیا فراهانی ...)
- نگارخانه فریو (۱۷۳۰-۱۷۳۱)
- نمایشگاه سفلی - (لوفی، گل برود ...)
- نگارخانه سعدآباد (۱۷۸۰-۱۷۸۱)
- نمایشگاه طراحی (پنجس نمایشگاه طراحی معاصر ایران) - نگارخانه آفرید (۱۸۳۰-۱۸۳۱)
- نمایشگاه نقاشی چینی - (شو چونگ لو)
- نگارخانه آرننگ (۱۸۸۳-۱۸۸۴)

قابل توجه علاقه‌مندان به فیلمنامه‌نویسی و سینما
مسابقه بزرگ فیلمنامه‌نویسی جنگ هنر

از استیصال گرم شما میانه میگذرد و در

خودشان و همکاران گرامی محلہ اطلاعات
ہنگری کے سراسر کشور، سلام گرم دارا پتیا پاشین
فریاد بہ حاضر حسن استقبال از شہوت جنگ فر
میں ہو اسلحہ اخبار شہر ستیہ، شرکت در مسافرت
بخش ہری ہویہ، در مسافرت ہر روز فیلم ہویہ
شکر و قدر ہویہ کی تہو بہ و نفاذ شام در جهت
قدر ہویہ و الطاف و عجبیہ ابعاد اکتان اسفند
قدر ہویہ، شکر و انہای کہ موقع شہد ہنگری را



جنگ غیر معمولی اطلاعات جنگی

راستای خدمت به سینه‌ای ملی کشور و به منظور
 همکاری با جامعه فیلسوفان ایران و گشت
 استعدادهای جوان و خلاق در این زمینه از تمامی
 نویسندگان و علاقه‌مندان جوان فیلسوفان نویسی
 سینه و نظریون برای شرکت در مسابقه بزرگ
 فیلسوفان نویسی جنگ راه دعوت می‌کند. بخش
 هنری مجله با ارائه و پیشنهاد پنج موضوع از
 متفانان سینه و فیلسوفان نویسی دعوت می‌کند تا با
 نگارش فیلسوفان نویسی کوتاه پربنای سوره‌هایی که
 در زیر ذکر می‌شوند در این مسابقه فرهنگی
 شرکت کنند.

جنگ ویر معظه اطالیاک فسرکی به

فیلمنامه گوته برتر که پس از کاروانسای نوید
فیلمنامه نویسان و مستقدان نامدار سینما گزینش
می شود، جوایزی ابرو شده اما خوانده کرده، این
مهم ترین فیلمنامه های برتر اینکه جنگ در ایران
فیلمنامه ها را با اجازه ترسیدگی آنرا جهت ساخت
آثار سینمایی و تلویزیونی در اختیار سازندگان این
آثار قرار خواهد داد و بنویسند و به و در به عالم
هنر و سینما را به پاری خوانند به روی جوانان
سینما دستان و ترسیدگی و نام و هویت ملی

نام و نام خانوادگی: علی محمدی

عقالت و فطرتان استقامه خواهم کرد
سید علی اصغر الهی از تهران - جلال کربس از
ایران - قاضی ناظم از تهران - و غیره و غیره

که افلاکهای جنگ هنر در آن چاپ شده بود.
فیه کنند تو این شماره و نشان دهم که تو آمده
بودی مجدداً افلاکیه سلاطین سلطنته نویسی جنگ،
هنر را چاپی می کنی، به علاوه اطراف می کشی که به
دخان این صیقلی می دهی دیگر افلاکیه شده است که به
کشتارام و باغ خواجه می مشخص و سوانی کاز
فیه و هنر و خودشان را قلم و خوشا یادداشت کشید و
همه آنها عکسی هم از خودشان برافشان بر سینه.
O سلاطین، جنگ هنر

۹- زنی جوان که به نازگی هوسری
را از دست داد، برای آذاره خانواده پنج نفره خود
نهان به دنبال کار و مسکن استعجالی می گردد. او
در این مسیر با واقعیت های تلخ و شیرین بسیاری
رو به رو می شود و عاقبت...

۲۰- رزقندانی علق که باقیش را در حیران
دفاع مقدس از دست داده اکنون فرجند است تا
باقی اعضای بدنش را وقف بیماران نیازمند کند او
به دلیل ناراضی مادر وی ناشی از بماران شیعی
عربها در اسناد شهادت قرار دارد.

۱- دو دختر جوان که به دلیل حوازدگی و جهل خود از خانه‌شان گریخته‌اند به دلیل بی‌پناهی جذب

۹- در زن از اعضای تعالی نیروی انتظامی
انجام ما صورت یافته دوره نهام گروهی مسلح
فرار می گیرند. آنها به گروهان گشت می شوند اما
در یک زمان غفلت یکی از آنها از مضیقه
مهاجران می گریزد و با پارتش برای مصافه
پارسی گشت...

شماره خانواده‌ای مدعی با وارد شدن به مباحث
سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اعضای خانواده از
جناحه‌های سیاسی کشور، در آستانه فروپاشی قرار
نمی‌گیرد. در این میان پدر و دختر تابش‌جوی خانواده که
جذب هریک از این دو جناح خارج کشور شده‌اند به
جملگی گمراه می‌شوند.

علاقه‌مندان شرکت در این مسابقه بزرگ یا
بهره‌گیری از موضوعهای مذکور می‌توانند پس از
تبدیل سوره‌ها به فیلم‌های کوتاه و جذاب آنها
را برای بخش جنگ هنر مجله اطلاعات هفتگی
ارسال کنند.

مهنّت ارسال فیلمنامه‌های گوناوا از زبان چاپ
این اطلاعیه تا آخر دیماه ۸۰ است.

ملاکری از شهر ری - قاور بردانی از سرخستان - حسینی
 بهلول از سوادکوه - محسن دولفقاری از باکو - محسن
 حسینی از کم هیلان - غلامرضا عیدان از قم - قاضی
 عبدالقادر از مسجد سلیمان -

انتقام

قسمت دهم



○ پیش از این خواندید

«میکلی شلیس» سوار پلیس و همسرش «کتی» در منزل مسکونی خود مورد هجوم دو چاقوکار حرفه‌ای قرار می‌گرفت «کتی» در دم کشته می‌شود و «میکلی» پس از ملاحظه استری به شکل معجزه‌آسایی پنهان حاصل گردد. درصدد برمی‌آید تا قاتلین همسرش را یافته به کیفر برساند. صحنه‌ای بی‌کسالت مرمض می‌گردد. عظام و استخوانها می‌شود و پس از پایش عکس و مشخصات «لو رابرت» پلی را چلیپا راهی کاروان می‌شود و پس از یکسری ماجرا و آشنایی با «ایون» به اتفاق به مقصد «مور» تفراری را ترک می‌کنند. پس از قتل در مسافرخانه‌ای در «مور» «ایون» کشته می‌شود و مرمض است تا از «میکلی» خبردار «لو رابرت» و «لو» همکاران میل این دو اطلاعاتی به دست آورد و «میکلی» هم سعی کرد اثرش «لو» را از «ایون» بشنود تا اینکه «میکلی» و «لو» می‌کنند قصد ترک شهر را دارند «ایون» ناچار می‌گردد که «لو» را بگذارد و «لو» به شهر می‌رود و در شهری به نام «نورول» می‌ماند و در یک محل کوهستانی به نام «ایر» «لو» می‌ماند. «میکلی» با عجله و همسرش می‌شود و می‌گردد به محل محل قتل «لو» و «لو» به عنوان مسافر ساقی هتل می‌شود و مرمض می‌شود و «لو» به مسافرخانه هتل می‌رود پس «لو» را که هنوز «میکلی» را به یاد ندارد به حرف می‌کنند.

اینکه توجه شما را به دنبال ماجرا جلب می‌نمایم

میکلی هم بی آنکه نشان دهد، مترجم شک «لو» شده است. پاسخ داد
- مقصودتان چیست؟... تا فصل بهار دیگر نمی‌توانستم فرصتی پیدا کنم.
لو رابرت پرسید:
- شما در زندگی خودتان چه شغلی دارید؟
کارآگاه «میکلی شلیس» این پاسخ را از قبل آماده کرده بود.
- من نیابنده هستم... برای مسافه‌ای مدت پانزده روز در قور بودم.
لو خیلی راحت پرسید:
- مسافه پول پاد...
میکلی اما «مخصوصاً» نشان داد که نمی‌تواند هر

و کمی بعد درحالی که کت چرمی گرم پوشیده و چکمه‌هایی به پا داشت برگشت، «لو» از پاتکین سرپوشیده، بیست‌خانه یا سوهان بسیار رنگارنگ به ماشین کوچک میکلی انداخت و گفت:
- گمان می‌کنم اگر سوار جیب شوم بهتر بلند شدا تو میل نان را در گازان بگذارید.
در کنار محلی که پس از رفتن کادیلاک خالی ماند، بود جیب روبروی دیده می‌شد. چند دقیقه‌ای طول کشید تا «لو رابرت» موتور را به کار بیندازد...
عاقبت عیب علق از جایی که ایستاده بود بیرون آمد و میکلی سوار ماشین او شد.
وقتی که جیب به سر جاده رسید، رابرت پرسید:
- از کدام طرف برویم؟
میکلی طرف مغرب و جنگل را نشان داد. رابرت با رادیو گاز گذاشت و به آن طرف پیچید.
هنوز به قدر چند سانس متر سطح جاده را پوشانیده بود، ماشین سنگین گلفی قشرب به سینه جاده را غراش می‌کرد به همین دلیل پیشروی چندان آسان نبود. آنها از مقابل چند و بیانی درسته گذشتند. چکی دیواره پرسید:
- واقعاً هیچ کس در فصل زمستان اینجا نیست؟
رابرت گفت:
- نزدیکترین همسایه‌ها تا اینجا شش کیلومتر فاصله دارند.
عاقبت وارد جنگل شدند. گله‌گهی برف چنان نظری داشت که جیب تا راکب در آن فرو می‌رفت.
وقتی به بالای تپه‌ای رسیدند، میکلی دید که جاده مانند دیواری بالا می‌رود و در بالا به صورت دوراهی‌ای درمی‌آید.
جیب که به سختی از دست‌اندازها می‌گذشت، به‌روزی به آن دوراهی رسید.
رابرت به عنوان توضیح گفت:
- فقط در این محل است که می‌توانیم به طرفی برگردیم. جاهای دیگر جاده خیلی پاریک است و نمی‌توان دور زه یا به جهتی پیچید. سپس با اشاره دست متظره روبرو را نشان داد و پرسید:
- آیا مالکی را که می‌خواستید پیدا کردید؟
- آری پیدایش کردم. اما هنوز در مورد خریدن یا نخودن آن تردید دارم. در سه گوشه‌ای که از قطاع دو جاده تشکیل یافته چهار چاه معدن کهنه‌ای وجود داشت. دهانه مربع شکل این چاه از میان صخره‌ها سر درآورده بود و واکن زنگین‌های وسط هزار جور خردریز دیگر روی ریلها مانده بود.
رابرت زیر ضللی ماشین را گفت و چراغی از آن بیرون آورد که حداقل ۳۰ سانس متر طول داشت.
- اگر می‌خواهید نظری به این جاده بیندازید می‌توانید بروید. پس همین جا منتظران هستند.
این را گفت و چراغی که در طرف میکلی گرفت.

چیزی را بگوید
- به هر حال...
وقتی که غذا را تمام کردند رابرت نوشدنی برای خود ریخت و گفت:
- دور شهر بدی نیست اما کاروانسیتی مثل چنین دردی است. مرکز گشتی است که از دستشان باید به پلیس پناه ببری.
توضیح بیشتری نمی‌دهم. وقتی فکر می‌کنم که باز هم گشتی برای رفتن به «لاس‌وگلس» غش و ضعف می‌کنم. دلم به هم می‌خورد.
- شما در «لاس‌وگلس» زندگی کرده‌اید؟
- آری... مدت زیادی آنجا بودم.
با شنیدن سخنان لو، نگرانی عجیبی بر وجود میکلی مستر می‌شد و به فکر فرو رفت...
میکلی در دل خود گفت:
- این مثال را هم از فرار معلوم در همانجا گرفته. و این لاس‌وگلس کابویی هم یادگار همانجا است.
- اینجا لابد گله‌گهی احساس تنهایی می‌کنید...
برای اینکه اینجا خیلی خلوت است...
- در هر حال «ایون» اینجا است...
میکلی گفت:
- او خوب گفتید... من «الیزابت» بی‌بانی را فراموش کرده‌ام.
در ساعت از ظهر گذشته بود، میکلی به طرف پنجره رفت، نظری به بیرون انداخت و گفت:
- من اینجا را خوب نمی‌شناسم. میل دارید کسی با هم راه برویم و ضمای اطراف این ناحیه را به من نشان بدهید؟ حاضرم پولی را که باید به یک نفر راندا می‌دادم به حضور شما تقدیم کنم... ضمای مدت زیادی هم میل ندارم بیرون بمانم.
«رابرت» سلفاهی درازش را با سستی و احمال دراز کرد و گفت:
- به نظر من امروز خیلی سرد باشد. اما عقیده دارم که اگر شما پالتویان را بپوشید بهتر است. کمی احتیاط ضروری ندارد.
این را گفت و از جا بلند شد. از اتاق بیرون رفت

که ابتدا هسلط زمین بود ناگهان در خاک فرو می‌رفت، فاصله به فاصله نهایی برای نگهداشتن سلف معدن به کار برده بودند.

هوای مرطوب زیرزمین به یوی فلز رنگ‌زده و چوب پرسیده درآمیخته بود. وقتی که به فروردینگی رسید مشاهده کرد که زمین ریزش کرده است، فروردینگی خاک. حفراه به قطر سه و شش پنج متر به وجود آورده بود. راه را در آن طرف حفراه ادامه داد.

با احتیاط به حفراه نزدیک شد و نور چراغ خود را در آن انداخت، در آن قبر حفراه مقداری خرده‌ریز، تیر و ریل ناب‌خورده آنگاه شده بود.

و وقتی که از شب بیرون آمد، انعکاسی برپه چشمن را زد، کمتر دست لو را بریز - که همچنان در جیب خود منتظر او بود - سراف شد و گفت:

«بیار - خیلی جالب بود... نخستین بار بود که چنین نفس می‌دیدم...»

را بریز گفت:

«آری... وقتی آمد به یاد چهایی می‌افتم که این چاهای را حفر کرده‌اند و هیچ نتیجه‌ای هم از زحمتشان نبرده‌اند. جگرش کباب می‌شود.»

میکی گفت:

«چه باید کرد... زندگی همین است دیگه...»

سپس ناگهان به ساعت مچی خود انداخت... ناگهان یکی زانو او چیره شده بود، احساس کرد که به روی فرصت عمل به دست خواهد آورد.

جیب را برگرداندند و در گلاز را بستند. را بریز حتی زحمت این را به خود نداد که در را راقل کند.

گوئی راندگی در هوای سرد او را خسته کرده بود.

پس از رسیدن به سرسرای میهمانخانه میکی اظهار داشت که می‌خواهد کفش و جرابش را عوض کرده و کمی در اتاق خود استراحت کند.

کمی بعد او با خلیق اتاق بود، صندل خود را باز کرد. یک جفت جراب خشک از آن بیرون آورد و کفش خود را کنار بخاری قرار داد تا طریقت آن از بین برود. آنگاه دو اتاق را باز کرد و آن را کمی نیمه‌باز گذاشت.

کم کم فلک‌های اتاق را فراگرفت، در حدود ساعت پنج صداای پای را بریز که از اتاق خود در انتهای راهرو بیرون آمده بود و پایین می‌رفت. از پله‌ها به گوشش رسید. باز هم چند دقیقه‌ای صبر کرد. اکنون ناریکی به همه‌جا را فرا گرفته بود و نور خفنی که از طبقه پایین می‌آمد از خلال چارچوب در نافه می‌کرد.

موسیقی ملایمی که ظاهراً از دستگاهی غیر گرامافون برمی‌خاست به گوش رسید. چه بهتر... این صدای موسیقی می‌توانست رسته خوبی برای انسانیت او فراهم کند... از اتاق خود بیرون آمد و بی‌سرصدا قدم در راهرو گذاشت تا به اتاق را بریز سرک بکشد. از قاری معلوم در نگه‌داری آن میهمانخانه وقت کافی به عمل می‌آمد. چرا که حتی یکی از خدمت‌های کف راهرو نیز زیر پای او صدا

نکرده

اتاق را بریز... تقریباً به اتاق خود او شایسته داشت و شاید تنها طریقت آن اسباب و آلاتی کمتر اتاق را بریز بود... انگار را بریز آدم ریاضت کشی بود.

میکی به سرعت تختخواب را را جستجو کرد و با دقت بسیار پنج شش دست لیلی را که به رخت‌آویز زده شده بود بازرسی کرد و اطمینان حاصل کرد که چیزی در آستری آنها جا نمانده شده است. این نکته را خوب می‌دانست که هر وقت در هر برای ارتکاب فعلی و جنایتی عمدت می‌شوند، هر یک از آن دو می‌گوشد است و مدارکی برای بدنام ساختن دیگری فراهم کند و پیش خود لنگه دارد تا در صورتی که همدست وی خیانت کرد این مدارک را برای نوبه خود ارائه دهد. اما «میکی» چنین چیزی در السه و چمدان را بریز به دست نیلورد، در مقابل در یکی از کتونی‌های گنجه چرمی بسیار لطیف به دست آورد که شش تیغ سلمانی نسبتاً نو در آن وجود داشت... و از آضا هر شش تیغ به نازکی تیز شده بود...

در کتونی‌گری نیز یک بسته عکس پیدا کرد که چند نفر زن را نشان می‌داد، این عکسها از نوع عکسهای بود که «عکس‌های هنری» خوانده می‌شود. ولی از «ایرن» عکسی در میان آنها نبود. تصمیم گرفت ندانند چنین روزی به نازک بیا یا روزه می‌دانست و سینه‌ای برای کشیدن آنچه می‌خواست به دست آورد. برای آخرین بار ناگهان به سراسر اتاق انداخت، از طبقه پایین، همچنان صدای موسیقی به گوش می‌رسید که میکی از اتاق بیرون آمد و آهسته از پله‌ها پایین رفته جایی که «لو» بسیار نشسته بود.

«را بریز» فغان فیهوادی در دست داشت و روی کاناپه چرمی کهنه‌ای تم داده بود. میکی نتوان فیهوادی برای خود ریخت.

بخاری با حرارت مطلوبی روشن بود و پرتو زردی روی فرشهای کهنه می‌انداخت.

سگی بعد از چند لحظه گفت:

«اگر یافان باشد دوباره دنور صحبت می‌کردیم...»

را بریز با خوشحالی بختی زده در حالی که فغان در دستان میکی گرایش آشکار داشت.

«اتفاقاً من هم در فکر دنور بودم... شهر فشنگی است و من از آن خاطرات زیادی دارم، به یاد می‌آورم نا از قنات حبشلی شهر براتین بگویم... شاید برخی از این نقاط را دیده باشم...»

در این صورت موجب تعجب من خواهد شد که در دنور متوجه چیز مخصوصی نشده باشم!

«فروزدان چیست؟»

را بریز لبخند معنی‌داری زد و گفت:

«گوش بده... اما بین خودشان بلدان، از آنجا که شا رهنگاری پیش نیستید می‌توانم این را از قاش کشم، من به طرز مخصوصی علاقت خود را زنی کشی که با ملت زحمت من می‌شوند به جای می‌گذارم... به اصطلاح «علامت کارخانه» خود را

روی بدن آنها نقش می‌کنم.

میکی جرعه‌ای از فیهو را به رحمت از گلوئی آشوده خود پایین فرستاد، فلیش به شکل تیرانه کندنای می‌زد. به یاد این افتاد و خلاصی که را بریز با تیغ سلمانی روی شکم او ایجاد کرده بود یعنی این به چه گناهی دچار چنین عقربی شده بودند...

میکی با خود فکر کرد که را بریز اسباب خود را زودتر از حد انتظار فاش کرده است. اما جای تعجب نبود. رفاقتی مثل او نمی‌توانست از وصف بیرونی که به دست آورده بودند خودتاری کنند. میکی به ششند حرفه‌ای لو علاقه شدیدی نشان داد و پرسید:

«معنی بطور؟»

بعد را بریز در چاک پیرایشش نایبند شد و بیرون آمد و تیغ کدازی برابر چشمنای میکی برقی زد...

من سلمانی هستم... و به همین عنوان نیز به اینجا آمدم... «ایز» اخلاقی بر روزنامه‌ها داده بود و دنبال یک نفر سلمانی می‌گشت... آن موضوع که می‌گفتم مقدمه «فن» است... اصل مطلبی اطلاع از طرز استعمال تیغ است و باید ملاحظه بود که تیغ بیش از حد گشت بدن را جدا نکند (همچنان که سخن می‌گفت، تیغ برای آن نیز در هوا چرخ می‌داد) گوش بدهید... ملاحظه کنید... به این ترتیب دست به کار می‌شوم... در دو مرحله و سه حرکت حسابی را می‌رمم... و اگر درست متوجه مطلبی که گفتم شده باشید، می‌فهمید که این زن دیگر ناغره دارد و مرا از یاد نمی‌برد...

میکی با صدای کوتاهی گفت:

«خوب متوجه هستم... یک نفر همین عمل نکنی را با زن من کرده...»

«با زن شما؟»

«را بریز» روی کاناپه قد علم کرده بود و تیغ در هوا برقی می‌زد. سپس شانه‌ها را بالا انداخت و روی پیشانی کاناپه افتاد و گفت:

«پس از همه این حرف‌ها... ممکن است... اما من این کار را نکردم...»

میکی لیوان نوشیدنی‌اش را خالی کرد و روی پیش تخته انداخت و گفت:

«چرا به خودت این کار را کرده‌ای...»

را بریز به یکی از آرنج‌های خود تکیه داد و بلند شد، تیغ در امتداد رانش برقی می‌زد.

«نویز، دیوانه هستی مرده»

میکی آهسته دنگار کرد.

«تو خودت بودی... تو را بریز... پنج ماه و نیم پیش بود... به یاد بیار... در خاندانی که بیرون شهر بود... نزدیک شیکاگو... خودت بروی که با یک نفر دیگر... همین بلا را بر سر زن من آوردی... وقتی که زن من به زمین می‌خکوب شده بود... به زخم تیغ تو کشته شد!»

ماساکه راز

در غزل از ماسی کریمی - کرج

وای

دیگر خواب عشق تعبیری نداریم
در ذهنهای خسته، تصویری نداریم
فریاد ما چونان ندای در کسوریت
در گوشهای بسته، تا تیری نداریم
در زیر سقف آسمان در بند بندیم
اما نشان از قفل و زنجیری نداریم
خون از دل ما می‌رود هر روز، هر روز
گرچه به سینه زخم شمیری نداریم
آخر چه شد چاهی برای ناله کردن؟
ما که به جز بغض گلوگیری نداریم
دیوار سخت صبر ما اکنون فرو ریخت
غیر از غم و فریاد، تقدیری نداریم؟
در لعل شب، باید به دنبال خدا گشت
جز واژه‌های عشق، تقدیری نداریم

سوز گداز

آن شب که چشم عشق معصومانه تر شد
دریای صبرم، خشک از آه سحر شد
وقتی در دل را به روی عشق بستند
در کوچه سرد جدایی، دویه در شد
دیگر کسی، از او نشانی هم نیرسید
وقتی که پا به دل ما، همسر شد
در این هیاهو، عشق را هم سر بریدند
بی‌او دل غمگین ما، آواره تر شد
روزی که نش عشق را در خاک کردم
شعرم بر از درد دل و سوز جگر شد

فصل کبوتر

کارون چشمهای مرا رنگ می‌زند
اشکی که مهر باطله بر سنگ می‌زند
در این فضای تیره و نمناک، سالهاست
حسی غریب، روح مرا جنگ می‌زند
گفتنی گذر کن از همه راهها، عزیز!
این جاده‌های کور، به فرستگ می‌زند

حس می‌گتم که فصل کبوتر تمام شد

حس می‌گتم که آینه هم رنگ می‌زند
حنیف جعفری خورشیدی - بهشهر

داروگ

خشک آمد کشتگاه من
در جوار کشت همایه
گرچه می‌گویند، می‌گیرند روی ساحل نزدیک
سوگواران در میان سوگواران
قاصد روزان ابری، داروگ!
کی می‌رسد باران؟
بر بساطی که بساطی نیست
در درون کومه نارینک من که ذره‌ای
با آن نشاطی نیست
و جدار دنده‌های من به دیوار اتاقم
دارد از خشکیش می‌ترسد
- چون دل پاران که در هجران پاران -
قاصد روزان ابری، داروگ!
کی می‌رسد باران؟

سما پوشج



فکر نظام‌مدنی - بهار
باران و قافیه را تقریباً می‌نویسد اما این برای
شاعر شدن کافی نیست. البته ابروی این برای بهر
حرف رخنه انتقال پیام، وقتی مفهوم روشنی از ادبیات
حاصل نمی‌شود چه سود از کلام موزون و مقلی؟
شعاری را بکمی سر به پا کن
و از رنگش طوطی را به پا کن
ببین رنگش چقدر در طوطی است
تال خود را بپاشش جابه جا کن
مهرم خورشیدی - خورشیدی
حتماً شعر کلاسیک و سنتی را بخوانید و بعد در
ریمه اشعار نیایی و سپید طبع خود را بیازمایید.
وقتی از نسیم سواخت را گرفتیم
تو با نسیم‌های نگاهت
با کوله‌باری از عشق
به شهر قرینت سطر کرده بودی
کجا می‌شود تو را یافت؟
(حسین خورشیدی - شبنم)
من غزلی از بابا طاهر ندیده‌ام، او بیشتر به سوز و
عزیزتی شهرت دارد.

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
هر آنچه دیده بیند تال کند پاک

دو شعر از مجموعه شعر حدیث‌الاشجار
شاید تو همان دیوانه نهریان باشی «سروده لیلا آهنی

غریبه

من برای مردم این شهر
زیادی غریبه‌ام
باید بروم
حتی گشایم را
یا خود نمی‌برم
تا غبار کوچه‌های این شهر
همراهم نباشد
تنها
گنجشکی که سالهاست پرشانه دارم
یا من
خواهد آمد

ستاره

تمام خاطره‌های من سیاه‌اند
بالکه‌های ریز نورانی
درست
مثل آسمان پرستاره شب
آن روز که تو
ستاره صدایم کردی
من
بر کجای تاریکی‌هایت
تاییده بودم؟

تمیبه عشق

پسر از بی‌تایی و نسوری زلالم
شبه عشق هستم، بی‌زوالم
نشستم را اگر خواهی بدانی
نه مستقبل، نه ماضی، اهل حال

ایوان

میرس از چشم گریان من امشب
شده غم می‌تو مهمان من امشب
همسای بخت آیا می‌نشیند
به کنج سبز ایوان من امشب؟
حیاطه عبیری - کنگاور

بدون چشم تو

دش و صدای سکوت و دو چشم یارانی
نشسته‌ام که برآیم ترانه می‌خوانی
همیشه عاشق چشم تو بوده‌ام، هیات
میان این همه - سایه سکوت، ویرانی -
تمام عصر برایت غزل سرودم، آه -
تو فصل آخر این بغض رو به پایانی
بدون چشم تو اینجا اسیر پاییزم
بگو چه وقت می‌آیی، بهار پنهانی؟
به ست چشم فشنکت پر تنده خواهم شد
چرا که مثل بهاری، شبیه بارانی
طیبه غزیری - سرپل ذهاب

مثل یاران

ای نگاهت چون بهاران
ای صدایت مثل یاران
در کویر خسته دل
تو مثال سبزه زاران

ای همیشه مهربانی

ای دو جشعت آسمانی
در دل خشک و سیاهم
بدر ماندن می‌فشان
خوبم و پاک و باصفایی
مثل چشمه بی‌ریایی
هر چه دارم از تو دارم
ای سرود آشنایی



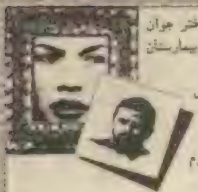
سازم خنجر بی‌نیش را بر لاله
زخم بر دیده زانو کرده آزار
نامه‌هایم را فکند شد، با سطله پیشتر اشعار
بفتوی خواهید سرود
سجرا جعفری کشید کاروس - امیر حسین
صادقی - مسجد سلیمان - خاشاک جلیوند
توسر کاز - منصوره ولی شاه‌نیریزان - سارا ال بقه
آلی فلا - الهام پورستار - کرج - لیلا - ک - نسیم شهر -
اسفر هشتی - اردبیل - میا - کرج - آرمان شریفی
ساری - علی اصغر مکاری - آروستان - حسین لیلیان
شهرقدس - حمید - قزوین -

گریه

ز دست سر به صحرا می‌گذارم
تو را تنهای تنها می‌گذارم
به روی دفترم مثل همیشه
نشان گریه را جامی‌گذارم
رضا بوسلر زاده لهرایی - قزوین

روز اول

پشته صحنه جلوه‌ای از بخش د



مادر دختر جوان

می گفت باید بیمارستان

بستری شده

یک بیماری

سخت داشت که

دختر جوان با آن

است و چنه نرم

می کرد.

همه خانواده نو بیمارستان جمع بودند کنار تخت، دختر جوان به خاطر اینکه احساس تنهایی نکرده دورانی کرده بودند. پکنده صحنای باز شدن در همه نگاه مارو به طرف خوش کشید و مرده جوانی وارده شده همه به مرد جوان نگاه کردند و تنها نگاه دختر بود که چشم مرده جوان را پر کرد.

مرده جوان که فرزند یکی از دوستان پدر دختر بود از دیدن یک تخت آمد و کنار دختر ایستاد و نگاهشان دوربرد به هم گره خورد از آن روز نو دل دختر غولایی به پا برد و صحنه مرده دختر از مرگ جنات دادا با اینکه سنی نداشت ولی معنی نگاههای بی ادبی مرده جوان را می فهمید. این مرده که خوش رای به دست رویا سیره و شب و روز و خواب و آرزو سیری کرد.

صدای زنگ تلفن اتاق را گلابه کرد، بود دختر جوان به سمت تلفن رفت و گوشی رو برداشت صدای مرده جوان را - با گذشت سه سال از بستری شدنش در بیمارستان - هنوز به راحتی می شناخت.

اگه مسکنه نشریف بیاورد خیلی خوشحال می شدم بیمار می تازه کنیم.

دختر جوان در جواب گفت چشم مزاحمتون می شدم.

بعد از اینکه گوشی را قطع کرد، پاد دوران گذشت افتاد هر چند سه سال دور نیست ولی برای او و دلش مثل ۳۰ سال بود که گذشت.

او مهنی یک بار دیگر نگاه دختر و مرده جوان با هم لاقی کرده دختر یک خاطرات روز اول دیدار جفتی چشمتن مجسم شد و باز هم تمام شب را با رویا سر کرد. آخر شب موقع پدیده میهمانان صدای مرده جوان بود که مثل بالوس بر گوش دختر جوان کوبیده می شد.

«فراتر فرار» کارهای غریبی رو بخش کنیم ان شاء الله خدمت می رسیم البته اگه شما هم مارو قابل بدویند و خود من و همسرم رو با حضورتون گرم کنید»

دختر جوان لبش بالا می آمد. الفوس خورده که چرا آن روز در بیمارستان - سه سال قبل - نمرده بودند امروز... به خواب که آمده مرده جوان رفته بود.

انتخاب شد و اما فردا صبح گروهی دیگر از قوریانده ها به نشانه اعتراض در کنار سنگ بزرگ جمع شده بودند. آنها مدعی بودند که کسی لیاقت پادشاهی را ندارد که بیشتر بالاتر از همه برود و خوب شیره پرد و اما...

به هر حال کار قوریانده ها شده بود اینکه دختر پادشاهی انتخاب کنند و صبح فردا عزلت نموده و بگری را جایگزین او بنمایند.

تا اینکه لشکر یک پیری از راه رسید و کنار برکه آشیانه های ساخت و هر قوریانده ای را که سر از آب بیرون می آورد می گرفت و می خورد. دیگر هیچ کس حیات اعتراض نداشت از آن موقع به بعد قوریانده ها مثل الفول به این نتیجه رسیدند که لشکر شایسته ترین فرد برای پادشاهی برکه هست.



انتهای کوچه چشم درخته بود. به خاطر او بود که مجبور شده بود مجله ای را شهرش را و حتی کشورش را ترک کند. درست پنج سال تمام در کشور چشم با دامپیان به هر کاری داده بود به خوش گرمی گداخته بود دنبال هیچ نفری برشته بود با موقع برگشت پول بیشتری با خودش بی آورد حالا او برگشته بود با دست پر اما چه فایده دیگر «شیرینی» در کار میزد که او پولهایش را خرج معالجه چشمتش بکند. «تغزی» بنگهت پیش مرده بود.



برکه کنار جنگل

دوقصه از مبعوث علیان

به یاد مظلومیت علیان

صدای قوریانده های ساکن برکه کل جنگل را فراگرفته بود. آن روز برای قوریانده ای برکه کنار جنگل روز مهمی بود. آنها می خواستند برای برکه حید پادشاهی انتخاب بکنند. عصر آن روز پیرترین قوریانده برکه به عنوان پادشاه بر روی بزرگترین سنگ کنار آب ایستاده و به ابراز احساسات

هم برکه ابهتشی پاسخ می داد. آن شب شادی زالدال صلی سلام برکه را برقرار گرفته بود اما فردا صبح صدهای به قوریانده پیر نزدیک شده و به صلاحیت او اعتراض کردند. آنها معتقد بودند کسی لیاقت پادشاهی را ندارد که بتواند بهتر از همه او را بخواند. پادشاه که در خرد نفوذت مقابله با آنها را نمی دید. ناچار خواسته آنها را قبول کرده و استعفا خود را تسلیم حیات اعدای برکه نمود. عصر آن روز یکی از قوریانده های جوان که صدای خوبی داشت به عنوان پادشاه

کوچه

سر کوچه که رسید ایستاد و به انتهای کوچه چشم دوخت. بی اختیار خاطره پنج سال پیش در ذهنش جان گرفت. خوشی را باید که در آن شب مرده پاییزه زیر بارش باران از قسمت

باریکه سرچشمه قدم برمی داشت و الفوس و عسکری می خواست خود را از فشار این کوچه تنگ برهاند. در حالی که اشک گرمش با قطرات باران درهم آمیخته و بر گونه های سرش می لغزید.

آن شب هم صبحا ایستاده بود و به

○ آقای بهرام - ج...

باستان هیچ روز باستانی را خواندم. نمی‌دانم که عودان بر روی رمانیک حسیه یا فقط قصه‌های اینتر رمانیک بود. امیدوارم عودان تابشده چرا که برای یک مرد چهل ساله زیاد جالب نیست که...؟
و اما قصه‌تان: بیشتر شب به قصه‌های مایرزیگهار یا بلبل‌های خیلی ضعیف خندی می‌خورد
○ ختم لعل موهلی تا نیلان
بلور کلی. آوردن موهلی تا نیلان
روبرس. یک جامعه ترفه‌ده یکی از عمومی‌ترین و در عین حال لازم‌ترین - شیوه‌های قصه‌نویسی از قدیم تا امروز بوده و بقیه را آینده بیزا
اما هنگامی که نویسنده قصه دارد موهلی اجتماعی را حاضر قصه خود قرار دهد باید دو نکته اساسی را مد نظر قرار دهد اول: داستان باید با زمین قصه نوشته شود و نه تله‌ماتلایا اگر قرار است یک مشکل اجتماعی به زمین روزنامه‌ای بازگو شود چه اصراری است که قصه شروع به یک جامعه‌شناسی و روان‌شناسی راحت‌تر و منطقی‌تر می‌تواند این بار را به مشکل را بیان کند. عصباً و بی‌باید هم غیر مستقیم بیان کند. و هم با زبان باستانی
و اما نکته دوم: گاهی اوقات در زندگی یک نویسنده تله‌ماتلایا مشکلاشی پیش می‌آید که فرد آن مشکل را نه برای خودش، که برای کل جامعه تعمیم می‌دهد در صورتی که وقتی خواننده آن را می‌خواند تازه متوجه می‌شود که این سوره بیشتر حدیث نفس است تا یک موضوع صحتی! قصه‌ها شایع با این همه این احوال تحلیلی فوری شما امیدوار کننده است، بیشتر قصه بنویس.

○ زینت آفرینی - فوجان
اولاً به حضرت عباس قدس می‌بهره نیست که شما را «پیربزرگ مهریار» دانستند؟ تأیید! باید حتی وقتی شما ۲۲ ساله باشید من به لحاظ سنی، مرفعت پدر شما را هم ندانم!

و اما قصه‌تان: ترجمه قصه‌تان خوب بود - سوزناش بفرماید - بر آن کمی کار دارم که اگر مستطوری شود قابل چاپ خواهد بود. اما به شرط آنکه حتماً توضیحی برای اصل قصه یا برایم بفرستید، باید ترود و دوباره این بار خود را بنویسید و نتیجه و نتیجه من معرفی کن!

○ کمال موسوی جهادقادر از لوج
بطور کلی دیگر فصل و زمان قصه‌های گذشته است که در آنها شخصیت‌های قصه یک‌بعدی و به زبان حرفه‌ای یا بسیار ساده و یا سفید سفید باشند در زمان حاضر نویسندگان زنده تلاش می‌کنند که بر اطلاعات روان‌شناسانه خود بفرمایند تا در زمان شخصیت‌های فارسی حسن کاشانی دقیق آدم‌های ما را آنها را «خاکستری» معرفی کنند؛ یعنی اینکه آدم‌ها در کنار خصوصیات مثبت یکسری ضایعات منفی هم داشته باشند یعنی آدم‌های طبیعی! مراد از قصه شما در شریک‌شان جاده‌های مثل آدم می‌آید و با آدم خفیه هستند. برای این عین مطلب بهتر است در قصه‌ها به شخصیت‌ها از این میان کسانی که می‌شناسی وام بگیری

هر شب خواب راجح را می‌دید، به او التماس می‌کرد اما راجح پشت می‌کرد و می‌رفت. فقط در این چند شب آخر بود که مشهدی کریم را می‌دید که با راجح می‌آمد اما هر چه می‌آمدند به او نمی‌رسیدند.
صدای زنگ در دروازه‌هایش چنان کرد که گوش آبلون را که برداشت صدای زری بود، خشکش زد بعد از این سالها زری با او چکار داشت؟ در را باز کرد زری داخل که شد نشست معلوم بود این پا و آن پا می‌گفت. بالاخره به زری گفت:
- زری خانم حرکت را بزن.
زری هنوز طفره می‌رفت، نگاه محکم او زری را به حرف آورد.
- راجح رو بیدار!
- چی؟! راجح؟!
- آره.
زن منتهب و نگران تمام و عروش به لژ زده افتاد
- کجاست؟
- توی پارک.
- کدوم پارک؟
- پارک...
بعد خراب شد روی میل و ادامه داد
- معناه شده... و لگه شده... آواره شده...
زن دیگر قیافه‌اش تند شد.
را روی سینه‌اش گذاشت و به روی زمین افتاد...
و رفتی به عرش آمد تمام دست و پایش را سم‌ها وصل کرده بودند به تنگنایی که یک خط داخل صفحه تلویزیون بالا و پایین می‌رفت! زری از پشت شیشه پشت، اشک‌ریزان نگاهش می‌کرد. خواست چیزی بگوید اما انگار زبانش به سقف چسبیده بود، دوباره پایش آمد دوباره باز راجح افتاد، پای چپش هایش! چقدر بچه خوبی بود آخر چرا؟! بعد دوباره پیوسته شد.

زری منتهب و پشیمان بود و او را در راهرو به طرف در حل می‌داد، فقط می‌توانست فکر کند. کنار راهرو. راجح با گردن کج ایستاده بود. اما کدام راجح او دیگر راجح نبود... یک اسکلت یک راجح دیگر که زار زده - مادر، تورو خدا منو ببخش، من همه چیز رو از دست دادم، من برگشتم او دمدم اما... اما این جور، روم نمی‌شد پیام خون... می‌بینی مادر... می‌توگ از دست رفت...
راجح جلو و پشیمان تر شده بود و گریه می‌کرد. زن فقط نگاهش می‌کرد و نمی‌توانست تا اشک چشمتش را پاک کند. زری متشناسی را به صورت او کشید و اشکش را پاک کرد و همان‌طور که راجح زانو زده بود و پشیمان زن را به طرف در بیارستان بود...

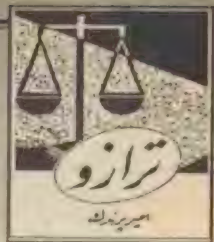


انتظار

لوئته سعیده حسینی - تهران
○ پارسا یک مادر را می‌آورد

قلب عکس را از روی طلقه بر داشتند. نگاهش کرد غبار روی عکس را گرفت. چقدر دلتی برای این پسر سنگ شده بود، پیش خوش گفت - این هم از اولاد بی وفا...
به طرف چرخ خیاطی رفت، پارچه برش کرده را به دهانه و سوزن چرخ سپرد و پایش را روی پدال چرخ فشار داد. در صدای یکتاخت چرخ خیاطی، لبه‌های پشیش را پایش زنده شد. کار هر روزش همین بود که پشت چرخ خیاطی بنشیند. لباس‌های که سفارش داده بودند بدرد و به یاد خاطرات پسر بی‌وفایی باشد که ده سال پیش او را رها کرده و رفته بود. آن روزها، چقدر قربان صدقه‌اش رفت تا توانست به فروش سرفالی مغازه‌ای که از شوهرش مشهدی کریم شده بود راضی باشد
کند. هر چه التماس کرد که - «پسر جان این نان دانی را از دست نده پدر خدایم از دست ما هزار خود را این یک تلف دست مغازه را خریدار اتفاق نکرده و راجح مغازه را فروخت تا با پولش به قول خوش به نیاری برود که در آنجا یک پولش به هزار پول می‌آورد» قول داده بود زود برمی‌گردد.
بیچاره زری که با چه امید و آرزویی نامرده این پسر شده، چه نقشه‌هایی مشهدی کریم برای این عروس داشت. چه روزهای خوبی بود. مشهدی کریم از مغازه با دست پر می‌آمد. راجح می‌دوید جلوش، چیزهایی را که او آورده بود می‌گرفت و به شوخی می‌گفت: «این بابایی ما باز هم هر چه مشتریها نخریدند جمع کرده و آورده خانه».

وقتی زری به خانه‌شان می‌آمد، چه شور و شوقی در آن خانه بود، اما یکدفعه طولانی سهمگی همه چیز را در هم کوبید، یک شب مشهدی کریم باغفال نقش به شماره افتاد دست پیشی برد گرفت داده سوخته و همانجا نشست. آن گوشه اتاق و دیگر از آنجا بلند نشدند.
فقره لشک زری روی پارچه افتاد، یکدفعه خانه خالی شده بود. طرف چند متری زری راجح نشستند و او را هراسی کردند. زری دو سال به پای راجح نشست اما...
یک روز پدر زری را بعد از کلی بدویاریه اعلام کرد نامزدی دخترش با راجح تمام شده، این شد که پای زری هم از خانه‌اش برید. بعدها فهمید زری زن یک عکاسی شده، بعد از آن او ماند و تنهایی‌اش و مونس همیشگی چرخ خیاطیش و پارچه‌هایی که مشهدی‌اش می‌آوردند. همراه با انتظاری عکاسانه.



بهرین روز

سولا فایده امکانات است

روستای سولا در پنج کیلومتری شهرستان نسیم از توابع استان اردبیل واقع شده و ۱۶۱ خانوار دارد. هر سال غذای زیادی برای مراسم عزای حسینی به این روستا می‌آیند اما متأسفانه روستا از امکانات لازم برخوردار نیست و باعث به زحمت افتادن مهاجران روستایی شود.

اهالی روستا نیز در بیشتر مواقع بخصوص زمستانها از نبود امکانات دچار مشکلند. اهالی این روستا از سروان تقاضا دارند برای پیاسازی و آبادانی این روستا اقدام کنند.

چهار ساعت قطعی برق در دیلم

دهستان رزکان از توابع شهرستان شهریار ۱۲ هزار نفر جمعیت دارد، این دهستان طی ۲۲ ساعت به طور متوسط چهار ساعت با قطع مداوم برق روبرو است. اهالی این روستا از سروانان برق مستطافی شهریار تقاضا دارند به این موضوع رسیدگی کنند. قابل ذکر است در تاریخ بازی فوتبال بین ایران و اوکراین به خاطر قطع برق ما از تماشاگران این بازی زیاده محروم ماندیم.

والا محسن سلفی

دسته ورزشی دو گناباد

رئیس اداره فریت بدنی گناباد گفته «بانگ اعتباری ورزش برای نخستین بار در کشور در شهرستان گناباد ایجاد می‌شود»

سید حسین پورهانی گفت «به منظور حمایت و پشتیبانی مالی از ورزشکاران و هیاتهای ورزشی این شهرستان صندوق قرض الحسنه ورزشکاران با عنوان بانگ ورزش در گناباد ایجاد می‌شود»

وی گفت «برای گسترش ورزش در این شهرستان سه محور عمده در نظر گرفته شده است: فرهنگ سازی، توسعه ورزش در تمامی رشته‌ها بخصوص رشته‌هایی که منطقه استعداد آن را دارد و قهرمان پروری که بر محور اخلاق خواهد بود.» وی ادامه داد «برای این اقدامات مجموعه‌های ورزشی اقداماتی صورت گرفته است و برای گسترش ورزش ملی کمیته‌های استانی می‌شود» وی اضافه کرد «برای جبران کمبودها باید

وی تصریح کرد در صورت ادامه خشکسالی مزاحم زیادی از سطح زیر کشت زعفران از بین خواهد رفت.

م. ک - خبرنگار اطلاعات هفتگی

عذر عذر سازی دو خراسان

طی مراسمی با حضور امام جمعه مشهد و مدیر کل آموزش و ورزش خراسان و جمعی از خبرنگاران و رسانه‌ها در واحد آموزشی در ناحیه پنج مشهد مورد بهره‌برداری قرار گرفت.

این خبر حاکی است این مدارس شامل پنج واحد ابتدایی، سه واحد راهنمایی تحصیلی و دو واحد متوسطه است.

قابل ذکر است پنج واحد آموزشی توسط مردم خیر و یک واحد توسط استان دانشگاه فردوسی مشهد در شهرک رجایی احداث شده که در مجموع با زیربنایی بیش از ۷۵۰۰ متر مربع سه میلیارد ریال هزینه در بر داشته است. و چهار واحد دیگر از توسط اداره کل نوسازی مدارس استان احداث شده است. صمدی رضایی

جاده قدیم آمل - بابل

باز به توجّه دارد

جاده قدیم آمل - بابل که بعد از انقلاب اسفالت شده است نیاز به تعریض و بازسازی شانه‌های خاکی دارد. به تازگی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد آمل با ۶۰۰ دانشجو در روستایی کدوره احداث شده است که کم‌عرض بودن جاده باعث تصادفهای زیادی شده است که این ساله برای دانشجویان نیز مبالغه‌ای را فراموش نکنید. همچنین تردد کامیونها، تریلرها کامیونهای شن و ماسه‌راران و شالی و شلوغی جاده‌ها می‌آزاید. همین‌طور در این محور یکصد دستگاه پیکان مشغول جابجایی مسافران هستند که کار آنها نیز نیاز به نظارت بیشتر دارد. اهالی منطقه آمینوارند شرایط نامطلوب این جاده بهتر شود.

دیح الله بناتو

مدیر بزرگان قزوینی می‌گوید

سد بزرگ شهید کافانی برکان منبع اصلی تهیه آب شیرین بخشی از منطقه آذربایجان غربی است. حفاظت نداشتن این سد باعث شده است عده‌ای به قصد شتاب داخل آن بروند. بی‌آنکه از عمق آن مطلع باشند و با اینکه تابلوهایی هشداردهنده آنها را از شتابیدن باز دارد.

وقتی یک فرد در این سد غرق می‌شود باید ۳۰ کیلومتر تا شهر طی شود تا فراس را با خبر کنند. قوه‌های نیز چند روزی را تلاش می‌کنند تا بتوانند جسد را از عمق آب بیابند! جا دارد سروان محلی نسبت به نصب تابلوهایی هشدار دهنده و ایجاد نرداف حفاظ اقدام کنند. نادر کبابی - خبرنگار اطلاعات هفتگی

سروان محلی از جمله شهرداری شورای شهر و اداره برق به ورزش این شهرستان کمک کنند. با جوانان و ورزش دوستان یاری شوند. معید تاقی خبرنگار اطلاعات هفتگی

اتوبوسهای فرسوده را برای

تعمیر اعلام کنید

مدتی است اتوبوسهای در خطوط اتوبوسرانی به کار گرفته می‌شوند که فاقد امکانات و سرویس‌های مناسب هستند. از جمله این که بعضی فاقد صندلی هستند و یا اینکه صندلیها شکن شکسته یا فرسوده است.

این سؤال مطرح است که چرا سروان محترم اینگونه اتوبوسها را برای تعمیرات اساسی اعزام نمی‌کنند؟ مگر نه اینکه حق مسافران این است که حداقل از اتوبوسهای بی نقص و دارای صندلیهای



سالم بهره‌مند شوند؟ به علاوه شیشه پنجره‌ها نیز بسته نمی‌شود و دستگیره آنها شکسته است. گاهی این اتوبوسها در بین راه به علت فرسودگی دچار نقص فنی می‌شوند و از حرکت باز می‌ایستند. از سروان محترم شرکت واحد تقاضا می‌شود در رفع این مشکلات بکوشند.

داوود جنوبیور خفنه‌ای - خبرنگار اطلاعات هفتگی

زعفران و خشکسالی

به دلیل خشکسالی آب بیشتر قنات‌ها و چاههای آب گناباد به شکل بی‌سابقه‌ای کاهش یافته است. به همین خاطر شاد آبرسانی مزارع زعفران در جهاد کشاورزی گناباد تشکیل شده است. مدیر جهاد کشاورزی در این باره می‌گوید: «۳۰۰ تاگر کار آبرسانی به مزارع زعفران را انجام می‌دهند.» تاج آبادی افزود: «متأسفانه هنوز اعتبار خاصی برای این منظور به شهرستان نرسیده و لی به دلیل موقعیت حساس و از دست ندادن زمین آبیاری اول مزارع زعفران در حال انجام است.» مدیر جهاد کشاورزی گناباد می‌گوید: «امسال به دلیل شرایط جوی نامناسب برداشت زعفران در گناباد کمتر از سه هزار خانوار گنابادی به این حرفه مشغولند و بخشی از درآمد خود را از زراعت زعفران تأمین می‌کنند»

100

جدول

۱- آقای ابو الفضل مرادی - تهران
۲- خانم لیلا محسنی - ایلام

الایین عزیزانی که هر هفته جدول محله را
صحیح جل کرده و به دفتر محله ارسال
میکنند - دو نفر به لید قریحه انتخاب و به هر
یک عدد به این به رسم یادبود تقدیم می گردد

جواب بود که آن مستقیماً به آدمی آنها ارسال خواهد شد

18	16	10	19	17	17	11	1-	4	2	5	0	7	7	0	1	*
----	----	----	----	----	----	----	----	---	---	---	---	---	---	---	---	---

A 15x15 grid with a black and white checkerboard pattern. The grid is bordered by a thin black line. To the right of the grid, there is a vertical column of numbers from 1 to 15, corresponding to the rows.

۶۱- از افسان برزگران شیعیان جهان - بوینده -
یاشادان فرانسه و خانی «مطالعون» و «معتصون» روی
۶۲- افسان ۴ هزاران و ۴۰۰ - حیوان عجیب مسافران -
۶۳- دوستان تپیده به دل فرشتگان - ۴ - دست غرب -
۶۴- بزمهای معروف فرشتگان - تیرگی و بدی اوضاع -
۶۵- خفاش و ۴۰۰ نام فامیل بوینده - تغیر رفتار
فرانسوی و خانی بیست هزار فرشته در دیار -
۶۶- کتیبه کاتال یونز به دستور این پادشاه خجانی
بوینده شده است - محل درج - روح اوبسیل -
۶۷- نوشته که عیان است هیچ حاجت به این پیدا -
خالصی - سر - عداوت و دشمنی - دشمنی در وین
۶۸- نام نخست وزیر مفتول هند - نوشته الهادی
که گنج عیان فراروازی داشت - از درختان چتری بسیار
۶۹- زیبا - یافزار و متن - کمک از او اوبسیل برای
۷۰- در دست و ۴۸ - فریاد همگی کشیدن - از -
شعرا برای افرین پنجم شعری است که در دیار
۷۱- حضور و اغتریب برای درویشی تنگ و گت و
عسک را که نوحی سبک شعری است از او
۷۲- مانند - انتها - صورت غنای رستوران ۴۰
۷۳- و سرگردانی - از القاب بیلیام گرامی اسلام
۷۴- حضرت محمد - ۴۶ - بیان گنج گسترش
۷۵- اسلحههای متهای - غورید خجانی - رسته
۷۶- در افریکای شمالی ۴۲ - خوراک دولت
۷۷- تافتی چپها در اسرائیل - فرشته نگهبان
۷۸- عهد و پیمان - آلمانی که در رسته در تحصیل
۷۹- که ۴۲ - زبان گزافان - فرزند - شهر رفت
۸۰- موسیقی از آریک قانون مغربی ۴۶ - محل فتح
۸۱- مظلومی از «قطرالدین اسعد گرگانی» - و میله
۸۲- نرسیس در قدم ۴۵ - یوستکی و علاقه
۸۳- رسته یافزار و دشمن - گلی است زیبا
۸۴- اولین کتاب که وقتی دوستان بهم میزدند
۸۵- گویند - اسلحه کوچک کمری - کیمه یا طره
۸۶- آن را برای آن یغمار میفانده - برای بلطف
۸۷- برآیند - جادو - قدرت و نیرو.

۱- نام سرشار ایرانی که راه پیروی را براساس
مسئود گرد نهضت معرفی که طبع مغربی بودند
۲- گرفت از تابستان فراوان به کشاورزی می‌روند- کار
هیچ کار چینی نیست - بسته و عاید - ۳- عزیز
عزیزان عرب - با همه هیچ نجاسی ندارند - بی آنها
انسان مشکل برآوردن کاری انجام دهد - هر کسند - ۴-
زنان و زنان - از روشهای دهکانه میبانی - ۵-
شکایت و اظهار ناتوانی کردن - ۶- گاهی به دام صید
گرفتار آید - حدادی پیشتر کنار گوش انسان - یکی
از رنگها است - پشت - ۷- صورت و اندوزی
مرد - شبانی است و همه روز - ۸- همه فانی به

حل جدول شماره ۳۰۱۳

زین و برگ است - مرغی - پاره - یاهوی بنی اسرائیل
۸- در متمدنی که با زاپروود نقش می آفریند - آری از
شایخ یاهوی ۹- شاهنشاهی میسر شود - زم
۱۰- شاعر بزرگ آری که منظمه «آری یله» را
غزل شاعر بزرگ به او نسبت داده است
۱۱- در کشتور - از شاعران آری نویسنده می باشد
۱۲- جاسوس و وطن فروش است - محلی در خانه خدا
۱۳- آری و چشم و آری ۱۴- محلی در راه ساختن
آری در سلیمان است - درختی از آری مخروطیان یا
برگهای ضخیم گزانه و سوزنی که همیشه سبز است
۱۵- در دوختن رئیس معصوم می شود - یکی از
ماههای اسرائیلی است ۱۶- از وسایل آرایش
طربسنت - قصه و آری - حرف و تعجب -
در آری یا گال شخصی ۱۷- از آری و آری است
از سبیلان معصوم و آینه است - نهاله ۱۸- بعضی ها در
سبیل ندارند یا با آن سودا کنند - مشکل از آری جاده
به محلی برسد - اشکال و نهاله - گزانه از آن به
دست می آید ۱۹- از سنگان زریک - آری و نهاله -
جاده است - تر - به خود را نخواهد داد ۲۰

با هوش خود کنجبار
بروید

نقاشی مفقود شده

فرمان این خطوط و قطعه‌های سیاه یک نقاشی جلب گم شده است. برای اینکه موفق به پیدا کردن آن شوید باید مداد یا خودکاری بردارید و داخل خطوطی را که با نقطه سیاه مشخص شده رنگ کنید. آنگاه یک نقاشی پیش چشمتان ظاهر خواهد شد.

از هوشک بختباری

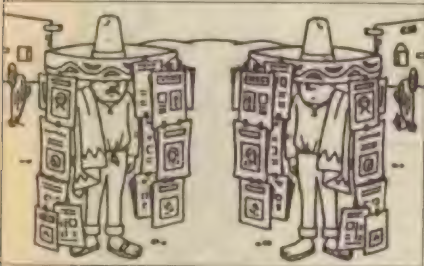
نقاشی گمشده

در میان این اعداد و نقطه‌های سیاه یک نقاشی گمشده وجود دارد که برای پیدا کردن آن باید مداد بردارید و از شماره (یک) تا شماره (۲۹) را از روی نقطه‌های سیاه وصل کنید تا تصویر حلیو چشمان شما ظاهر شود.



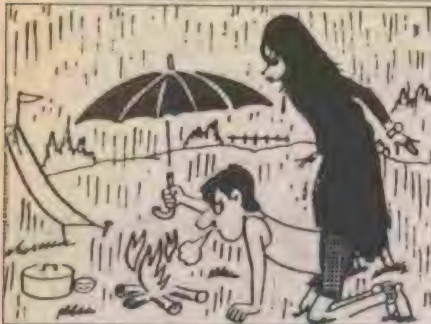
پنج حاجبایی در نقاشی فرو رفته مجلات

نورسری در یکی از معلات در گردش بوده که چشمش به این فرو رفته



الناد چون فوق نقاشی داشتند از این سوز یک تصویر آماده کرد و چون می‌خواست یک نقاشی هم به خود فرو رفته به‌دور از روی تصویر اصلی به‌طور معکوس یک کپی برداشتند. وقتی دو تصویر را باهم مقایسه کردند با حیرت متوجه پنج حاجبایی فرمان این دو تصویر گردید. آیا شما هم می‌توانید آنها را پیدا کنید؟

استخوان در شکم



تصویر نگاه کنید در هفت مورد شباهتهایی بین آنها پیدا خواهید کرد!

ماهیگیر و در تصویر دیگر هیچ نیکی را در باران ملاطفت می‌کنید که ظاهراً هیچ شباهتی باهم ندارند. ولی چنانچه حوصله داشته باشید و با دقت به این دو

نقاشی شبیه بی شباهت یک یک یک
دو باران!

در یکی از این دو تصویر لایق شکست یک



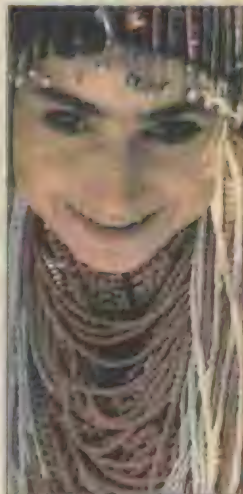
قیمت تعاونی



جای شکرش بالی
است که متولیان ستاد
مبارزه با گرانی سالی یک
بار به فکر مهار فستنا
می‌افتند! الزامی بودن نرخ
تعاونی آن هم فقط در ماه
مبارک رمضان و انحصاراً
در مورد جلوگیری از
اجحاف زوکیا پامیه سازان
کشور! ترجمه فارسی به
فارسی دستور بکتر و بید
مزبور که لایه لای

برنامه‌های اخبار رادیو پیام شماره تلفن ستاد جهت رسیدگی به شکایت خریداران زوکیا پامیه اعلام
می‌شود. پتی افزایش قیمت سایر کالاها در طول سال هیچ اشکالی ندارد! در هر حال چون این عکس از
آرشیو بیرون کشیده شده و رقم ۶۰۰ تومان مربوط به ماه مبارک رمضان ۱۳۷۸ می‌باشد. شش مایلی ۴۰۰
تومان هم به نرخ تعاونی اضافه فرماید!

مرگ خوبه اما برای همسایه



خاتم «سرمایه نظری» خواننده مجله ساکن لاهک در
شرح تصویر پیوست مرقوم فرموده: این یک دختر
پاکستانی است که با آویزان کردن دهنها گردن‌بند و
لاسرینده متکوله‌ها را مقابل دوربین عکاس یک نشریه زنان
چاپ «اسلام» آباد «چنین ژست چالشی گرفته است. شهروند
خندان کشوری که ارزش و نجاست و زیرانش طی سنوات
اخیر حامی طالبان بودند. گروه عقب افتاده حاکم بر
افغانستان که با درس خواندن دخترها مخالف بودند. چه
رسد به عکس و خنده و...

در اسلام من در آری ملاصرا بله مرگ خوب است.
متها برای همسایه!

پرخوری موقوف



یکی از خوانندگان اطلاعات هلنگی
در «لندن» به اسم «فرشاده ناصری» در
نامه همراه عکس پیوست که از یک
نشریه انگلیسی قیچی کرده نوشته دین
مبین اسلام ضمن برقراری روزه علاوه
بر فراهم ساختن مقدمات سلامت شخصی
روزه‌دار، باعث می‌شود لااقل سالی یک
بار مسلمانان به فکر فتوحان مستند
خود بپردازند.

البته منظور جناب «ناصری» از اشاره
به مضرات پرخوری اسراف شهروندان
اروپایی در مصرف مواد غذایی است که
با فواید روزه یگانه هستند! متها دم
دعای غروب حفر عدسی نویس یا توجه
به شتاب رانندگی برای رسیدن به سفره
الطاف عقیده دارم نه تمام آنها! بلکه
اغلبشان با عجله‌ای که در رانندگی
ضیافت شکم دارند، مشکل بتوانند یک
تکه نان بیات خود را به دیگران بدهند.

چه رسد به اعدای کشتل و آش رشته و تخم مرغ و زرشک بلو یا مرغ و...

رقصی چنین میانه میدانم آزروست

با تجربه مثل خداداده عزیز و حمید استیلی
را دلیل ناکامی ذکر می‌کنند و جماعتی می‌گویند
اگر منی پوشان در «ایرونی» مقابل نیم نه چندان
قوی بهرین آن طور سرگردم و بی‌برنامه نتیجه را
به نفع نیم ملی تریستان و انگار نمی‌گردند. اصلاً
نیمز به بازی «ایلی آله» نبود و مستر بلازویج
حالا حالا سرکار بود و می‌توانست به آرزوهایش
منی در دست افشانی و پایکوری در میانین گرم
جنوب و یا زاین که مسابقات جام جهانی ۲۰۰۲ به
طور مشترک در آن دو کشور برگزار می‌شود
برسد.

با وجود گذشت چند هفته از بازی برگشت
نیمهای ملی «ایران» و «ایران» در ورزشگاه
آزادی که منجر به حذف شاگردان مستر
«بلازویج» شد. هنوز بحث بر سر علل ناکامی ادامه
دارد. عده‌ای از صاحب نظران با اشاره به سبک
بازی بریتانی توصیه بازی هوایی سرعری خارجی
را باعث حذف می‌دانند (پس بلند از جانشین روی
دروازه حریف) گروهی عدم استفاده از بازیکنان



فرا تراز
خودکفایی
 اگر مسدود
 فتوای خودکفایی
 در دوران سؤندگی
 باعث شد اداره
 پست نرخ ارسال
 نامه‌های شهری را
 از یک ریالی به
 ده تومان افزایش
 دهد و پست آنورس
 درون شهری از ده
 ریال دوران سخت
 ولایتی مهندس
 «موسوی» به صد
 ریال ارتقا پیدا
 کند (البسته تیر
 مسیری یک
 طبقه و گریه خطوط
 دریلینه و سه بلینه
 هم داریم) همین
 طور افزایش سایر خدمات دولتی نظیر ترانزیت، برق،
 تلفن، گاز، سرویس‌های و... سازمان زمین شهری به این
 مقدار خودکفایی قانع نبوده و برای مالکان
 ملک‌زدایی که سال ۵۸ تا ۶۲ (اوایل انقلاب) قطعه



زمینی از قرار شهری در هزار
 تومان خریدند و با امضای از
 سند مدگوله دار اداره ثبت املاک
 آن‌را ساختند پیغام فرستاده
 تشریف پیورید مازاد آن را تا سقف ۲۰۰۰۰ تومان
 بیرافزید! (موسویان زیرک اصغری بی حکمت
 نمی‌گویند از «دیه» کسی خبر نداشتند) بهای بیست
 لشکر دوربین «مجید شادمان‌نژاد» اجناس زنگنه و

مردانه همان مشابه صاحب خانه‌ها را مقابل ساختمان
 وزارت مسکن واقع در میدان ولیک نشان می‌دهد.
 طفلکی‌ها تا اینکه زوج قانونی هستند و غالباً در سنین
 بالا عروس و داماد هم دارند به این علت برای
 رساندن صدای اعتراض خود در دو محل جداگانه
 مسخر شدند تا سیربی موره سین - جیو ما موران
 گشت مبارزه با منکرات برابر بگیرند!

کمیود تاکسی



لفظاً به صحنه نام‌ف‌آور پیوست توجه فرمایید. یک «تاکسی» تاریخی
 تحت عنوان وسیله نقلیه شخصی در برابر دهها خودروی پلاک سفید که البته
 اکثرشان ملحق شخصی مسافر کش هستند مشاهده می‌شود که از توجع خارج نیست! با
 شهر بزرگ و پیشینی با یک کشید عریان پلیسخت «تاکسی» که تار و پات دارد، اگر
 کمیود وسیله نقلیه عمومی معجز احساس می‌شود باید پرداخته آنها بفرایم نه افزودن
 انواع و اقسام خودروهای ظاهراً شخصی پلاک آه‌فان و اسفهان و قم و اراک
 و... با رانندگان غیرمسول و چه بسا بدون گواهینامه! البته غیر از سرتک «توروزی»
 رئیس فعلی اداره راهنمایی و رانندگی که اصلاً جهت برقراری نظم نسبی ترافیک لایق
 می‌کند برخی رؤسای فعلی این اداره مایل برند سروسامانی به وضع غیرقابل تحمل
 ترافیک بدهند متأسفانه ناواقعی کل حلقه‌های تولید خودرو قصدشان فروش ناخالی است و با
 قلب شدن هر دستگاه یکتان و پراید و پشول و... به‌تلفی به حساب «این» و «آن»
 ریخته می‌شود همین آتش است و همین کاسه، اسم آتش آمد لفظاً آتش ریخته پاشی
 سطر افکار را فراموش فرمایید!

سالمندان ول معطلند

این عکس جالب که یک زوج با به سن گذشته چند متر دورتر با نگاه
 نرحم آمیز به پیرمرد خمیده می‌نگرند، روز ۸/۱۱/۵۷ گرفته شده، روزی که در تقویم
 به تشریح از خدمات گذشته سالمندان اختصاص داده شده است، واقعیات امر همین
 صحنه است (لشکار دوربین عکاسی اطلاعات طنزکی) منتهی آن روز صبح تا شب
 رادیو پیام در زمینه برکت وجود سالخوردگان شعر ناه (مرفه‌های خوب طوبه) البته
 سواقی المهارات رئیس محترم مجلس که در راستای ارج نهادن به پلایستگان
 کشوری و لشکری اشاره‌ای هم کردند به احسان فریختگان مو ریخته‌ای که
 همزمان با تورم اقتصادی باید با حقوقی ثابت شرمند، عروس و داماد و نوه‌ها باشند.



«مارتین کوته» ردی عزیز کوچک حرفه هم شد و با احم و دیروپوری به من نگریست
- چی گفتی؟
- آهسته و صریح بگفت که
- دلت می‌خواهد زلفت ناگهان بپرد و تو از شرم راحت شوی؟
او وحشت‌زده به اطرافش نگاهش انداخت که میباید کسی حرفهای ما را شنیده باشد اما غیر از ما دو کارمند باشگاه و دو پیرمرد که آن طرف سالن نشسته بودند و شخصی دیگری که در سالن قدم می‌زد هیچ کس آن دیروپور نبود.
چشمان گشاده «کوته» مجدداً به طرف من برگشت و زمزمه کنان پرسید:
- چه می‌گویی «الوستر»؟ ضرورت چیست؟
- بیهوشی زدم و جرات دادم
- می‌خواهم بگیرم اگر هسرت «استدرا»
پسید تو صاحب تمام ثروت او می‌شوی این‌طور نیست؟! و البته آن وقت آزاد خواهی بود تا هر کاری دوست داری بکنی!
دهان «کوته» از تعجب باز ماند و من گفتم:

- می‌دانم که مدت‌هاست دوست داری سفر کنی، حتی می‌دانم که چندین بار با هسرت در این مورد جرح و بحث کرده‌ای و او هر بار مخالف این بوده که پولش را بی‌خودی خرج کند، درحالی که تو عاشق سفر هستی... تو از بهنجی سفر را دوست داشتی، اما «استدرا» بی‌خس حتی نمی‌خواهد یک پنی از پولش را برای چیزهایی که تو دوست داری خرج کند... او مدت طولانی به من نگاه کرد، سپس با دستان لوزان لیوان نوشابه‌اش را نوشید، او سعی می‌کرد که بر خودش و اوضاع مسلط باشد ولی برگ برنده دست من بود و قصد داشتم هرچیز دوست دارم او را به بازی بگیرم...
و ادامه دادم:

- زنده‌ای می‌بمانی و مریض همیشه در معرض خطر مرگ هستند، تصادفات، سکته قلبی، خودکشی و... هزار و یک‌بار برای دیگر تهدیدشان می‌کند.

«کوته» دوست نمی‌توانست نفس بکشد... با صدای ضعیفی پرسید:
- تو کی هستی «الوستر»؟ شرط می‌بندم یک مشاور مالی نیستی... و از سه چهار هفت لیل می‌جنت سر صحبت را با من باز نکرده‌ای.
- بیهوشی زدم و گفتم
- هر دو مورد درست درست است.
او دوباره سؤال کرد:
- پس کی هستی؟
- بگذار بگیرم من فقط یک حلال مشکلات هستم... کسی که با مشکلات را از دوش مردم برمی‌دارد.

«کوته» متفکرانه گفت:
- یک قاتل! یک آدمکش حرفه‌ای!
- تفریبا!
- تو چه‌گونه وارد یک باشگاه معروف خصوصی مثل اینجا شدی؟ تونی توانی خطر باشی.
- آهسته خندیدم
- نه... اما من اینجا دوستانی دارم. «کوته» زندگی قلقلی من کاملاً غافل است.
- و با این حال تو تری به من پیشنهاد کشتن هسرت را می‌دهی؟
- بله...
- درست نفهمیدم تو جدی داری به من پیشنهاد کشتن هسرت را می‌دهی؟
- بیهوشی زدم و گفتم
- باید قسم بخورم؟!!

- می‌دانستم که مرده عاقلی هستی «کوته»! چون به فرض هم که مرا تحویل پلیس می‌دانی، هیچ نتیجه‌ای نمی‌گرفتی... من می‌توانستم حرفهای را که به تو زدم حشاش کنم، تو هم دلیلی برای ادعای نداشتی. اگر هم پلیس دو مورد من تحقیق می‌کرد منته می‌شد که «اربرت الوستر» در شهر محل زندگی‌اش شهرت و اعتبار معصومه‌های دارد... خلاصه بگیرم محکوم شدن من غیر ممکن است زیرا جز عده معدودی محرم راز هیچ کس از حرفه اصلی من چیزی نمی‌داند... آن گروه خطرناک هم جرأت لو دادن مرا ندارند. برای اینکه خوششان می‌آید عنوان شریک جرم من گیر می‌افتند آن وقت اوضاع خیلی بد می‌شود.

- حالا تویت «کوته» بود که بیهوشی زدم. اگرچه چشمهایش هنوز سرود و خستار بود، او گفت:
- تو خیلی زیرکانه به من نزدیک شدی «الوستر»!

- همین‌طور است!
- اسم مرا از کجا فهمیدی؟
- همان‌طور که گفتم. من این اطراف دوستانی دارم...
- و اسکاوت؟ ها گفتند؟

- این‌طور تصور کن!
«کوته» سیکار گرفتیش از عیش و اراده و با فندک طلای خود آن را آتش زد سپس از میان آبر بود سبیدی که بیرون می‌فرستاد پرسید:

- چقدر می‌گیری؟
گفتم:
- عالی است! من از هر چی که توری می‌زود سر اصل قضیه خوشم می‌آید... دستمزد من معمولاً صد هزار دلار است. نصف پیش و نصف هم بعد از اجرا!

- من باید روی این موضوع فکر کنم، من هرگز تصمیم عجله‌ای نمی‌گیرم.
- باشند فکر کن... چه وقت دوباره همدیگر را خواهیم دید؟
- فراتر از سیفت ۹ چطور

است؟
- خوب است! ولی اگر تصمیم گرفتی با من راه یابی نصف پول را به صورت نقدی بپذیر. لطفاً اسکاوتها کوچک باشند، راستی یک نقشه کامل از خانه‌ات راه ما با خود بیاور.
- نقشه دیگر برای چه؟
- من باید به موقعیت خانه تو آشنا باشم که اشتباه نکنم.

«کوته» سری تکان داد و برخاست و گفت:
- پس تا فردا شب...
و با عجله رفت.
شب بعد راس ساعت ۹ وارد سالن باشگاه شد و



قاتل حرفه‌ای

مرتی چشم در چشم من دوخت، بعد متفکرانه گفت:

- خوب، حالا می‌دانی من باید چه کار کنم؟
- چه کاری؟
- تو را بدهم دست پلیس!
- اما تو این کار را نخواهی کرد نه؟
- چرا؟
- چون آن وقت دچار مشکل بزرگی می‌شوی!
درصدی که من بابت ترس می‌کنم.
«کوته» گس فکر کرد و گفت:
- خوب، تو را دست پلیس نمی‌دهم.

و من که منتظر این سؤال بودم طوری وانمود کردم که انگار جا خورده‌ام! کمی به‌تدریس نشان دادم و بعد با آرامش گفتم: «بله... درست!»

برای نخستین‌بار بخش به گلولی دریا نشست و پرسید:

«قط بگو چرا؟»

و آن وقت خشم چهار ساله‌ام را فریاد زدم: «چرا! برای اینکه از دست تو خسته شدم... از او

چهارپایان تو به ستره آمده‌ام... از این قهر کن‌های کوزه‌گذاشت! به تنگ آمده‌م... برای اینکه تو نمی‌گذاری معنی خوشبختی رو بفهمم... وانه همین قصد دارم با دختری ازدواج کنم که بهتر از تو می‌تونه منو خوشبخت کنه!»

البته در رابطه با هسر دوم هر زنی یک نوع واکنش نشان می‌دهد. در برخی موارد چنین شایعه‌ای می‌تواند یک بیدار شدن تمام عیار باشد و در مورد دیگر زن به کلی از شوهرش متنفر کند و در موردی دیگر می‌تواند به تدریس عواطف را برای یک زندگی بهتر خاصه باشد اما در مورد «مهربان» به تدریس و بزرگوار خسته باشد محصور به فروش چنین شایعه‌ای فقط حس حسادت او را تحریک می‌کرد و بهترین «پایان‌زهر» بود.

این همان پانزده‌ری بود که آقای واثق... گفته بود! آری شاید دریا حاضر بود که به‌سادگی از من طلاق بگیرد اما حالا که پانی یکی زن فکر می‌کرد به زندگی من می‌کرد... حالا که هنوز مرد بود... دریا نمی‌توانست تحمل کند! او حاضر بود هر کسی کند اما نه قول خودش! برای خوشبختی‌اش شریک پیدا نشود!

بزرگان می‌شود اگر بگویم آن شب دریا چندین لشکر ریخته! آری او خشم زده تابدا گریست! و درست بر همان لحظاتی که من دلم به حال او و مصیبت و سادگی‌اش می‌سجست گفتم:

«نه کی... این کارو نکن... من خودم رو عرض می‌کنم... اگر شده روی رویش یکم دردم این اخلاقی که کن می‌کنم! فقط... فقط خودم خشم این کارو با من نکن کی... اگر پانی یک زن دیگه به زندگی تو باز بشه... من... من از قصه حق می‌کنم... کیان خواست می‌کنه!

□

دروغ است اگر بگویم دریا در طول دو هفته و سه ماه... رفتار به قهر کردن را کنار گذاشت! به سه سال طول کشید تا او بطور کلی این خصمه منی را کنار گذاشت! اما بالاخره این کار را کرد و حالا من او خوشبخت‌ترین زوج این عالم هستم.

□

آقای واثق... من شایسته امروزم را مدیون شما خشم! فرشته‌تان گویا!

□

است! شاید معنیری بی‌پایری که غیبت تو را از محل وقوع جنایت شهادت بدهد.

«حشمت... من حداقل پنجاه مایل از محل دور خواهم بود... چندین شایعه هم ارائه خواهم کرد.

شب چهارشنبه نزدیک ساعت ۱۲ نیمه‌لحظه را در مکان محظوظی گذاشت و ریه در اطراف ویلاهای بزرگ و مجلل «کوتاه» قدم زدیم. بعد یک جفت دستکش پلاستیکی محکم دستم کردم. از دیوار کوتاه خانه بالا رفتم و در چشمتی حاشیه فرود آمدم و درآهانه دریا، درختان به‌راه افتادم. شب تاریکی بود و همه جا آرام. ایوان جلوی ساختمان را روزه پیدا کردم و با فشار کمی در باز شد و من آرام داخل خانه رفتم و من صاف را پشت سرم پستم.

چراغ قواری از میوه خراوردم و گوش دادم. همه جا سکوت بود. نقشه خانه را دوباره در ذهن مرور کردم. گرچه حالا به جزئیات آن هم نرسیده بودم. بعد چراغها را روشن کردم. از اتاقهای تاریک گشتن! به به حال سقف بلند اول رسیدیم. از راهپله به طبقه دوم رفتم و دوباره گوش دادم. صدای خرخر ضعیف زنی را شنیدم. صدای ساختن هم در خانه می‌پیدید. شامه‌ام گفتم: «آسوده بخوابید حاتم کوزه...» و از پلکان دور شد و به اتاق مطایفه «کوتاه» رفتم. درست ۱۵ دقیقه طول کشید تا نتوانستم گلوخندونی را پیدا و دیش را باز کنم.

در استیون چندین هزار دلار پول نقد. یک گریزیدند! الماس، پوستین جفت گوشواره، آویز زمرت و یک از پانصد هزار دلار اوراق و اسامه به‌نادر قابل معامله پیدا کردم. همه را توی جیبم ریختم. غلم می‌خواست بقیه و عکس‌العمل همان‌تین کوزه را رفتی به خانه برمی‌گشت و می‌دید هسرش زنده و گلوخندون‌ش خلقی است. ستم. حشمت! خیلی نمایی بود!

همین که برگشتم تا از اتاق خارج شوم ناگهان چند چراغ فوره باهم روشن شد. دیدن «کوتاه» در حالی که دست در قفس هسرش داشت خضابه را چندین مأمور، برابم بلور کردند، نپود.

«کوتاه» لیخندی بر لب آورد و گفت: «حالا دیدی که چندان هم همراهی نیستی! تو نباید حرفهای مرا بلور می‌کردی، اینهم مأموریت دیگه من!

■

بکرات به سراغ من آمد. وقتی پیشخدمت دور شد. گفتم:

«می‌بینم که سر موقع آمدی «کوتاه»! این حالت من است. من آدم وقت‌شناسی هستم.

«چه عادت قابل تحسینی! «کوتاه» در صندلی فرورفت و گفت:

«من از مقدمه‌چینی و نظاره و این حرفها هم خوشم نمی‌آید!

آنگاه دست برد و پاکت زیر تنگ و لگنتی را از جیبش درآورد و جلوی من روی میز گذاشت.

«گشایم پنجاه هزار دلار است!

«بله!»

پاکت را بدون باز کردن در جیب بغل زاکتم جیب‌اندم.

«و نقشه ساختن؟»

«کوتاه» گفت:

«همین حالا!

سپس حرفهای روی میز گسترده و مدت پنج دقیقه تمام خطوط رسم شده را تشریح کرد و توضیح داد که چی به چی و کدام یک کجاست. بعد پرسید:

«کی کارت را انجام می‌دهی؟»

«هر وقت تو بخواهی!

«شب چهارشنبه. حدود نیمه شب!

«بسیار خوب. من ترتیبش را می‌دهم که «سلطان» تنها باشد. تو کم‌ترین معمولاً شبها در خانه نیست. آشین و باغیان را هم به مرخصی می‌فرستم.

«سگها چی؟»

«تو از خیلی چیزها خبر داری...»

«به من بگویند. حرفه‌ای!

«خیلی خوب. من حیوانها را هم در لانه‌شان حبس می‌کنم تا مزاحم تو نباشند.

«در ایوان جلو را باز بگذار. چیز دیگری هست که من باید بدانم؟»

«اما اینها هم می‌خواهد بدانم تو کارت را چگونه انجام خواهی داد؟»

«به‌ترین راه این است که مرگ او تصادفی جلوه کند... آیا می‌دانی که از هر پنج تصادف یکی منجر به مرگ می‌شود؟!»

«آمار حلالی است.

«فصلاً تو نباید آن شب در خانه باشی... خوب

■

پایین دست راست با شعله آتش زیر فوت مرد ۳۰ فارچ پایین کنار گل با شکل کنار قلمبه ۳۰ فارچ کوچک کنار همان فارچ با ساعت حاتم جیب ۵۰ جیب شلوار مافیکر با میله بالای چتر ۶۰ سیاهی گلاز مافیکر با سیاهی وسط چتر ۷۰ درخت حیوان دو بونه با بخار فوت مرد کتلا! باهم شیه هستند.

نقاشی مفقود شده: مرزبان با مار بزرگ خرم سوز این نقاشی گمشده است.

نقاشی گمشده: مرد در حال هوا کردن پایبادک است.

پنج حایجانیه در نقاشی فروخته شده: محلات ۱۰ بزرگ ساختمان به جای شکل محله پایینی ۲۰ پایین کاکتوس به جای ۳۰ کمر فروشنده ۳۰ شکل دست راست روی کلاه به جای سبیل فروشنده ۴۰ بالای پنجره به جای پای پاریه رو توش مرد ۵۰ شکل کنار روزنامه جلوی صورت مرد با بند کفش او جایجا شده‌اند.

نقاشی شیه بی شایعت پیکه! بیکت در ایران! ۱۰ در کلیه دست راست با تیره زیر چتر ۲۰ گل

گزارش کامل مسابقات کشتی فرنگی جهان

مادالی نایب پس از ۳۲ سال

تولد کشتی فرنگی



همچنین المپیک ایران در سال ۲۰۰۲ و با عنایت به مبارکین سنی کاملاً جوانی که تیم ملی کشتی فرنگی ایران از خود به نمایش گذارده بود می‌توان به حضور کشتی فرنگی به عنوان یک رشته مدال‌آور در این المپیک‌ها سخن تل بست.

گزارش مسابقات

روایت گزارشی که شیکه اینترنت از مسابقات قهرمانی جهان ارائه کرده است، رده‌بندی اوزان هشت گانه و همچنین کیفیت کار کشتی‌گیران ایران به قرار زیر است.

۵۹ کیلوگرم

ابن وزن تعلقی به کوزولوی طلایی، مد حسن رنگرز داشت که حسن تصاحب مدال طلا توانست لقب قهرمان کشتی‌گیر جهان را نیز به خود اختصاص دهد.

رنگرز پس از غلبه بر کشتی‌گیرانی از چک و چین و شکست دادن حرمانی دیگری از بلغارستان، کرویا و سرانجام آمریکا توانست صاحب گردن‌آویز طلایی شود. پس از او پاتوسن از آمریکا به مدال نقره و ریواس از کوبا به مدال برنز دست یافتند.

۵۸ کیلوگرم

علی اشکانی در این وزن با غلبه بر کشتی‌گیران اسپانیا، اتریش و آمریکا با پدشاسی در برابر کشتی‌گیر کوبلی نتیجه را با گلدار کرد. در این وزن می‌شاپ از ازبکستان به مدال طلا دست یافت و ساسکیان از ارمنستان و مونزوری از کوبا

آن را در کشتی‌گیران فرنگی کار خود دیده بودیم. از پیش تسلیم شده بودند و به رقابت سختی با مشهورترین قهرمانان جهان و المپیک پرداختند. دلیل این مدعا هم این است که تیم ملی کشتی فرنگی ایران در پنج وزن از اوزان هشت گانه به کسب مدال با امتیاز ناآل آمدند و در جمع ده کشتی‌گیر برتر جهان قرار گرفتند. چنین نمایشی برای ناآنگون در تاریخ این رشته از کشتی در کشور ما بی‌سابقه بوده است.

سطح کشتی بالا

چهل و ششمین دوره مسابقات قهرمانی کشتی فرنگی جهان در شهری زیبا و ساحلی در کشور یونان به نام «پاترا» انجام شد و حضور بیش از ۲۵۰ کشتی‌گیر نخب جهان سطح کیفی قابل قبولی به مسابقات بخشیده بود. در چنین شرایط مشکلی تیم کشتی فرنگی ایران با هر کسی کامل پانی به مسابقات گزاره و سرانجام با کسب عنوان پنجمی جهان در میان ۵۰ کشور شرکت‌کننده نوبت تولد کشتی فرنگی در ایران را به عنوان یک قدرت جهانی و مدال‌آور به ما داد. با توجه به درخشش بودن بازیهای آسیایی پوسان در سال آینده، در کشور کره جنوبی و

و رنگوری به رنگ طلایی

حسن رنگرز کوزولوی ۵۹ کیلوگرم کشتی فرنگی ایران پس از ۳۲ سال که از تاریخ دریافت اینها مدال طلای این رشته توسط فیروز عزیزام می‌گذاشت نه تنها ایران را صاحب یک طلای نایب آورد بلکه رنگرز خود نیز به عنوان قهرمان کشتی‌گیر مسابقات از جانب کمیته برگزارکننده معرفی شد. خارج از اهمیت مدال طلای رنگرز شناخته شدن او به عنوان قهرمان کشتی‌گیر مسابقات جهانی برای احساس بار به ما این امیدواری را داده است که در کشتی فرنگی کار اصولی و ریشه‌ای صورت گرفته و در آینده می‌توان انتظار درخشش قوی‌تری را از قهرمانان کشتی فرنگی داشت.

نمایش تیمی بهتر

نکته امیدوارکننده در پایان مسابقات کشتی فرنگی قهرمانی جهان این بود که کشتی‌گیران ما با مبارکین سنی ۲۲ سال تقریباً در تمامی اوزان نه تنها ضعف معمول را نشان ندادند، بلکه با قدرتمند جاسارت و خردیوری که کمتر ناآنگون نظیر

چه کسی استحقاق دارد؟

بهرینه‌های ماه گذشته فوتبال آسیا شاید از اهمیت چندانی برخوردار نباشد. اما طرز فکر انتخاب‌کنندگان، پدیده پستانهای که با فداکاری حضور کنفدراسیون فوتبال آسیا، در این انتخابات اعمال کردند، معضلی است که نمی‌توان از آن گذشت. در طی ماه گذشته که تیم ملی فوتبال ایران با درخشش که نشان داد و تیم بدون شکست ایران را که طی پیکان و تیم در برابر قدرتهای فوتبال جهان ایستاده بود و شکست را پذیرا نشده بود در تهران مغفوق کرده بود. با ایستادن بر فله فوتبال آسیا در رده‌بندی مایه‌های لیله بدون تردید استحقاق عنوان بهترین تیم آسیا در ماه گذشته را داشت اما حضرات انتخاب‌کننده از کنار تیم ملی ایران با بی‌تفاوتی گذشت و یک تیم متنگ‌کنگی به نام «چین جنوبی» را به عنوان برترین تیم فوتبال آسیا در ماه گذشته برگزیدند.

جرین از این هم فراتر می‌رود. درحالی که علی، کسی با درخشش در تیم ملی فوتبال ایران.

فوتبال آسیا

بهرینه‌های ماه در فوتبال آسیا

بازسازی در آسیا

۵ یک بازیکن ۲۱ ساله از کره جنوبی، یک تیم از هنگ‌کنگ و یک مربی از قزاقستان؛ به عنوان بهترینهای آسیا انتخاب شدند. درحالی که از بهترین تیم آسیا در ماه گذشته هیچ‌کس و نکرده شده است.

توجه جهانیان را به خود معطوف کرده بود و درحالی که رحمان رضایی با بازیهای که در تیم ملی ارائه کرده به عنوان بازیکن ثابت تیم یوروپا در مشکل‌ترین لیگ فوتبال جهان که هم‌اکنون گالچویو ایتالیاست، می‌فرستد و درحالی که فرهاد معینی در لیگ امارات با بازیهای جادویی و گلهای حساس، همه نظر را به خود معطوف کرده است ناآنگون انتخاب‌کنندگان روی یک بازیکن جوان از تیم ملی کره جنوبی به نام یوریگ سورینگ، انگشت گذاشته‌اند و او را فقط به دلیل درخشش در چند بازی دوستانه در تیم ملی کره جنوبی که حتی درگیر مسابقات حساسی مقدماتی جام جهانی نبود به عنوان بهترین فوتبالیست ماه آسیا برگزیده‌اند و مثل اینکه اینها کالی نیستند در برابر درخشش چند مربی در پهنه مسابقات مقدماتی جام جهانی مثل ملونوویچ، مربی چین و مربیان عراق و عمان و حتی عربستان ناآنگان یک مربی گام‌ها از یک باشگاه گام‌ها فراتر رفته است. به عنوان بهترین مربی ماه برگزیده می‌شود. این چنین انتخاباتی مسالوده‌داری باعث شد که

به مدالهای نقره و برنز دست یافتند. علی اشکافی مقام ششم را بدست آورد.
۲۶۰ کیلوگرم
 مهدی حسینی در این وزن پس از دو پیروزی حاد توجه در برابر کشتی گیری از یلاروس غافلگیر شد و از دور مسابقات خارج شد.
 در این وزن گاستان از ارمنستان کیم سلف از کره جنوبی و میخائیل پلین از اسرائیل غاصب اسباب مسابقه اول تا سوم شدند.
۲۹۰ کیلوگرم
 بدون تردید باید پیروز زیدوند را بدانشان ترین کشتی گیر مسابقات جهانی معرفی کرد! او پس از چند پیروزی قابل توجه در مسابقات حساس و یک چهارم نهایی خود در برابر حریف سرتوی درحالی که با چهار امتیاز بر حریف چریش کفایت داشته به جهت شکستگی دست به مسابقات ادامه نداد و به مقام ششم بسنده کرد. درحالی که اگر او از حریف سرتوی برنده می شد نه تنها به یک مدال دست نیافت بلکه در رقابت نیمی هم باعث می شد تا ما با سرتوی ششم کیم و به مقام چهارم جهان برسیم.
 در این وزن اسکوتی از کوبا لگوچکوف از روسیه و آفری از اوکراین به ترتیب به مدالهای سه گانه دست یافتند.

۳۰۰ کیلوگرم
 مجید رضایی تنها کشتی گیر فرنگی گلری بود که در حد و اندازه های خود ظاهر شد و با شکست در برابر کشتی گیر برتانی که هیچ عنوانی بدست نیاورد از دور مسابقات خارج شد. آبراهامیان از سرتوی سی چین از روسیه و کیم جون سو از کره جنوبی به ترتیب طلا نقره و برنز را بدست آوردند.
۳۵۰ کیلوگرم
 در این وزن کشتی گیر جوان ما هاشم زاده با

بدنشانی در فرعه از همان ابتدا در برابر کشتی گیران روسیه و بلوروس حریفی برای گرفتن نداشت و علی رغم مبارزات شجاعانه از دور مسابقات خارج شد.
 در این وزن الکساندر از گرجستان قهرمان شد و لشدلند از آمریکا و فاراگان از اوکراین صاحب عناوین دوم و سوم شدند.
۳۷۰ کیلوگرم
 احسان کریم فی یکی از بهترین کشتی گیران ایران بود و پیروزی او بر کشتی گیران برنام و آوازمانی از سرتوی و ایران توید حضور یک قهرمان بزرگ را داد.
 در این وزن میوزی تاجیک از روسیه پنا از کوبا و اوژال از ترکیه صاحب عناوین اول تا سوم شدند.
۴۰۰ کیلوگرم
 در این وزن علیرضا غریبی نیز با نمایشی قابل توجه در حالی که فقط مغلوب کشتی گیر مجارستان نفر دوم مسابقات شد مقام نهم را بدست آورد و گلارداز از آمریکا میهنی از مجارستان و پلس از یونان صاحب مدالهای طلا نقره و برنز شدند.

رده بندی تیمی
 درجهان حیرت نامی کارشمان، کوبا گوی سلف را برده و عنوان قهرمانی جهان را بدست آورد و پس از آن به ترتیب روسیه آمریکا، ایران و ارمنستان عناوین دوم تا ششم را بدست آوردند. از سطح کلی مسابقات هفت پس که منوجه می شویم هفت مدال طلای فوزان هشت گانه جهان بین هشت کشور تقسیم شده است!

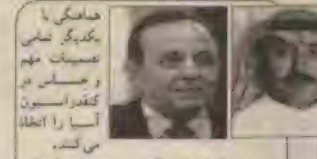


برای نخستین بار نمایش تیم ملی کشتی فرنگی ایران در مسابقات جهانی، امیدواریم برای آینده این رشته نشاط داد

عنوان	کشور	طلا	نقره	برنز	امتیاز
اول	کوبا	۱	۱	۲	۵۴
دوم	روسیه	۱	۲	-	۲۸
سوم	آمریکا	۱	۲	-	۳۳
چهارم	سرتوی	-	-	۱	۲۶
پنجم	ایران	-	-	۱	۲۲
ششم	ارمنستان	-	-	۱	۲۲
هفتم	گرجستان	-	-	۱	-
هشتم	کره جنوبی	-	-	۱	-
نهم	اوکراین	-	-	۱	-
دهم	ارکستان	-	-	۱	-
یازدهم	مجارستان	-	-	۱	-
دوازدهم	ترکیه و یونان	-	-	۱	-

ماکتوری از نایلدن در کنار رانگ چیانگ از چین. در ارتباط نزدیک با ولایت اوضاع از ایران نظر دارند. در غرب امید از کویت در کنار عبدالله از غریستان همام از قطر و سرانجام برافا فاروق برود از سوریه مسؤول کمیته بسیار بر قدرت دارونان آسیا در رابطه نزدیک با ولایتان کنفدراسیون فرتیال آسیا را در این منطقه اداره می کنند و سرانجام در مرکز به یک عضو مشکوک اما بسیار بلقو از سرلاناکا به نام فراندو می رسیم که مسائل و موارد آسیای مرکزی را باز هم در حفاظتی با ولایتان زیر نظر دارد. وجود او باعث شد که یک کمک داور سرلاناکایی در جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه شرکت داده شود درحالی که از کشوری چون ایران با این همه سابقه هیچ دآوری پذیرفته نشد!

حال با توجه به ترکیبی که ذکر آن رفت آیا باید باز هم تعجب کرد که چرا نباید فرتیال کنفدراسیون چون ایران غرق کره شمالی، ازبکستان و ازبکستان به آنچه استحقاق دارند، دست یابند؟



پیشرو ولایتان از مازنی سمت دبیر اجرایی کنفدراسیون و در حقیقت نقش فرتیال کنفدراسیون فرتیال آسیا را به عهده دارد. هم او است که با اکثر شرکتهای عظیم سرمایه داری در شرق آسیا در ارتباط بوده و صلاحیت های این شرکتهای عظیم در ژاپن کره جنوبی، سنگاپور، مازنی، نایلدن و فیلیپین را در تصمیمات اجرایی خود جای می دهد.

پس از دبیر اجرایی کنفدراسیون آسیا، مناطق لغو داندی هماغه که به منطقه شرقی غربی و مرکزی تقسیم می گردد، در شرق معاونین فیلیپ کنفدراسیون فرتیال آسیا چون دکتر چوینگ مورنگ چون نخست وزیر اسبق کره جنوبی و آقای

حتی شبکه جهانی اینترنت نیز در تصمیم خود انتخابهای اخیر آسیایی را مژله انگیز عنوان و از آن انتقاد کند.

اختصاصی نایلدن

برای نخستین بار شبکه اینترنت از اعضای اصلی کنفدراسیون فرتیال آسیا و افرادی که مسؤول تصمیم گیریهای حساسی در این کنفدراسیون می باشند، بهره بر داشته است. ریاست و نایب ریاست در کنفدراسیون فرتیال آسیا مقامی تشریفاتی بیش نیست و سلطان احمد شاه از مازنی که رئیس تشریفاتی کنفدراسیون آسیاست و نمون از اندونزی که نایب رئیس ارشد کنفدراسیون آسیا است، در اکثریت قریب به اتفاق تصمیمات کنفدراسیون آسیا نقش ندارند، اما این دبیر کنفدراسیون فرتیال آسیا و اعضای ارشد کمیته های مختلف هستند که بر بنظرها بدست داشته و با



بالف پور مانی

جهدانی نابرابری

نمایشی دلپذیر!!

تقابل بین حرفه‌ایها و آماتورها یک معادله بی جواب است. از این رو همواره سعی شده که از این تقابل جلوگیری شود تا هم تیم‌های آماتور از شکست مقابل حرفه‌ایها سرشکسته نشوند و هم سطح بازی تیم‌های حرفه‌ای به واسطه بازی با آماتورها تنزل نیابد.

اما انگار در کشور ما این معادله چندمجهولی کم کم به دایره جوابی پیدا می‌کند که البته این می‌تواند یک مستأخره بزرگ برای اهالی ورزش و بخصوص نوآموزان این مریه‌وم به‌شمار رود!

اگر یاور نمازید، نگاهی دوباره بینمایید به بازیهای انجام شده در دور یک‌هشتم‌دهم نهایی جام حذفی که یک شبیه و درخشنده هفته گذشته در شهرهای مختلف کشور انجام شد. جایی که تیم‌های لیگ برتر در مقابل تیم‌هایی از دسته اول و دسته دوم لیگ آزادگان مصاف‌آرایی کردند و همگی در بازیهای دور رفت خود صاحب پیروزی شده‌اند.

به راستی بازیهای دور سوم جام حذفی جلوه ویژه‌ای بود از تقابل بازیچه‌های بزرگ حرفه‌ای و بازیچه‌های آماتور در میادین سبز. نمایشی که فقط در کشور ما و در استادیوم‌های مجهزی که تراختار

فازیده اکران می‌شود و فریتالیدوستان در سایر نقاط جهان از دیدن آن محروم هستند.

حالت اینکه در این رقابت حرفه‌ایها هم مرتبی نیستند به آماتورها در تدارک یعنی به تیرنشان با آماتورها متفاوت است. نه ورزشگاه اختصاصی در اختیار دارند

به مشکلات باشگاه‌داری مجهزی و نه... در این بین کارگران نمایش است که شخص می‌دهد کدام دسته به عنوان حرفه‌ایها پیراهنهای شماره لاتین را بر تن کنند و کدام گروه با پوشیدن پیراهنهای شماره فارسی نقش آماتورهای این نمایش را بازی کنند.

به کیفیت این نمایش کاری نداریم چون خواهی خواهی باید به سلسله آن متنبه و سرباز را با دیدن آن گرم کنیم. به هرحال جام حذفی کشور است و از دل آن یک کم تیم باید به جام حذفی باشگاههای آسیا معرفی شود. یک تیم مثل فجرسیاس که در دور اول هم توان پریدن از کوزه‌ترین دیوار را نداشته و با سر به زمین می‌خورد، البته ریزه‌ها باید نامیده بود چون رهایی و حمایت فوالبال به همین چیزها است. اصلاً شاید سال آینده همین تیم فجرسیاس یا تیمی همچون فجر پایله و فهرام آسیا شود مگر می‌شود

فوتبال را پیش‌بینی کرده آنهم فوتبالی بی‌بیشه را! به هر تقدیر باید قدر این روزها را دانست، چون همان‌طور که گفته شد نمی‌توان در هیچ جای دنیا یک تیم آماتور و یک تیم حرفه‌ای را در حال مسابقه دادن با یکدیگر مشاهده کرد.

چه کسی می‌تواند؟ شاید همین فردا عظیم گرفته شود که جام حذفی کشور نیز همچون رقابت‌های لیگ برتر به صورت حرفه‌ای انجام شود. آنگاه دیگر هیچ تیم آماتوری وجود نخواهد داشت چون هیچ تیمی پیراهن شماره فارسی بر تن نمی‌کند و این خود نشانگران هستند که باید مشخص باشند در نمایش فوتبال ما کدام تیم‌ها حرفه‌ای و کدام تیم‌ها آماتور هستند، چه‌بسا در این صورت از نظر بیننده‌ها هر دو تیم آماتور جلوه کنند. فرجند با پوشیدن پیراهنهای شماره لاتین دیگر باید تیمی را آماتور خطاب کرد.



مقاله وارده

تاکلمی تیم فجرسیاس شیراز در مسابقات جام به باشگاه‌های آسیا این واقعتاً تلفخ را پیاپور شد که هوز به ساری از تیم‌های خوب چوب شهرسیاس بودند. را می‌خواند همین چند ماه پیش بود که برقی شیراز هم در مقابل پلیس عراق مغلوب شد و قبل از آن نیز طوفان پسران ژاپنی، چوب افروز بود. به همین بهرشت چهار شده و در همان ابتدای کار حذف شدند. به نظر می‌رسد تعدادی تیم‌ها در فاتی شیرتهانی ریشه نگه‌دارند اما نتایج فته‌های اخیر لیگ برتر این عده را سخت نگران کرده است.

فولاد افروز. یکان مسترانتین بدون شکست لیگ را مغلوب می‌کند. ژوب آهن استقلال تهران فصل لیل لیگ آزادگان هم استقلال را شکست می‌دهد. ابومسلم مشهد در یک رقابت نزدیک و خیلی متری بازی را به پیروزی تهران واگذار می‌کند و پلیس تهران در مقابل تیم اصعب استقلال را متب نتیجه مساوی متوقف می‌شود که عداالته فته این نتایج می‌تواند برای آینده امیدبخش باشد.

در اینجا اگر از تاکلمی می‌شود به بازیهای معدنی جام جهانی هم چند خطی گفته شود. بد نیست، اصلاً خوب شد که باختمی و حذف شدیم، ما نه ورزش را در سطح جامعه‌مان جدی می‌گیریم و نه در فکر افزایش امکانات ورزش از جمله ساختن ورزشگاه‌های مجهز و مدرن هستیم. پس رفتن به جام جهانی رفتی و برایشان روحانی نمی‌کند چون در این شرایط درون تیم‌های نظیر اسپیکر و باختن به تیم‌هایی همچون افعان و یوگسلاوی نمی‌تواند مرمز باشد، تنها این است که بازیهای معدنی برای ما در بازی پیروزی بر تیم مسج عراق پیروزی بر خریسان در تهران، کاری بزرگ و متوقف کردن این تیم در جده، کار و المعاریگر و با حدودی شبیه بر یک تیم قدرتمند اروپایی یعنی جمهوری ایرلند است. می‌شد سه سال است که به هیچ تیمی نباخته است. پس بهتر است دلمان را به همین دستاوردها خوش کنیم.

خبرنگار محله در شیراز

از دیگر بازیهای دیدنی دور یک‌هشتم نهایی می‌توان به بازی دو تیم بزرگ تهرانی یعنی استقلال و پاس اشاره کرد. البته این دو تیم قبل از روبرو شدن با هم باید بازیهای دور برگشت خود را مقابل اشکیر ۳۰ گران و زودلیار انجام دهند که با توجه به برتری چهار بر صفر استقلال در دور رفت و برده هفت بر یک پاس مقابل حریف از حالا باید منتظر یک بازی بزرگ دیگر بود.

عبادتی که برای آبی‌پوشان و مربی این تیم یوزحردی چنه انگلیسی خواهد داشت. چون خاطره شکست سه بر یک استقلال مقابل پاس در لیگ برتر بدجوری هواران این را از آرزای می‌دهد.

خانمه باید چون شاگردان فرهاد گاکلمی رحمت رباعی کشیده بودند و از سرخپوشان پردما چیزی کم نداشتند. اما به هر حال این فریتال است. نه دادگاه عدالت.

حالا خلاصه‌مندان بی‌صبرانه منتظر شروع دور یک‌هشتم نهایی جام حذفی هستند. چون یکی از زیارتین جده‌الهی این مرحله بازی دو تیم پیروزی تهران و ابومسلم مشهد خواهد بود.

استقلال افروز هفته گذشته از جام حذفی کناره‌گیری کرد با ابومسلم صفره‌اند و قبل تهران هم در دقیقه ۹۵ خاموش شد تا پیروزی به عنوان حریف ساجام‌مکان مشهود در دور بعدی معرفی شود.

دو دور یک‌هشتم نهایی جام حذفی

پیروزی به ابومسلم خورد. استقلال به پاس

گمان نمی‌رود به این زودها بازی نهایی پیروزی و ابومسلم در چارچوب هفته چهارم لیگ برتر از ذغنه خارج شود. جدالی که به علت دیر شروع شدن ساعت ۱۹، تماشاگران زیادی نداشت اما به قدری روان و پرگل بود که به دل همه فوتبالیست‌ها نشست. خیلی‌ها دوست داشتند آن بازی با نتیجه مساوی

نازه وارد استقلال، خوش قدم نبود!



همین بازیکنان هم می توانند استقلال را به قله قهرمانی برسانند

لیست بازیکنان استقلال پیدازیم. می بینیم که همین بازیکنان هم می توانند استقلال را به قله قهرمانی برسانند چرا که همگی شان از لحاظ فنی در سطح بالایی قرار دارند، یکی از مشکلات تیم در بند خفته اخیر مصدومیت چند بازیکن کلیدی بود که الحاحاً حلاً می توانست برای استقلال بازی کنند ضمن اینکه از لحاظ بدنی هم روز به روز بهتر خواهیم شد.

□ از لحاظ بدنی در چه سطحی از آمادگی قرار داریم؟

● درحال حاضر فکر می کنم در فرم ایده آلی قرار داشته باشیم، البته از روزی که آقای صالح کیا به جمع مربیان پیوسته است این روند با سرعت بیشتری رو به افزایش است و تمام بازیکنان از حضور مجدد ایشان در استقلال خوشحال هستند.

□ اما عودت بازیکنان لیگ پرتو چه نظری داری؟

● لیگ پرتو به عنوان اولین دوره لیگ حرفه ای کشور در معانی واقعی کلمه شان با نوازش و رکشی های بسیار همراه است اما حداقل از همین جا که پنج هفته از انجام بازی های آن می گذرد با نظم خاصی برگزار شده است که همین امر می تواند نخستین توجه مثبت آن در مقایسه با لیگ های گذشته باشد. امیدواریم در ادامه با توجه بیشتر مسوولان فدراسیون فوتبال دیگر ابزارهای برگزاری این لیگ نیز فراهم شود تا پس از سالها شاهد ایرانی یک لیگ منسجم و پویا در سطح کشور باشیم.

□ خوف آخر با هواداران...

□ از حتم آنها که در این شرایط پاز و پاور بازیکنان استقلال بودند تشکر می کنم و از لطفی که در این مدت به بنده مقبول داشته اند و سپاسگزارم، تنها خواهشی که از این عزیزان دارم این است که کسی صورت پاشند و با حمایتی به سریع خود بازیکنان را از لحاظ روحی تقویت نکنند.

استاد

داوود سیدعباسی جزو معدود خردمندی استقلال در فصل نقل و انتقالات بود. او که پس از پایان فصل ۹۸-۹۹ لیگ آزادگان با سرخپوشان قرارداد باطلی منعقد کرده بود تا در لیگ پرتو با پیروان پیروزی به میدان برود به یکباره سو را استقلال قرار داد و منتقلی هم کلاً منتقلی بود. سیدعباسی اهل حاشیه و جنجال نیست ولی نیم پوپس در آن روزها روز خاسته ترین نیم دنیا بود اما شاکر شکی با نفوذ بود نبود چرا که از بوم ورزش به استقلال باشگاه دچار بحران شد و علاوه بر مشکلات حاشیه ای و جرح و جراحات جنجالی مشکلات مالی هم به دانشمندیهای آبی پوشان اضافه شد.

با وجود این او در این شرایط هم نواسته است خود را به عنوان کشتی قرین باز استقلال معرفی کند.

□ استقلال به یکباره دچار بحران شد. در این باره چه نظری داری؟

● این برای هیچ یک از بازیکنان استقلال خوشایند نیست، هواداران بی صبرانه منتظر احیای استقلال هستند و ما هم تلاش می کنیم هرچه زودتر تیم را به شرایط آرمانی نزدیک کنیم.

□ شنیده ام چندین وقتی است که از باشگاه حقوق نگرفتند؟

● برابم چندان اغیبت ندارد، چون روزی که تصمیم گرفتیم به تهران بیایم و پیراهن استقلال را بپوشیم این را در نظر داشتیم که مسائل مالی در آن جایی نداشته باشد، به همین خاطر با تمام وجود برای استقلال بازی می کنیم تا بتوانیم در این شرایط حساس بازی از روی دوش مسوولان و مربیان برداریم.

□ حقوق می کنی. چه دلیلی باعث بیزاری این مشکلات شده است؟

● خوشی از آن بر می گردد به بحران مالی باشگاه و بخشی دیگر هم مربوط می شود به نتایج ضعیفی که تیم در چند بازی اخیر خود در لیگ پرتو به دست آورده است.

□ این احتمال می رود که استقلال همچنان روی نواز مالی حرکت کند؟

● به چون مشکلات باشگاه حل نشود است. از یک سو آقای فتح الله زاده سخت درحال نوازیگی است تا باشگاه از لحاظ مالی ثبات من شود و از سوی دیگر ما با تلاش مضاعف سعی می کنیم در تمرینات به صافگی مطلوب برسیم.

□ حقوق نمی کنی استقلال برای بهتر شدن نیاز به چند بازیکن جدید همچون خودت داشته باشد؟

● به درحال هیچ نی نمی تواند ادعا کند که بهترین نواز را در اختیار دارد اما اگر نگامی به

پنجشنبه

گلروان ورزشی و ژنرادی کتورمان که در قالب دو تیم سابقا تهران و نفت اهواز برای شرکت در دومین دوره مسابقات جام باشگاههای آسیا به چین سفر کرده بود در میان استقلال گرم هواداران به کشور بازگشت.

در این رقابتها تیم سابقا تهران با ۵۰ امتیاز قهرمان شد و تیم نفت اهواز نیز با کسب ۵۲ امتیاز در جای سوم قرار گرفت. ضمن اینکه و ژنرادی کتورمان در مجموع ۱۶ مدال طلا، ۱۰ نقره و ۱۱ برنز کسب کردند.

جمعه

تیم کاراته سبک گرجووی ایران که برای شرکت در رقابتها جهانی این رشته به شهر پرت اسرائیل سفر کرده بود، در دوره سوم این یکتاها قرار گرفت. در این رقابتها که با شرکت کاراته کاهای ۳۰ کشور دنیا برگزار می شد، تیم ایران با کسب سه مدال نقره و یک برنز در رده سوم جهان ایستاد.

شنبه

داوود مازندرانی کشتی فرنگی کتورمان نواسته پس از ۳۲ سال ایران را صاحب مدال طلای این رشته ورزشی نماید. حسن رنگرز با ارائه کشتی های زیبا در آن تمامی حریفانش را تا فینال نهایی با اقتدار مغلوب کرد تا در نهایت تنها مدال زرین تیم ملی کشور در این دوره بر گردن او اوخته شود.

یکشنبه

در پایان رقابتها کشتی فرنگی قهرمانی جهان در یونان تیم ملی کشتی کتورمان با کسب یک مدال طلا و ۷۵ امتیاز نیمی در رتبه پنجم قرار گرفت. اما خبر خوشحال کننده برای گلروان کشتی ایران انتخاب حسن رنگرز تنها مدال آورا به عنوان قوی ترین کشتی گیر مسابقات بود.

دوشنبه

با انجام بازی دو تیم بالاشین پیروزی و یکبار در ساعت دو بعدازظهر هفته پنجم مسابقات لیگ پرتو کشور نیز به پایان رسید و سرانجام پس از گذشت ۲۵ بازی شگرفان علی دوستی صدر جدول لیگ را از دست دادند.

در همین چهارچوب روزیکشنبه نیز شش دیدار در تهران و شهرستانها برگزار شده بود.

سه شنبه

در فدراسیون جهانی کشتی رسماً مخالفت خود را با برگزاری رقابتها بین المللی کشتی آزاد و فرنگی تبعه مبارک فجر جام جهان یهوان تختی اعلام کرد. با توافق به عمل آمده میان فدراسیون کشتی کتورمان و فدراسیون ایران رقابتها در روزهای ۳۰ بهمن تا سوم اسفندماه جاری در تهران برگزار خواهد شد و تیم های سرشناسی از جمله آمریکا، روسیه، کره و بلغارستان برای شرکت در این دوره به کتورمان می آیند.

نقاشی های نما

پریسا ابوالحسنی -
۵ ساله - تهران



احسان شفیعی - ۹ ساله از تهران



امیر فریدی -
۹ ساله از قزوین گرجا



دلارام صالحی - ۸ ساله



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



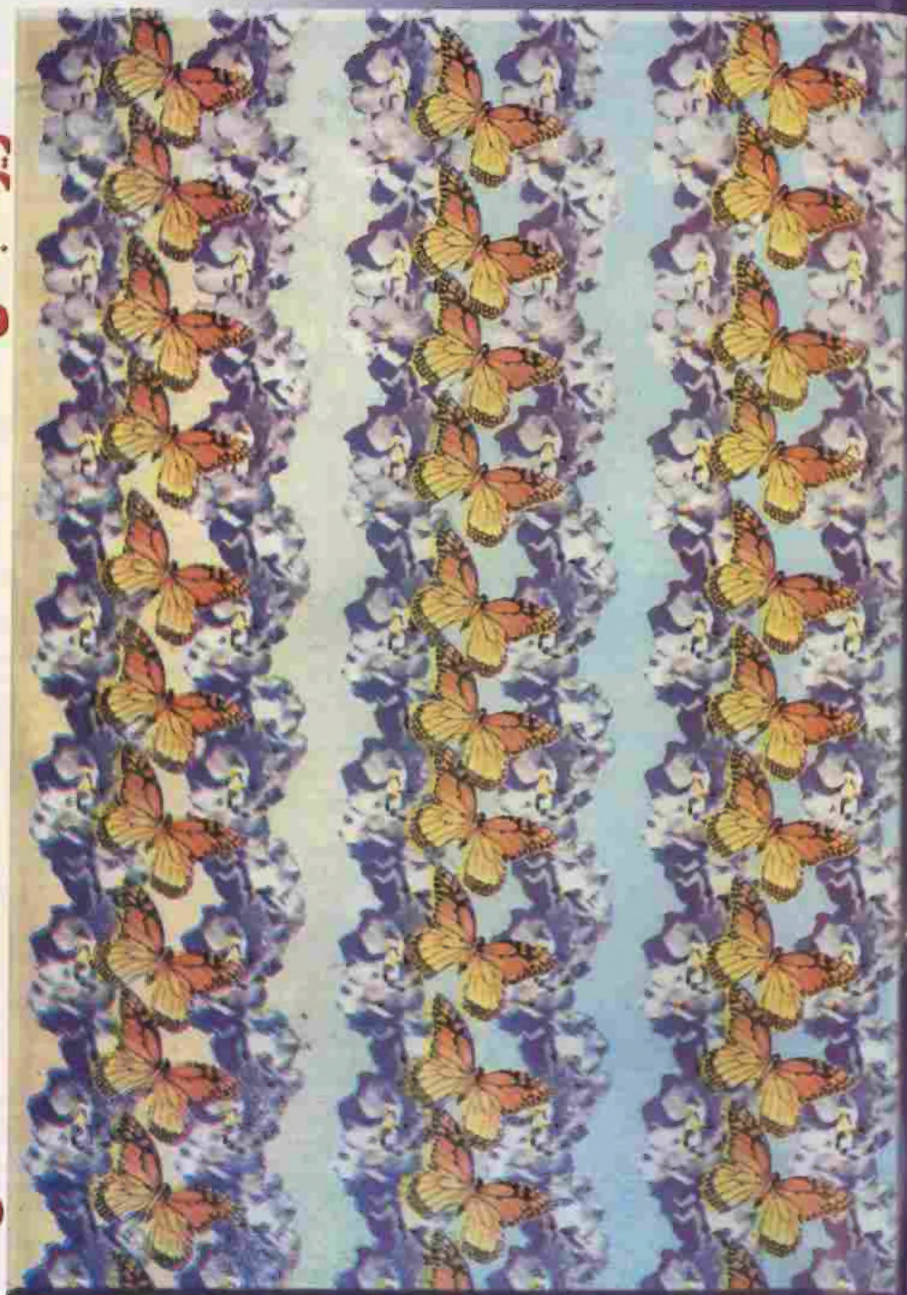
مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



مريم اسفندی -
۴ ساله از قزوین شهر



کرم ویتامینه
محتوی ویتامینهای A+E

ساويز

همیشه تمیز
همیشه ساويز



SAVIZ
COSMETICS

منابع بهداشتی و آرایش ساويز